

# پیام امام

امیر المؤمنین علیه السلام

شرح تازہ و جامعی پر نبج البلاغہ

جلد سیزدهم

کتاب الکریم



آیة الله العظمیٰ مکارم شیرازی

با همکاری  
جمعی از فضلا و دانشمندان

فهرست‌نویسی پیش از انتشار: توسط انتشارات امام علی بن ابی‌طالب (ع).

مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

پیام امام امیرالمؤمنین (ع): شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه / مکارم شیرازی؛ با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان. - قم: انتشارات امام علی بن ابی‌طالب (ع). - ۱۳۹۰.

ISBN: 978-964-533-044-1

ج. (دوره)

ISBN: 978-964-533-160-1

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.  
کتابنامه.

ج. ۱۳ (چاپ اول: ۱۳۹۰)

۱. علی بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - نهج البلاغه - نقد و تفسیر. ۲. علی بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - گفتار حکیمانه. ۳. علی بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - کلمات قصار. الف. علی بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. ب. عنوان. ج. عنوان: نهج البلاغه. شرح. د. عنوان: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه.

۲۹۷/۹۵۱۵

BP ۳۸ / ۰۲ / م ۷ پ ۹

با همکاری دانشمندان محترم حجج اسلام آقایان:  
محمدرضا آشتیانی - محمدجواد ارسطا - سعید داودی - احمد قدسی  
و سید عبدالمهدی توکل

ناشر برتر  
نوزدهمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران

پیام امام امیرالمؤمنین (ع) / ج ۱۳

تألیف: آیه الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران

تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

صفحه و قطع: ۸۲۳ صفحه / وزیری

تاریخ انتشار: ۱۳۹۰

چاپخانه: سلیمانزاده

ناشر: انتشارات امام علی بن ابی‌طالب (ع)

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۶۰-۱



قم - ابتدای خیابان شهدا - کوی آمار (۲۲) - پلاک ۱۵

تلفن: ۷۷۳۲۴۷۸ - دورنگار: ۷۸۴۰۰۹۹

www.imamalipub.ir

قیمت: ۸۰۰۰ تومان

## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ السَّائِمِ

الْجُودُ حَارِسُ الْأَعْرَاضِ، وَالْحِلْمُ فِدَامُ السَّفِيهِ، وَالْعَفْوُ زَكَاةُ الظُّفْرِ،  
وَالسُّلُوُ عِوَضُكَ مِمَّنْ غَدَرَ، وَالِاسْتِشَارَةُ عَيْنُ الْهِدَايَةِ. وَقَدْ خَاطَرَ  
مَنْ اسْتَغْنَى بِرَأْيِهِ. وَالصَّبْرُ يُنَاضِلُ الْحَدِثَانَ، وَالْجَزَعُ مِنْ أَعْوَانِ  
الزَّمَانِ. وَأَشْرَفُ الْغِنَى تَرْكُ الْمُنَى. وَكَمْ مِنْ عَقْلٍ أُسِيرَ! تَحْتَ  
هَوَى أَمِيرٍ وَمِنْ التَّوْفِيقِ حِفْظُ التَّجَرُّبَةِ، وَالْمَوَدَّةُ قَرَابَةُ مُسْتَفَادَةٍ  
وَلَا تَأْمَنَنَّ مَلُولًا.

امام علیؑ فرمود:

بخشش حافظ آبروهاست و حلم دهان‌بند سفيه است و زکات پیروزی،  
عفو است و دوری و فراموشی کیفر پیمان‌شکنان است و مشورت عین هدایت  
است و آن‌کس که به رأی خود قناعت کند خویشتن را به خطر افکنده است  
و صبر با مصائب می‌جنگد و جزع و بی‌تابی به حوادث دردناک زمان کمک می‌کند  
و برترین بی‌نیازی ترک آرزوهاست و چه بسیار عقل‌ها که در چنگال  
هوا و هوس‌های حاکم بر آنها اسیرند و حفظ تجربه‌ها بخشی از موفقیت است

و دوستی، نوعی خویشاوندی اکتسابی است و به انسانی که ملول و رنجیده  
خاطر است اعتماد مکن.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته مرحوم خطیب در کتاب مصادر، این سخنان حکیمانه به صورت پراکنده در بسیاری از کتب آمده است؛ از جمله در تحف العقول، روضة کافی، ادب الدنيا والدين، سراج الملوك، غرر الحکم، دستور معالم الحکم، نهایة الارب و کتب دیگر. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۲).

## شرح و تفسیر

### مجموعه اندرزهای گرانبها

امام علیه السلام در این مجموعه اندرزهای گرانبها که هر کدام از آنها گوهر پرارزشی است، به بخش‌های مهمی از فضایل اخلاقی اشاره فرموده است؛ همان فضایی که دنیا و آخرت انسان را آباد می‌کند و جامعه بشری را از گرفتار شدن در امواج بلا حفظ می‌نماید. این مجموعه در سیزده جمله بیان شده است.

نخست می‌فرماید: «بخشش حافظ آبرو هاست»؛ (الْجُودُ حَارِسُ الْأَعْرَاضِ). روشن است که بسیاری از مردم به علت حسد یا تنگ‌نظری، در مقام عیب‌جویی بر می‌آیند و به بهانه‌های مختلف آبروی اشخاص را بر باد می‌دهند؛ ولی هنگامی که انسان دستش به جود و بخشش باز باشد، عیب‌جویان ساکت می‌شوند و حاسدان خاموش می‌گردند.

مرحوم «شوشتری» در شرح نهج البلاغه خود در اینجا دو جمله جالب از بعضی از اندیشمندان نقل کرده است در یک مورد چنین آورده: «كَفَى بِالْبَخِيلِ عَارًا أَنْ اسْمَهُ لَمْ يَقَعْ فِي حَمْدٍ قَطُّ وَ كَفَى بِالْجَوَادِ مَجْدًا أَنْ اسْمُهُ لَمْ يَقَعْ فِي ذَمٍّ قَطُّ؛ این عار و ننگ برای بخیل کافی است که هرگز هیچ کس او را نمی‌ستاید و این مجد و بزرگواری برای سخاوتمند کافی است که هرگز نام او در مذمتی واقع نمی‌شود».

در موردی دیگر از اندیشمندی نقل می‌کند که می‌گفت: «لَا أَرُدُّ سَائِلًا إِلَّا مَا هُوَ

كَرِيمٌ أَشَدُّ خَلَّتَهُ أَوْ لَيْثِيمٌ أَشْتَرِي عَرْضِي مِنْهُ؛ من هیچ درخواست کننده‌ای را رد نمی‌کنم؛ یا آدم خوب و نیامندی است که نیازمندی‌اش را برطرف کرده‌ام و یا انسان لثیم و پستی است که آبرویم را به این وسیله حفظ کرده‌ام.<sup>۱</sup>

آن‌گاه امام در دومین جمله از این کلام حکیمانه می‌فرماید: «حلم دهان‌بند سفیه است»؛ (وَالْحِلْمُ فِدَامُ السَّفِيهِ).

«فدام» به معنای دهان‌بند و گاه به معنای پارچه‌ای است که مایعی را با آن صاف می‌کنند و در اینجا همان معنای اول اراده شده است.

در مورد عکس العمل در مقابل سخنان ناموزون سفیهان و ایرادهای بی‌دلیل آنان و توقعات بی‌جای آنها در قرآن و احادیث دستور به حلم داده شده است که در بحث‌های گذشته نیز درباره آن سخن گفته شد. امام (علیه السلام) در اینجا تعبیر زیبایی را به کار برده و آن تعبیر «فدام» و دهان‌بند است. گاه حیواناتی را که گاز می‌گیرند یا غذاهایی را که نباید بخورند می‌خورند دهان‌بند می‌زنند. بهترین راه مقابله با سفیهان استفاده از دهان‌بند حلم است و گر نه گفتن یک جمله در برابر آنها گاه سبب می‌شود ده جمله ناموزون دیگر بگویند و اضافه بر آن، انسان با این گفت‌وگو هم سطح آنها قرار می‌گیرد و ارزش خود را از دست می‌دهد.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم که می‌فرماید: «إِنَّ مَنْ جَاوَبَ السَّفِيَةَ وَكَافَتْهُ قَدْ وَضَعَ الْحَطَبَ عَلَى النَّارِ؛ کسی که با سفیه مقابله کند و پاسخ او را دهد گوئی هیزم بر آتش می‌نهد».<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری که از امیرمؤمنان (علیه السلام) در غررالحکم نقل شده است می‌خوانیم: «الْحِلْمُ جِبَابٌ مِنَ الْآفَاتِ؛ حلم حجابی است در برابر آفت‌ها».

(ویکی از آفت‌ها مزاحمت‌های سفیهانه است).

۱. بهج الصبابة، ج ۱۴، ص ۵۰۵.

۲. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۴۲۲.

در سومین نکته می‌فرماید: «زکات پیروزی عفو است»؛ (وَالْعَفْوُ زَكَاةُ الظَّفْرِ). به یقین، هر موهبتی که از سوی خدا به انسان داده می‌شود زکاتی دارد؛ یعنی بهره‌ای از آن باید به دیگران برسد. پیروزی نیز موهبت بزرگی است و بهره‌ای که از آن به دیگران می‌رسد عفو از دشمن خطاکار است. البته بارها گفته‌ایم این عفو در جایی مطلوب است که باعث جسور شدن شخص خطاکار نگردد. در حکمت یازدهم همین معنا به صورت دیگری آمده بود: «إِذَا قَدَرْتَ عَلَى عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُكْرًا لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ»؛ هنگامی که بر دشمن پیروز شدی عفو را شکرانه این پیروزی قرار بده» البته ادای زکات هم نوعی شکرگزاری است.

در چهارمین نکته می‌فرماید: «دوری و فراموشی کیفر پیمان‌شکنان است»؛ (وَالسُّلُوُ عَوَضُكَ مِمَّنْ غَدَرَ).

«سُلُو» (بر وزن غلو) به معنای فراموش کردن و غافل شدن و تسلی خاطر پیدا کردن است.

در برابر کسانی که پیمان خود را با انسان می‌شکنند دو گونه عکس‌العمل ممکن است نشان داد: نخست اقدام متقابل و پیمان‌شکنی در مقابل پیمان‌شکنی و به بیان دیگر درگیری و ادامه مبارزه و جنگ است و راه دیگر این که انسان آنها را از صفحه زندگی خود حذف کند و برای همیشه به فراموشی بسپارد و این مجازاتی است سنگین‌تر برای این افراد، زیرا نه تنها یک دوست وفادار را از دست داده‌اند، بلکه دیگران هم که از این رخداد باخبر شوند از پیمان‌شکن فاصله می‌گیرند.

در پنجمین نکته به مسئله مهم سرنوشت‌ساز انسان‌ها اشاره می‌کند و می‌فرماید: «مشورت عین هدایت است»؛ (وَالْإِسْتِشَارَةُ عَيْنُ الْهِدَايَةِ).

می‌دانیم مشورت سبب راه یافتن به مقصود است؛ ولی تعبیر به «عین» خواه به

معنای اتحاد باشد، یا به معنای چشم و یا چشمه، نشان می‌دهد که رابطه بسیار نزدیکی میان مشورت و هدایت است. چرا چنین نباشد در حالی که مشورت عقول دیگران را به عقل انسان می‌افزاید و انسان از تجارب و اطلاعات دیگران بهره‌ها می‌گیرد که بر هیچ کس پوشیده نیست. در بحث‌های گذشته نیز کرارا درباره اهمیت مشورت و تأکید قرآن و روایات اسلام بر آن سخن گفته‌ایم. (به شرح حکمت ۱۶۱ و ۱۱۳ و ۵۴ و عهدنامه مالک اشتر (۵۳) و غیر آن مراجعه شود).

در ششمین نکته نکته پنجم را به نحو دیگری تأکید می‌کند و می‌فرماید: «آن کس که به رأی خود قناعت کند خویشتن را به خطر افکنده است»؛ (وَقَدْ خَاطَرَ مَنِ اسْتَعْنَى بِرَأْيِهِ).

زیرا ضریب خطا در یک انسان بسیار زیاد است؛ خطاهایی که گاه آبروی وی را بر باد می‌دهد، یا اموال انسان را آتش می‌زند و یا جان او را به خطر می‌افکند؛ ولی ضریب خطا در کسانی که اهل مشورتند هر اندازه طرف‌های مشورت بیشتر و آگاه‌تر باشند کمتر است. چرا انسان خود را از این نعمت خداداد که هزینه‌ای نیز بر دوش او ندارد محروم سازد.

درباره خطرات استبداد به رأی که تعبیر دیگری از استغنائی به رأی است نیز در روایات اسلامی و بحث‌های گذشته نهج البلاغه مطالب قابل توجهی ذکر شده است (به شرح حکمت ۱۶۱ از همین کتاب مراجعه شود).

در هفتمین نکته می‌فرماید: «صبر با مصائب می‌جنگد»؛ (وَالصَّبْرُ يُنَاضِلُ الْجِدْثَانَ).

«جدثان» به معنای حوادث ناراحت‌کننده و ناگواری است که در زندگی انسان خواه ناخواه رخ می‌دهد و هر کس به نوعی به یک یا چند نمونه از این حوادث گرفتار است. آنچه می‌تواند تأثیر این حوادث را بر وجود انسان خنثی کند تا از

پای در نیاید همان صبر و شکیبایی و استقامت است.

و در مقابل آن جزع و بی‌تابی است که امام علیه السلام در هشتمین نکته به آن اشاره کرده می‌فرماید: «جزع و بی‌تابی به حوادث دردناک زمان کمک می‌کند»؛ (وَالْجَزَعُ مِنْ أَعْوَانِ الزَّمَانِ).

اشاره به این‌که گذشت زمان قوای انسان را تدریجاً تحلیل می‌دهد و هر نفسی قدمی به‌سوی مرگ است؛ ولی جزع و بی‌تابی سبب تشدید آثار آن می‌شود ای بسا عمر هفتاد ساله را به نصف تقلیل می‌دهد، بنابراین همان‌گونه که صبر و شکیبایی با حوادث تلخ می‌جنگد و انسان را در برابر آنها استوار می‌دارد جزع و بی‌تابی به کمک آن حوادث می‌شتابد و آثار آن را در وجود انسان عمیق و عمیق‌تر می‌سازد.

در کلام حکمت‌آمیز ۱۸۹ این جمله پرمعنا آمده بود که می‌فرمود: «مَنْ لَمْ يُنْجِه الصَّبْرُ أَهْلَكَهُ الْجَزَعُ»؛ کسی که صبر و شکیبایی او را نجات ندهد جزع و بی‌تابی او را هلاک خواهد ساخت».

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «لَوْ لَا أَنَّ الصَّبْرَ خُلِقَ قَبْلَ الْبَلَاءِ يَنْفَطِرُ الْمُؤْمِنُ كَمَا تَنْفَطِرُ الْبَيْضَةُ عَلَى الصَّفَا؛ اگر صبر و شکیبایی قبل از بلا آفریده نشده بود افراد با ایمان در برابر حوادث ناگوار از هم متلاشی می‌شدند همان‌گونه که تخم مرغ با اصابت به سنگ متلاشی می‌شود».<sup>۱</sup>

اضافه بر این آثار مادی که مترتب بر صبر و جزع می‌شود از نظر معنوی نیز هلاکت دیگری دامنگیر افرادی می‌کند که در برابر حوادث بی‌تابی و جزع می‌کنند و آن این‌که اجر آنها را ضایع می‌سازد در حالی که صابران اجر و پاداش فراوانی دارند.

در همین زمینه در روایت پرمعنایی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «إِذَا دَخَلَ

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۷۵.

الْمُؤْمِنُ فِي قَبْرِهِ كَانَتْ الصَّلَاةُ عَنْ يَمِينِهِ وَالزَّكَاةُ عَنْ يَسَارِهِ وَالْبِرُّ مُظِلٌّ (مُطْلٌ) عَلَيْهِ وَيَتَنَحَّى الصَّبْرُ نَاحِيَةً، فَإِذَا دَخَلَ عَلَيْهِ الْمَلَكَانِ اللَّذَانِ يَلْيَانِ مُسَائِلَتَهُ قَالَ الصَّبْرُ لِلصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْبِرِّ: دُونَكُمْ صَاحِبُكُمْ فَإِنْ عَجَزْتُمْ عَنْهُ فَأَنَا دُونُهُ؛ هنگامی که فرد باایمان را در قبر می گذارند نماز در طرف راست و زکات در طرف چپ او و کارهای نیک مشرف بر او می شوند و صبر در گوشه ای قرار می گیرد و چون دو فرشته مأمور سؤال وارد می شوند صبر به نماز و زکات و کارهای نیک می گوید به یاری دوستان بشتابید اگر شما از یاریش ناتوان شدید من یاریش می کنم.<sup>۱</sup>

افزون بر اینها بی تابی غالباً سبب رسوایی انسان می شود و نشان می دهد که او آدمی کم ظرفیت و بی استقامت است به همین دلیل در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «قِلَّةُ الصَّبْرِ فَضِيحَةٌ؛ کمی صبر و شکیبایی اسباب فضیحت و رسوایی است».<sup>۲</sup> ذکر این نکته نیز لازم به نظر می رسد که خدای متعال برای این که انسان در برابر حوادث فوق العاده سخت از پای درنیاید صبر را در وجود او آفریده به همین دلیل نگاه می کنیم هنگامی که مثلاً مادری بهترین فرزند عزیزش را از دست می دهد چنان بی تابی می کند که خود را به زمین و دیوار می کوبد؛ اما با گذشت زمان کم کم آرامش بر او مسلط می شود و غالباً بعد از چندین روز یا چند هفته به حال عادی در می آید و اگر این صبر خداداد نبود و آن حالت نخستین ادامه پیدا می کرد در مدت کوتاهی از بین می رفت.

نهمین نکته همان چیزی است که در حکمت ۳۴ آمده، می فرماید: «برترین بی نیازی ترک آرزوهاست»؛ (وَأَشْرَفُ الْغِنَى تَرْكُ الْأَمْنَى).

به یقین کسانی که آرزوهای دور و دراز دارند و غالباً به تنهایی به آن نمی رسند دست حاجت به سوی این و آن دراز می کنند و با این که ممکن است

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۹۰، ح ۸.

۲. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۲۷.

سرمایه‌دار بزرگی باشند همیشه نیازمند و محتاجند، چرا که دامنه آرزوها بسیار گسترده است، حال اگر انسان خط باطل بر این آرزوهای دور و دراز بکشد ثروتمند و سرمایه‌دار معتبری خواهد شد، زیرا به هیچ کس محتاج نخواهد بود. در حدیثی از امام صادق (ع) می‌خوانیم: «تَجْتَبُوا الْمُنَى فَإِنَّهَا تُذْهِبُ بِهِجَةَ مَا خُوِّلْتُمْ وَتَسْتَصْغِرُونَ بِهَا مَوَاهِبَ اللَّهِ تَعَالَى عِنْدَكُمْ وَتُعْقِبُكُمْ الْحَسَرَاتِ فِيمَا وَهَمْتُمْ بِهِ أَنْفُسَكُمْ؛ از آرزوهای دور و دراز بپرهیزید که شادابی و نشاط نعمت‌هایی را که به شما داده از بین می‌برد و به سبب آن مواهب الهی در نزد شما کوچک می‌شود و حسرت فراوانی به سبب اوهام باطله‌ای که داشته‌اید به شما دست می‌دهد».<sup>۱</sup> آن‌گاه در دهمین نکته به سراغ غلبه هواپرستی بر بسیاری از انسان‌ها رفته می‌فرماید: «چه بسا عقل‌ها که در چنگال هوا و هوس‌های حاکم بر آنها اسیرند»؛ (وَ كَمْ مِنْ عَقْلٍ أُسِيرَ تَحْتَ هَوَى أَمِيرٍ).

می‌دانیم خداوند دو نیرو به انسان بخشیده است: یکی نیروی عقل که خوب و بد را با آن تشخیص می‌دهد و راه و چاه را می‌شناسد و دیگری انگیزه‌های مختلف نفسانی است که آن هم در حد اعتدال برای بقای انسان ضروری است؛ خواه علائق جنسی باشد یا علاقه به مال و ثروت و مقام و قدرت؛ اما هنگامی که این انگیزه‌ها طغیان کنند و به صورت هوا و هوس سرکش درآیند، عقل را در چنگال اسارت خود می‌گیرند به گونه‌ای که گاه از تشخیص واضح‌ترین مسائل باز می‌ماند و گاه دست به کارهایی می‌زند که یک عمر باید جریمه و کفاره آن را بپردازد. به همین دلیل در آیات قرآن و روایات اسلامی هشدار زیادی به این موضوع داده شده است.

قرآن مجید می‌گوید: «﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهُهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَحَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾؛ آیا

دیدنی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی (بر این که شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته و بر گوش و قلبش مهر زده و بر چشمش پرده‌ای قرار داده است؟! با این حال، غیر از خدا چه کسی می‌تواند او را هدایت کند؟! آیا متذکر نمی‌شوید؟!»<sup>۱</sup>

در حدیثی از امیرمؤمنان (علیه السلام) در غررالحکم می‌خوانیم: «غَلَبَةُ الْهَوَى تُفْسِدُ الدِّينَ وَالْعَقْلَ؛ غلبه هوای نفس هم دین انسان را فاسد می‌کند و هم عقل او را».<sup>۲</sup> نیز در حدیث دیگری در همان کتاب از همان بزرگوار نقل شده است که فرمود: «حَرَامٌ عَلَى كُلِّ عَقْلٍ مَغْلُولٍ بِالشَّهْوَةِ أَنْ يَنْتَفِعَ بِالْحِكْمَةِ؛ بر تمام عقل‌هایی که در چنگال شهوت اسیرند حرام است که از علم و دانش بهره‌مند شوند».<sup>۳</sup>

به یقین عقل‌ها متفاوت‌اند؛ بعضی به اندازه‌ای نیرومندند که هیچ انگیزه‌ای از هوای نفس نمی‌تواند بر آن چیره شود و گاه چنان ضعیف است که با مختصر طغیان شهوت از کار می‌افتد، همان‌گونه که هوای نفس نیز درجات و مراتب مختلفی دارد و بدترین چیز آن است که حاکمان یک جامعه عقلشان در اسارت هوای نفسشان قرار گیرد و جامعه را به سوی بدبختی پیش برند و دین و دنیای مردم را ملعبه هوای نفس سازند. در این زمینه مرحوم مغنیه در شرح نهج‌البلاغه خود داستان عجیب و تکان‌دهنده‌ای از ابن خلکان در کتاب وفيات الاعیان در شرح حال قاضی ابویوسف که از علمای اهل سنت و از دوستان ابوحنیفه بود نقل می‌کند که عیسی بن جعفر (از فرزندان منصور دوانیقی) کنیز بسیار زیبایی داشت که هارون الرشید دلباخته او شد. هارون از عیسی خواست که آن کنیز را به او ببخشد یا بفروشد. عیسی که علاقه‌مند به آن کنیز بود نپذیرفت و گفت: من

۱. جائیه، آیه ۲۳.

۲. غررالحکم، ج ۸۱۷.

۳. همان، ج ۸۳۹.

سوگند یاد کرده‌ام به طلاق و عتاق (منظور طلاق همه همسران و آزادی تمام بردگان خود) و صدقه دادن جمیع اموالم اگر آن را به کسی بفروشم یا ببخشم. (اهل سنت معتقد بودند که اگر کسی چنین سوگندی یاد کند و مخالفت کند تمام اموال او صدقه می‌شود و تمام زنانش از او جدا و کنیزان و غلامانش آزاد می‌گردند مطلبی که در فقه شیعه شدیداً با آن مخالفت شده است). هارون الرشید او را تهدید به قتل کرد او تسلیم شد ولی مشکل قسم بر فکر او سنگینی می‌کرد. هارون گفت: من مشکل را حل می‌کنم. به دنبال ابویوسف فرستاد و گفت: یک راه حل شرعی برای این مسئله پیچیده جهت من پیدا کن. ابویوسف به عیسی بن جعفر گفت: راه حلش این است که نصف آن را به هارون ببخشی و نصف آن را به او بفروشی و در این صورت مخالفتی با سوگندت نکرده‌ای، زیرا نه تمامش را فروخته‌ای و نه تمامش را بخشیده‌ای. عیسی بن جعفر این کار را انجام داد (و نیمی از آن کنیز را به صد هزار دینار به هارون فروخت و نیم دیگر را به او بخشید) و کنیز را برای هارون الرشید بردند در حالی که هنوز در مجلس خود نشسته بود. هارون به ابویوسف گفت: یک مشکل دیگر باقی مانده است. ابویوسف گفت: کدام مشکل؟ گفت: این کنیز قبلاً با صاحبش آمیزش داشته و باید یکبار عادت ماهانه شود و پاک گردد (تا عده او به سر آید) سپس اضافه کرد: به خدا سوگند (چنان دیوانه این کنیزم که) اگر امشب را با او به سر نبرم روح از تنم جدا می‌شود. ابویوسف گفت: آن هم راه دارد. او را آزاد کن و سپس او را بعد از آزادی به عقد خود درآور، زیرا فرد آزاد عده‌ای ندارد. هارون او را آزاد کرد و او را به نکاح خود درآورد (و با نهایت تأسف) تمام اینها در یک ساعت قبل از آنکه هارون الرشید از جای خود برخیزد انجام شد.

آری هم حاکمان هواپرست و هم مفتیان دنیاپرست این‌گونه با احکام خدا

بازی می‌کردند.<sup>۱</sup>

سپس در یازدهمین نکته به مسئله مهم دیگری اشاره کرده می‌فرماید: «حفظ تجربه‌ها بخشی از موفقیت است»؛ (وَمِنْ التَّوْفِيقِ حِفْظُ التَّجَرِبَةِ).

منظور از تجربه در اینجا مفهوم عام آن است و تجربه‌های شخصی و تجارب دیگران را شامل می‌شود و تعبیر به «مِنْ التَّوْفِيقِ» اشاره به این است که انسان قسمت مهمی از موفقیت خود را در کارها، از تجربه‌های پیشین خود و تجارب دیگران استفاده می‌کند و در واقع انباشته شدن تجربه‌ها بر یکدیگر سبب موفقیت در تمام زمینه‌های علمی و سیاسی و اجتماعی و اخلاقی است و آن کس که خود را از تجربه‌های دیگران بی‌نیاز بداند و به تجربه‌های پیشین خود اعتنا نکند به یقین گرفتار شکست‌های پی‌درپی خواهد شد.

اساساً بعضی از علوم و دانش‌ها بر اساس تجربه پیشرفت کرده که نام علوم تجربی هم بر آنها نهاده‌اند. از کجا طبیب می‌داند که فلان دارو برای فلان بیماری مؤثر است؟ آیا جز از تجربه‌های خویش و تجربه‌های دیگران استفاده کرده است؟ امروز آزمایشگاه‌ها که ابزار تجربه است در سراسر دنیا در علوم مختلف برپاست و اینها تفسیر روشنی بر کلام امام (علیه السلام) است که می‌فرماید: «حفظ تجربه‌ها بخش مهمی از موفقیت را تشکیل می‌دهد».

قرآن مجید بخش عظیمی از تاریخ اقوام پیشین را برای مسلمانان شرح داده است که فلسفه آن همان استفاده کردن از تجربه زندگی پیشینیان است. گاه می‌فرماید: بروید آثار آنها را در نقاط مختلف زمین ببینید، و عبرت بگیرید.

واژه «توفیق» در استعمالات روایات دو معنا دارد: یک معنای آن همان موفقیت در کارها است که در نکته حکیمانه بالا به آن اشاره شده و معنای دیگر آن آماده شدن وسائل اعم از معنوی و مادی است و این که دعا می‌کنیم: خدایا! ما

۱. وفیات الاعیان، ج ۶، ص ۳۸۵؛ فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۴۵.

را برای کارهای خیر توفیق عنایت کن؛ یعنی وسایل آن را اعم از روحانی و جسمانی فراهم نما. به یقین آنچه در اختیار ماست باید خودمان فراهم سازیم و آنها را که از اختیار ما بیرون است باید از خدا بخواهیم و این دو معنا به یک حقیقت باز می‌گردند؛ یعنی هر دو توفیقات الهی و حفظ تجربه‌ها سبب موفقیت است.

در روایات اسلامی درباره اهمیت تجربه تعبیرات بسیار جالبی دیده می‌شود. از جمله در حدیثی از امام امیرمؤمنان (علیه السلام) می‌خوانیم: «الْعَقْلُ حِفْظُ التَّجَارِبِ؛ عقل همان حفظ تجربه‌هاست».<sup>۱</sup> و در جای دیگر: «الْعَقْلُ غَرِيزَةٌ تَزِيدُ بِالْعِلْمِ بِالتَّجَارِبِ؛ عقل غریزه‌ای (الهی) است که با علم و دانش و تجربه افزایش می‌یابد».<sup>۲</sup>

استفاده کردن از تجارب پیشینیان مخصوصاً برای زمامداران و سیاست‌مداران از اهم امور است تا آنجا که امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «لَا يَطْمَعَنَّ ... وَلَا الْقَلِيلُ التَّجْرِبَةُ الْمُعْجِبُ بِرَأْيِهِ فِي رِئَاسَةٍ؛ افراد کم تجربه که تنها به آرای خود تکیه می‌کنند هرگز در ریاست موفق نخواهند شد».<sup>۳</sup>

در بحث‌های گذشته نهج البلاغه نیز بارها امام (علیه السلام) بر اهمیت استفاده از تجربه‌ها تأکید فرموده است؛ از جمله در خطبه ۱۷۶ که در آن مواعظ بسیار سودمندی آمده است، با قاطعیت می‌فرماید: «وَمَنْ لَمْ يَنْفَعُهُ اللَّهُ بِالْبَلَاءِ وَالتَّجَارِبِ لَمْ يَنْتَفِعْ بِشَيْءٍ مِنَ الْعِظَةِ؛ آن کس که خدا او را به وسیله آزمون‌ها و تجربه‌ها بهره‌مند نسازد از هیچ پند و اندرز سود نخواهد برد».<sup>۴</sup>

در عهدنامه مالک اشتر نیز بر این امر تأکید شده بود، امام (علیه السلام) در خطاب به

۱. غررالحکم، ج ۱۰۱۴۰.

۲. همان، ج ۴۴۳.

۳. بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۱۹۰.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

مالک اشتر در مورد انتخاب کارمندان و اداره کنندگان حکومت می‌فرماید: «وَتَوَخَّ مِنْهُمْ أَهْلَ التَّجَرِبَةِ وَالْحَيَاءِ مِنْ أَهْلِ الْبُيُوتَاتِ الصَّالِحَةِ وَالْقَدَمِ فِي الْإِسْلَامِ؛ و از میان آنها افرادی را برگزین که دارای تجربه و پاکی روح باشند و از خانواده‌های صالح و پیشگام و با سابقه در اسلام باشند».<sup>۱</sup>

این در حالی است که امروزه شعارهای زیادی در استفاده کردن از نیروی جوانان داده می‌شود و متأسفانه به گونه‌ای تبلیغ شده که بعضی تصور می‌کنند باید بزرگسالان را از صحنه حکومت و اجتماع کنار گذاشت در حالی که آنها مجموعه‌های عظیمی از تجاربند. حق مطلب این است که تجربه‌های پرارزش بزرگسالان باید با نیرو و نشاط جوانان آمیخته شود تا موفقیت قطعی حاصل شود؛ به طور قطع و یقین نه تنها می‌توان به نیروی جوان قناعت کرد و نه تنها به تجارب بزرگسالان، بلکه این دو مکمل یکدیگرند.

سپس در دوازدهمین نکته حکیمانه به اهمیت دوستان اشاره کرده می‌فرماید: «دوستی، نوعی خویشاوندی اکتسابی است»؛ (وَالْمَوَدَّةُ قَرَابَةٌ مُسْتَفَادَةٌ).

خویشاوندی گاه از طریق طبیعی مثلاً تولد دو فرزند از یک پدر و مادر حاصل می‌شود که این دو به طور طبیعی برادرند؛ ولی گاه انسان با دیگری که هیچ رابطه نسبی با او ندارد چنان دوست می‌شود که همانند برادر یا برتر از برادر پیوند عاطفی با او پیدا می‌کند. این گونه دوستی‌ها نوعی خویشاوندی اکتسابی است.

اسلام آیین دوستی و مودت است و به مسئله دوست صالح آن‌قدر اهمیت داده که در حدیثی از امام امیرمؤمنان (علیه السلام) می‌خوانیم: «الصَّدِيقُ أَقْرَبُ الْأَقَارِبِ؛ دوست، نزدیک‌ترین خویشاوندان است».<sup>۲</sup> در حدیث دیگری از همان حضرت

۱. نامه ۵۳.

۲. غررالحکم، ح ۹۴۰۸.

می‌خوانیم: «مَنْ لَا صَدِيقَ لَهُ لَا ذُخْرَ لَهُ؛ کسی که دوستی ندارد اندوخته‌ای (برای مبارزه با مشکلات) ندارد».<sup>۱</sup>

تا آنجا که در حدیثی از امام صادق (ع) می‌خوانیم: «لَقَدْ عَظُمَتْ مَنَزِلَةُ الصَّدِيقِ حَتَّى أَهْلُ النَّارِ يَسْتَغِيثُونَ بِهِ وَيَدْعُونَ بِهِ فِي النَّارِ قَبْلَ الْقَرِيبِ الْحَمِيمِ قَالَ اللَّهُ مُخْبِرًا عَنْهُمْ: ﴿فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ \* وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ﴾؛ مقام دوست بسیار والا است تا آنجا که اهل دوزخ از دوست یاری می‌طلبند و او را از درون آتش دوزخ صدا می‌زنند پیش از آنکه نزدیکان پرمحبت خود را صدا بزنند. خداوند در قرآن از آنها چنین خبر داده که می‌گویند: (وای بر ما) ما امروز شفاعت کنندگانی نداریم و نه دوست صمیمی».<sup>۲</sup>

سرانجام در سیزدهمین و آخرین نکته گرانها می‌فرماید: «به انسانی که ملول و رنجیده خاطر است اعتماد مکن»؛ (وَلَا تَأْمَنَنَّ مَلُولًا).

دلیل آن روشن است؛ افرادی که به هر دلیل رنجیده خاطر شده‌اند، نشاط عمل در آنها مرده است به همین دلیل نمی‌توان به آنها اعتماد کرد. آنها منتظر بهانه‌ای هستند تا از کار فرار کنند و هرگز نمی‌توان استقامت و پشتکار را که لازمه پیشرفت است از آنها انتظار داشت.

مرحوم علامه شوشتری در شرح نهج البلاغه خود شرح خوبی برای این معنا ذکر کرده و آن داستان جنگ صفین است که بر اثر طولانی شدن جنگ عده زیادی ملول و رنجیده و خسته شده بودند و منتظر بهانه‌ای بودند تا جنگ را رها کنند از این رو به مجرد این‌که دشمن قرآن‌ها را بر سر نیزه‌ها کرد دست از جنگ در آستانه پیروزی‌اش کشیدند.<sup>۳</sup>

۱. غرالحکم، ج ۹۴۰۸.

۲. بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۷۶، ح ۱۱. سورة شعراء، آیه ۱۰۰ و ۱۰۱.

۳. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۴ ص ۵۰۸.

گاه ملول در این جمله نورانی به افراد زودرنج تفسیر شده است.<sup>۱</sup> آن هم واقعی است که اعتماد به افراد زودرنج بسیار مشکل است، چرا که در گرماگرم کار و انجام برنامه، ممکن است از اندک چیزی آزرده خاطر شوند و همه چیز را رها سازند. هر کدام از این دو تفسیر را بپذیریم بیان واقعیت انکارناپذیری است و جمع بین هر دو تفسیر در مفهوم کلام امام (علیه السلام) نیز مانعی ندارد.

این سخن را با حدیثی از امام (علیه السلام) که تکمیل کننده کلام بالاست و در غررالحکم آمده پایان می دهیم: «لَا تَأْمَنَنَّ مَلُولًا وَإِنْ تَحَلَّى بِالصِّلَةِ فَإِنَّهُ لَيْسَ فِي الْبَرْقِ الْخَاطِفِ مُسْتَمْتَعٌ لِمَنْ يَخُوضُ الظُّلُمَةَ؛ به افراد رنجیده خاطر و زودرنج اعتماد نکن، هرچند دل او را با جایزه‌ای به دست آوری، زیرا برق جهنده (که لحظه‌ای می درخشد و خاموش می شود) در شب تاریک قابل اعتماد نیست».<sup>۲</sup>

\* \* \*

به راستی اگر انسان از میان تمام کلمات امام (علیه السلام) همین مجموعه فشرده حکیمانه پرمعنا را برنامه زندگی خود قرار دهد، هم در برنامه‌های مادی زندگی پیروز می شود و هم در جنبه‌های معنوی آن، هم می تواند فرد را اصلاح کند و هم جامعه را؛ ولی افسوس که همچون «برق خاطفی» این کلمات نورانی در نظر ما آشکار می شود و چیزی نمی گذرد که آن را به فراموشی می سپاریم و همان مسیر زندگی آمیخته با اشتباهات را ادامه می دهیم.

\* \* \*

۱. شرح نهج البلاغه عبده و منهاج البراعة، ذیل حکمت مورد بحث.

۲. غررالحکم، ج ۱۱۳۹.

# وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

عُجِبَ الْمَرْءُ بِنَفْسِهِ أَحَدُ حُسَّادِ عَقْلِهِ.

امام عليه السلام فرمود:

خودپسندی انسان یکی از حسودان عقل اوست.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته مرحوم خطیب در مصادر، این گفتار گرانبها قبل از نهج البلاغه در کتاب تحف العقول به این گونه آمده است: «أَوَّلُ إِعْجَابِ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ فَسَادُ عَقْلِهِ» و در همان کتاب به صورت دیگری نیز چنین آمده است: «إِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ يَدُلُّ عَلَى ضَعْفِ عَقْلِهِ» و بعد از نهج البلاغه در کتاب ربیع البرار و مطالب السؤؤل و روض الاخبار نیز آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۳).



## شرح و تفسیر

### دشمن نیرومند عقل

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به یکی از آثار سوء خودپسندی اشاره کرده، می‌فرماید: «خودپسندی انسان یکی از حسودان عقل اوست»؛ (عُجِبُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ أَحَدُ حُسَادِ عَقْلِهِ).

می‌دانیم حسود کسی است که به نعمت‌هایی که به انسان رسیده رشک می‌ورزد و آرزوی زوال آن را دارد و همین امر سبب می‌شود به دشمنی با او برخیزد و هر کاری از دستش ساخته است، در این راه انجام دهد، چهره او را در جامعه نازیبا نشان دهد، عیوب او را فاش سازد، افراد را از طریق شایعه‌پراکنی از وی دور کند و حتی به خانواده و فرزندان او دشمنی ورزد، اگر بتواند، کسب و کار و مقام او را از وی بگیرد و اگر نتواند در مسیر آن مانع تراشی کند.

اینها کارهایی است که یک حسودِ عنود انجام می‌دهد. خودپسندی در برابر عقل انسان نیز همین کارها را انجام می‌دهد؛ قدرت عقل را از انسان می‌گیرد و او را به خطا می‌افکند، عیب انسان را ظاهر می‌سازد، مردم را از او متنفر می‌کند، حتی خانواده او را گرفتار مشکلات می‌کند، جاه و مقام او را متزلزل می‌سازد و گاه اموال و ثروت او را از دستش می‌گیرد، چرا که مردم هرگز حاضر به همکاری با افراد خودپسند و خودخواه نیستند.

بنابراین، این تعبیر که «خودپسندی یکی از حاسدان عقل انسان است»

تعبیری بسیار رساست که تمام نکاتی را که در بالا گفته شد در بر دارد و این است معنای فصاحت و بلاغت که انسان در ضمن عبارت کوتاهی حقایق فراوانی را بیان نماید.

در ضمن تعبیر به «أَحَدُ حُسَادِ عَقْلِهِ؛ یکی از حاسدان عقل» نشان می‌دهد که عقل انسان حاسدان دیگری نیز دارد که از آن جمله هوای نفس و استبداد به رأی و تکبر است و در عوامل ظاهری نیز شراب و مواد مخدر دشمن و حُسدِ عنود عقل‌اند.

درباره آثار خطرناک عجب و خودپسندی در بحث‌های گذشته در گفتار حکیمانه ۳۸ (وَأَوْحَشَ الْوَحْشَةَ الْعُجْبُ) و گفتار گرانبهای حکیمانه ۱۶۷ (الْإِعْجَابُ يَمْنَعُ مِنَ الْإِزْدِيَادِ) نیز مطالب قابل توجهی آمده است. اساساً عجب و خودپسندی یکی از نشانه‌های جهل و نادانی است و طبق ضرب‌المثل معروف فارسی: «خودپسندی جان من برهان نادانی بود» زیرا انسان با تمام عظمتی که دارد، موجودی ضعیف است؛ یک پشه آلوده به میکروب ممکن است قوی‌ترین انسان‌ها را از پای در آورد و یا به هنگام خوردن و آشامیدن، لقمه و آب گلوگیرش شود و او را خفه کند. بلند مرتبه‌ترین انسان‌ها از نظر مقام ظاهری ممکن است یک شبه مقام خود را از دست بدهد و برترین ثروتمندان در مدت کوتاهی گرفتار ورشکستگی گردد و به خاک سیاه بنشیند. با این حال آیا خودپسندی و خودخواهی دلیل بر نادانی نیست؟ می‌دانیم انسان نادان در معرض هرگونه آفت مادی و معنوی است.

رذیله عجب و خودپسندی سرچشمه رذیله‌های دیگر نیز نظیر «تکبر» می‌شود کسی که خویشتن را می‌پسندد هنگامی که در برابر دیگران قرار گرفت تکبر می‌ورزد و گاه گرفتار رذیله‌های خودمحوری و انحصارطلبی نیز می‌شود، زیرا وقتی زیاد به خود معتقد شد، همه چیز را برای خود می‌خواهد و در هر

کاری خویش را محور می‌بیند.

در قرآن مجید و روایات اسلامی نیز بحث‌های آموزنده و گسترده‌ای درباره این صفت رذیله آمده است. در آیه ۸ سورة «فاطر» می‌خوانیم: «أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»؛ آیا کسی که عمل بدش برای او آراسته شده و آن را خوب و زیبا می‌بیند (همانند کسی است که واقع را آنچنان که هست می‌یابد)؟! خداوند هر کس را بخواهد (و مستحق بداند) گمراه می‌سازد و هر کس را بخواهد هدایت می‌کند.

در حدیثی از امیرمؤمنان (علیه السلام) در کتاب تحف العقول آمده است: «الْإِعْجَابُ ضِدُّ الصَّوَابِ وَآفَةُ الْأَلْبَابِ؛ خودپسندی ضد واقع‌بینی است و آفتی است برای عقل‌ها».<sup>۱</sup> تضاد عجب با عقل تا آن حد است که در حدیث دیگری از آن حضرت در غررالحکم می‌خوانیم: «الْمُعْجَبُ لَا عَقْلَ لَهُ»<sup>۲</sup> و در حدیث دیگری آمده است: «الْعُجْبُ رَأْسُ الْجِمَاقَةِ».<sup>۳</sup>

در حدیث جالب و پرمعنایی که در ذیل حکمت ۳۸ گذشت این حقیقت منعکس شده است که حضرت مسیح می‌گوید: «من بیماران غیر قابل علاج را درمان کردم و حتی مردگان را به اذن خدا زنده نمودم ولی نتوانستم احمق را درمان کنم و هنگامی که از حضرت سؤال می‌کنند: احمق کیست؟ بارزترین صفت او را عجب و خودپسندی ذکر می‌کند و این اعجاب سبب می‌شود که تمام فضائل را مخصوص خود بداند و تمام حقوق را ویژه خود بشمارد و هیچ حقی برای دیگری قائل نباشد. در آخر آن حدیث آمده است: «فَذَلِكَ الْأَحْمَقُ الَّذِي لَا حِيلَةَ فِي مُدَاوَاتِهِ»؛ این همان احمقی است که راهی برای درمان او نیست».<sup>۴</sup>

۱. تحف العقول، ص ۷۴.

۲. غررالحکم، ج ۷۰۹۰.

۳. همان، ج ۷۰۹۶.

۴. بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۳۲۴.



# وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَغْضِ عَلَى الْقَذَى وَالْأَلَمِ تَرْضَ أَبَدًا.

امام عليه السلام فرمود:

چشم خود را بر خاشاک رنج‌ها فرو بند تا همیشه راضی باشی.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب تنها منبعی که برای این کلام پرمعنای حکیمانه جز نهج البلاغه نقل کرده غررالحکم آمدی است که در آنجا به جای «وَالْأَلَمِ» «وَالْأَلَمِ» آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۳).



## شرح و تفسیر

### بهترین راه آرامش

امام علی (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه‌اش دستور بسیار خوبی برای تحصیل آرامش در زندگی می‌دهد و می‌فرماید: «چشم خود را بر خاشاک و رنج‌ها فرو بند تا همیشه راضی باشی»؛ (أَغْضِ عَلَى الْقَذَى وَالْأَلَمِ تَرْضَ أَبَدًا). «أَغْضِ» از ریشه «اغضاء» به معنای نزدیک کردن پلک‌های چشم به یکدیگر است بی آنکه کاملاً آن را ببندیم، از این رو آن را در فارسی به فرو بستن ترجمه می‌کنند.

«قَذَى» به معنای خاشاک و اشیای ریزی است که در چشم می‌افتد و چشم را ناراحت می‌کند و «أَلَم» به معنای درد و رنج است.

اشاره به این که زندگی انسان در این جهان به هر حال آمیخته با ناراحتی‌هایی است و شاید هیچ کس را نتوان پیدا کرد که از چیزی ناراحت نباشد؛ گاه مشکلاتی برای خود می‌بیند و گاه برای فرزندان و بستگان، یا دوستان، یا همشهریان، یا هموطنان و امثال آن و اگر انسان تاب تحمل هیچ مشکلی را نداشته باشد و در برابر هر مشکلی بی‌تابی و جزع و فزع کند، هرگز رضایت خاطر و آرامش روح پیدا نخواهد کرد، بنابراین انسان باید صبور و شکیبا و دارای تحمل باشد تا بتواند آرامش خود را در زندگی حفظ کند و از حیات خود راضی و از نعمت‌های پروردگار خشنود باشد و گرنه این بی‌تابی‌ها ممکن است سر از

شکایت از پروردگار درآورد و سعادت انسان را بر باد دهد.

در تعدادی از نسخ نهج البلاغه مانند نسخه ابن میثم و منهاج البراعة و همچنین علامه مجلسی در بحارالانوار که مستقیماً از نهج البلاغه نقل کرده‌اند به جای «وَالْأَلَمُ» «وَالْأَلَمُ» آمده است که مفهوم جمله چنین می‌شود: «چشم خود را بر خاشاک فرو بند و گرنه هرگز رضایت خاطر پیدا نخواهی کرد». این نسخه مناسب‌تر به نظر می‌رسد، زیرا چشم فرو بستن از قذی (خاشاک) مفهوم روشنی دارد؛ اما چشم فرو بستن از آلم (درد و رنج) مفهوم مناسبی ندارد. انسان درد و رنج را باید تحمل کند نه آنکه چشم بر آن فرو بندد. اضافه بر این آهنگ جمله نیز با نسخه اخیر مناسب است نه با نسخه قبل.

افزون بر این در نهج البلاغه نیز امام (علیه السلام) تعبیری دارد که مناسب نسخه دوم است آنجا که می‌فرماید: «وَأَغْضَيْتُ عَلَى الْقَذَى وَشَرِبْتُ عَلَى الشَّجَا؛ چشم بر خاشاک فرو بستم و با گلویی که استخوان در آن گیر کرده بود جرعه تلخ حوادث را نوشیدم».<sup>۱</sup>

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود شعر مناسبی از یکی از شعرای عرب نقل کرده است که می‌گوید:

إِذَا أَنْتَ لَمْ تَشْرَبْ مِرَاراً عَلَى الْقَذَى      ظَمِئْتَ وَأَيُّ النَّاسِ تَصْفُو مَشَارِبُهُ  
اگر خاشاک را در آب نوشیدنی خود تحمل نکنی همیشه تشنه خواهی ماند  
و کدام انسان است که همیشه نوشابه‌اش صاف باشد.

شاعر دیگری می‌گوید

وَمَنْ لَمْ يَغْمُضْ عَيْنَهُ عَنْ صَدِيقِهِ      وَعَنْ بَعْضِ مَا فِيهِ يَمُتْ وَهُوَ عَاتِبٌ  
کسی که نسبت به عیوب دوستش اغماض نداشته باشد از دنیا می‌رود در  
حالی که دائماً در حال سرزنش کردن است.<sup>۲</sup>

۱. خطبه ۲۶.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۳۴.

در حدیثی از مستطرفات سرائر می خوانیم که امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش امام باقر علیه السلام نقل می کند: «أَكْثَرُ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْبُلَّه؛ بیشترین بهشتیان افراد کم خرد هستند». راوی عرض می کند: منظورتان ابلهان و افراد مجنون و بیمار است؟ امام علیه السلام می فرماید: «نه» «الَّذِينَ يَتَغَفَّلُونَ عَمَّا يَكْرَهُونَ يَتَبَالَهُونَ عَنْهُ؛ منظورم کسانی است که در برابر عوامل ناراحتی تغافل می کنند و خود را به بی خبری می زنند».<sup>۱</sup>




---

۱. مستطرفات السرائر، ص ۵۶۶.



# وَقَالَ عَلَيْكَ السَّاهِرُ

مَنْ لَانَ عُودُهُ كَثُفَتْ أَغْصَانُهُ.

امام علیؑ فرمود:

کسی که ساقهٔ درخت وجودش نرم است، شاخه‌هایش فراوان است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب الله در مصادر این کلام حکمت‌آمیز را از کتاب مائنه کلمه جاحظ که سال‌ها قبل از سید رضی می‌زیسته نقل می‌کند و می‌گوید: شبیه آن، بیان دیگری است که از آن حضرت نقل شده که می‌فرماید: «مَنْ لَانَتْ كَلِمَتُهُ وَجَبَتْ مَحَبَّتُهُ» سپس می‌افزاید: این در واقع از ریشه قرآنی «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِظَ الْقَلْبُ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ» گرفته شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۳).



## شرح و تفسیر

### درخت پرشاخه!

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه به نکته مهمی درباره جلب و جذب دوستان و یاران اشاره کرده، می فرماید: «کسی که ساقه درخت وجودش نرم است، شاخه هایش فراوان است»؛ (مَنْ لَانَ عُودُهُ كَثُفَتْ أَغْصَانُهُ<sup>۱</sup>).

«عود» به معنای چوب است؛ خواه از درخت جدا شده یا جزء درخت باشد و در اینجا به معنای ساقه درخت است.

این سخن تعبیری کنایی و لطیفی است و اشاره به این است که افراد متواضع و با محبت دوستان فراوانی را گرد خود جمع می کنند و به عکس افراد خشن و غیر قابل انعطاف دوستان را از گرد خود پراکنده می سازند.

می دانیم شاخه ها از کنار ساقه ها جوانه می زند؛ ساقه ای که خشک و کم آب باشد شاخه های کمتری از آن می روید و ساقه ای که نرم است، از گوشه و کنارش شاخه های فراوانی می روید. نیز قسمت مهمی از درخت را آب تشکیل می دهد و رطوبت از عوامل اصلی رویش گیاه است، در حالی که کمبود آب هم درخت را پژمرده می کند و هم سبب می شود شاخه های کمتری از آن بروید. انسان نیز به منزله درختی است که اگر نرمش از خود نشان بدهد و خشونت را کنار بگذارد

---

۱. «كَثُفَتْ» از ریشه «كَثَافَتْ» به معنای فزونی است.

۲. «أَغْصَان» جمع «عُصْن» بر وزن «غُسْل» به معنای شاخه درخت است.

و محبت را به جای آن بنشانند افراد زیادی به سوی او جذب می شوند در حالی که اگر خشن و انعطاف ناپذیر باشد، نزدیک ترین بستگان و خویشاوندان و دوستان نیز از او فاصله می گیرند. این معنا در قرآن مجید - همان گونه که قبلاً نیز اشاره شده - درباره پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به صورت الگو بیان شده است. در آیه ۱۵۹ سوره «آل عمران» می خوانیم: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ»؛ به سبب رحمت الهی در برابر مؤمنان، نرم و مهربان شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو پراکنده می شدند».

جاذبه اخلاقی پیغمبر اکرم و ائمه هدی (علیهم السلام) مصداق روشنی از این گفتار حکیمانه است. در حدیثی درباره پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «كَانَ أَكْرَمَ النَّاسِ وَأَلْيَنُ النَّاسِ ضَحَاكًا بَسَامًا» پیامبر (صلی الله علیه و آله) کریم ترین و نرمخوترین مردم، بسیار خنده رو و متبسم بود».<sup>۱</sup>

در نامه امام (علیه السلام) به محمد بن ابی بکر آمده است: «وَالنَّاسُ لَهُمْ جَانِبَكَ وَابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَكَ» در برابر آنها متواضع باش و با چهره گشاده مردم را ملاقات کن».

در حدیث دیگری از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِمَنْ تَحْرِمُ عَلَيْهِ النَّارُ غَدًا؛ آیا به شما خبر دهم چه کسی آتش دوزخ در فردای قیامت بر او حرام است؟».

عرض کردند: آری یا رسول الله.

فرمود: «الْهَيْئَةُ الْقَرِيبُ اللَّيِّنُ السَّهْلُ؛ کسی که آسان می گیرد و به مردم نزدیک و نرمخوست و سختگیری نمی کند».<sup>۲</sup>

اگر حُسن خلق در احادیث سرچشمه فراوانی روزی معرفی شده، یا سبب عمران و آبادی شهرها و فزونی عمرها دانسته شده به همین دلیل است که انسان

۱. کنز العمال، ج ۷، ص ۲۲۲.

۲. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۵۱، ح ۴.

در سایه آن اعوان و انصار فراوانی پیدا می‌کند و به کمک آنها می‌تواند مشکلات مهم زندگی را حل کند.

بر عکس در روایتی از امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است: «سُوءُ الْخُلُقِ نَكْدُ الْعِيشِ وَعَذَابُ النَّفْسِ؛ بدخلقی سبب تنگی معیشت و رنج روح و روان می‌شود».<sup>۱</sup>

محمد عبده در شرح نهج البلاغه خود تفسیر دیگری برای این عبارت دارد وی می‌گوید: منظور از «لَيْنُ الْعُود» طراوت جسمانی انسان و نشاط او و داشتن فضل و همت است و منظور از «كَثْرَتُ أَغْصَان» کثرت آثاری است که از او آشکار می‌شود؛ گویی هر اثری شاخه‌ای از وجود اوست؛ ولی در پایان فزونی اعوان و انصار را به عنوان تفسیر دیگری ذکر کرده است. به نظر می‌رسد آنچه در بالا گفته شد مناسب‌تر و با آیات و روایات همسوتر باشد.





# وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

الْخِلَافُ يَهْدُمُ الرَّأْيَ.

امام عليه السلام فرمود:

اختلاف، تصمیم‌گیری و تدبیر را نابود می‌کند.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر نهج البلاغه در ذیل این کلام حکیمانه آن را فقط از طرطوشی در کتاب سراج الملوک نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۴).  
مرحوم آمدی نیز در غرر الحکم آن را با تفاوتی به این صورت «الْخِلَافُ يَهْدُمُ الْأَرْأَاءَ» آورده است.



## شرح و تفسیر

### ثمره شوم اختلاف

امام علیه السلام در این کلام نورانی و کوتاه و پرمعنا به یکی از عواقب سوء اختلاف اشاره می‌کند و می‌فرماید: «اختلاف، تصمیم‌گیری و تدبیر را نابود می‌کند»؛ (الْخِلَافُ يَهْدِمُ الرَّأْيَ).

همه می‌دانیم اختلاف سرچشمه همه بدبختی‌هاست. هیچ قوم و ملتی نابود نشدند مگر بر اثر اختلاف و هیچ جمعیتی پیروز و کامیاب نگشتند مگر در سایه اتفاق.

کلام حکیمانه بالا دو تفسیر می‌تواند داشته باشد: نخست این‌که گاه می‌شود عده‌ای می‌نشینند و بر سر موضوع مهمی تصمیم‌گیری می‌کنند؛ ولی ناگهان فرد یا افرادی نظر مخالفی ابراز می‌کنند و تصمیم‌گیری پیش گفته را به هم می‌زنند و کار ابتر می‌ماند. همان‌گونه که در داستان جنگ صفین، علی علیه السلام و جمعی از دوستان خبیر و آگاه اصرار داشتند که جنگ به مراحل نهایی رسیده و آن را تا پیروزی ادامه دهند و غائله را ختم کنند؛ ولی مخالفت افرادی ناآگاه و جاهل و بی‌خبر این تصمیم را بر هم زد و مسلمانان با عواقب بسیار دردناک آن روبرو شدند.

تفسیر دیگر این‌که اختلاف سبب می‌شود که رأی‌گیری هیچ‌گاه به جایی نرسد و تدبیرها عقیم بماند.

جمع میان این دو تفسیر نیز مانعی ندارد که اختلاف هم مانع از تصمیم و تدبیر باشد و هم اگر تدبیر و تصمیم صحیحی منعقد شد، آن را بر هم بزنند. روشن است برای انجام هر کار مهمی احتیاج به فکر و اندیشه و تدبیر و تصمیم‌گیری صحیح است و این کار تنها در فضایی ممکن است که اختلاف در آن نباشد، بلکه تمام کسانی که در آن تصمیم‌گیری شرکت دارند هدفشان رسیدن به نقطه واحد و حتی الامکان دور از هر گونه خطا و اشتباه باشد. اما گاه یک نغمه مخالف که یا بدون مطالعه اظهار شده و یا از غرض و مرضی ناشی گشته می‌تواند تمام تصمیم‌ها و تدبیرها را به هم بریزد.

گاهی نیز رئیس جمعیت بر حسب تدبیر خود تصمیمی می‌گیرد؛ اما مخالفت بعضی از پیروان آن را عقیم می‌کند چنان که در داستان قلم و دوات که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در آخرین لحظات عمرش درخواست کرد آن را بیاورند و فرمانی درباره جانشین خود که قطعاً علی بن ابی طالب (علیه السلام) بود بنویسد و آنچه را قبلاً گفته بود تأکید کند، مخالفت یک نفر (خلیفه دوم) سبب شد که گروه دیگری نیز نغمه خلاف سر دهند و جلوی این کار گرفته و حتی به ساحت قدس پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) اهانت زشتی شود که شرح آن در چندین جای صحیح بخاری و کتب دیگر حدیث و تاریخ آمده است.<sup>۱</sup>

در جنگ احد نیز همین حادثه شوم اتفاق افتاد؛ پیامبر (صلی الله علیه و آله) و جمعی از یاران اصرار داشتند مسلمانان در مدینه بمانند و در برابر دشمن از خود دفاع کنند، زیرا در آنجا بهتر می‌شد دشمن را زمین‌گیر کرد؛ ولی گروهی از جوانان پرشور مخالفت کردند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به احترام نظرات آنها لشکر اسلام را به بیرون و در کنار کوه احد آورد و سرانجام به سبب این موضوع و پاره‌ای از اسباب دیگر

۱. برای توضیح بیشتر و آگاهی از مصادر متعدد حدیث «دوات و قلم» به کتابی که به همین نام (حدیث دوات و قلم) نوشته شده، مراجعه کنید.

ضربه سختی بر پیکر لشکر اسلام وارد شد.

در حدیثی از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم: «ما اخْتَلَفَتْ أُمَّةٌ بَعْدَ نَبِيِّهَا إِلَّا ظَهَرَ أَهْلُ بَاطِلِهَا عَلَى أَهْلِ حَقِّهَا؛ هیچ امتی بعد از پیامبر خود اختلاف نکردند مگر این‌که اهل باطل بر اهل حق در میان آنها پیروز شدند».<sup>۱</sup>

در کلام حکیمانه شماره ۱۷۹ نیز امام علی (ع) به این حقیقت اشاره فرموده بود که: «الْجَاغَةُ تَسُلُّ الرَّأْيَ؛ لجاجت فکر و رأی انسان را نابود می‌کند».

\*\*\*

۱. کنز العمال بنا به نقل میزان الحکمة، ح ۱۸۹۸.



# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ

مَنْ نَالَ اسْتَطَالَ.

امام علیؑ فرمود:

کسی که به نوایی رسد طغیان می‌کند.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیبؑ در ذیل این کلام حکیمانه می‌نویسد: پیش از نهج البلاغه، این گفتار در دو کتاب دیگر آمده است: تحف العقول و روضه کافی. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۴). قابل توجه این‌که این کلام حکیمانه در این دو کتاب در ضمن خطبه «وسيله» آمده که بسیاری از کلمات قصار از آن برگرفته شده است.



## شرح و تفسیر

### رابطه فزونی نعمت و طغیانگری

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به وضع حال بسیاری از مردم اشاره می‌کند که از مواهب مادی سوء استفاده می‌کنند، می‌فرماید: «کسی که به نوایی رسد طغیان می‌کند و برتری می‌جوید»؛ (مَنْ نَالَ اسْتَطَالَ).

«استطال» از ریشه «طول» بر وزن (قول) به معنای قدرت و برتری است و هنگامی که به باب استفعال می‌رود مفهوم برتری جویی دارد.

عبارت امام علیه السلام مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارد و تمام کسانی را که به مال یا مقام و یا هرگونه قدرت دیگری می‌رسند شامل می‌شود و این سیره‌ای ناپسند در بسیاری از مردم است؛ هنگامی که مال و ثروت فراوانی پیدا می‌کنند می‌کوشند خود را برتر از دیگران نشان دهند و هنگامی که مقامی پیدا کنند اصرار دارند دیگران را زیر سلطه خود قرار دهند. همچنین هنگامی که علم و دانشی به دست می‌آورند دیگران را نادان می‌پندارند و شاگرد خود می‌دانند. به ویژه اگر پیش از این محرومیت‌هایی کشیده باشند؛ فقیر بوده و به نوایی رسیده، ضعیف بوده و به قدرتی دست یافته، جاهل مطلق بوده و به علم و دانش مختصری رسیده است. کبر و غرور و برتری جویی این گونه افراد بیشتر و شدیدتر است و تاریخ گذشته و حتی حوادثی که امروز با چشم خود می‌بینیم شاهد گویای این گفتار امام علیه السلام است.

در واقع می توان گفت: این کلام حکیمانه از آیه شریفه ۶ و ۷ سوره «علق» برگرفته شده که می فرماید: «كَلاَّ إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ \* أَلَمْ يَرَأْهُ اسْتَغْنَى؟»؛ چنین نیست به یقین انسان طغیان می کند از این که خود را بی نیاز ببیند.<sup>۱</sup>

گرچه بعضی از مفسران، انسان را در آیه مورد نظر، خصوص «ابو جهل» دانسته اند که مرد ثروتمند و طغیانگری بود و به مبارزه با پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله) پرداخت؛ ولی به یقین، انسان در اینجا مفهومی کلی دارد که به گروه کثیری از نوع بشر اشاره می کند و ابوجهل و امثال آن مصداق های روشنی از آن هستند.

در کلمات قصار گذشته نیز کراراً به این حقیقت با تعبیرات دیگری اشاره شده است؛ از جمله در گفتار حکیمانه ۱۵۰ که در مقام موعظه به نکته های مهمی اشاره می کند، می فرماید: «لَا تَكُنْ مِمَّنْ... إِنْ اسْتَغْنَى بَطَرَ وَفُتِنَ».

اگر غنی و بی نیاز شود مغرور و مفتون می گردد و در گفتار ۱۶۰ نیز می فرماید: «مَنْ مَلَكَ اسْتَأْثَرَ؛ کسی که دستش به حکومتی رسد استبداد پیشه می کند». و می توان گفت: کلام مورد بحث جامعیت بیشتری دارد، زیرا کلمات گذشته یا در مورد غنی و ثروت بود و یا مقام؛ اما گفتار حکیمانه مورد بحث، رسیدن به هر نوع توانایی مالی و مقامی و علمی را شامل می شود.

البته این امر در مورد افراد کم ظرفیت و بی شخصیت است که تغییر وضع زندگی آنها را به کلی دگرگون می سازد؛ ولی مردان باایمان و پر ظرفیت و با شخصیت اگر تمام عالم را به آنها بدهند تغییری در زندگی آنان پیدا نمی شود. نمونه اتم آن خود امام امیرمؤمنان (علیه السلام) است. در آن روز که در گوشه خانه تنها نشسته بود و آن روز که بر تخت قدرت خلافت قرار داشت حالش از هر نظر یکسان بود؛ ساده زیستی، عبادات شبانه، رسیدگی به حال محرومان و دفاع از مظلومان در هر حال مورد توجه ایشان بود. دلیل آن روشن است، زیرا آنها این

۱. علق، آیه ۶ و ۷.

مواهب را مال خود نمی‌دانند و به عنوان امانتی از سوی خدا برای خدمت به خلق و پیمودن راه قرب حق حساب می‌کنند.

از اینجا روشن می‌شود دعاهای پیوسته بعضی که به مال و مقام و قدرت برسند و مستجاب نمی‌شود بسا به علت همین است که خدا می‌داند اگر آنها به نوایی برسند طغیان می‌کنند و استطاله و برتری‌جویی را پیشه می‌سازند. لطف پروردگار شامل آنها می‌شود و آنها را از رسیدن به این امور محروم می‌سازد.

داستان معروف ثعلبة بن حاطب انصاری که در ذیل آیه ۷۵ سوره «توبه» آمده است نشان می‌دهد که او مرد فقیری بود و با اصرار زیاد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خواست در حق او دعا کند تا ثروتمند شود و پیغمبر صلی الله علیه و آله خواسته او را رد می‌کرد. پس از اصرار زیاد دعایی در حقش فرموده و صاحب ثروت عظیمی شد و راه طغیان را پیش گرفت، نه تنها از پرداختن زکات سر باز زد، بلکه حکم زکات را ظالمانه پنداشت و آن را شبیه جزیه یهود و نصاری قلمداد کرد و بر سرش آمد آنچه آمد.<sup>۱</sup>

این حالت - همان‌گونه که اشاره کردیم - در افراد بی‌نوایی که به نوایی می‌رسند غالباً شدیدتر است، از این رو در روایتی از امام کاظم علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ وَلَدَهُ الْفَقْرُ أَبْطَرَهُ الْغِنَى؛ کسی که در دامن فقر متولد شده غنا و بی‌نیازی او را به طغیان وا می‌دارد».<sup>۲</sup>

در روایات مخصوصاً تأکید شده که اگر حاجتی داشتید هرگز به این‌گونه افراد مراجعه نکنید، از این رو همان‌گونه که پیش از این نیز آورده‌ایم در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که به یکی از یارانش فرمود: «تَدْخُلُ يَدَكَ فِي فَمِ التَّيْنِ إِلَى الْمُرْفَقِ خَيْرٌ لَكَ مِنْ طَلَبِ الْحَوَائِجِ إِلَى مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَكَانَ؛ دست خود را تا مرفق

۱. برای توضیح بیشتر به تفسیر نمونه ذیل آیه ۷۵ سوره «توبه» مراجعه کنید.

۲. بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۸۶.

در دهان اژدها کنی برای تو بهتر از آن است که حاجت از کسی بطلی که چیزی نداشته و سپس به نوایی رسیده است».<sup>۱</sup>

ابن ابی الحدید در تفسیر این گفتار حکیمانه غیر از این تفسیر معروف احتمال دیگری داده است و آن این که منظور از «مَنْ نَالَ» کسی است که جود و بخششی بر دیگران می‌کند و به موجب جود و بخشش راه برتری جویی را پیش می‌گیرد. گرچه «نَالَ» گاه به معنای بخشیدن چیزی به دیگران آمده است؛ ولی سیاق کلام نشان می‌دهد که در اینجا منظور چیز دیگری است.

\* \* \*

---

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۴۸.

# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ

فِي تَقْلُبِ الْأَحْوَالِ، عِلْمُ جَوَاهِرِ الرِّجَالِ.

امام علی بن ابراهیم فرمود:

در دگرگونی حالات گوهر مردان شناخته می‌شود.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر نهج البلاغه در ذیل این کلام شریف می‌گوید: قبل از نهج البلاغه در کتاب تحف العقول و روضه کافی ذکر شده و بعد از نهج البلاغه، قاضی قضای در کتاب الدستور با تفاوتی و همچنین طرطوشی در سراج الملوک و کراجکی در کنز الفوائد آن را آورده‌اند و تفاوت آنها نشان می‌دهد که آنها نیز این کلام حکیمانه را از منابع دیگری اخذ کرده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۴).  
مرحوم صدوق نیز قبل از سید رضی آن را در کتاب مشهور خود من لا یحضره الفقیه ضمن وصایای امیرمؤمنان به فرزندش آورده است. (ج ۴، ص ۳۸۸). همچنین در غررالحکم نیز این کلام حکیمانه با تفاوتی به این صورت نقل شده است: «فِي تَصَارِيفِ الْأَحْوَالِ تُعَرَّفُ جَوَاهِرُ الرِّجَالِ».



## شرح و تفسیر

### طریقه شناخت افراد

امام علی (علیه السلام) در این کلام نورانی به طریقه آزمایش شخصیت انسان‌ها اشاره می‌کند و می‌فرماید: «در دگرگونی حالات گوهر مردان شناخته می‌شود»؛ (فِي تَقَلُّبِ الْأَحْوَالِ، عِلْمُ<sup>۱</sup> جَوَاهِرِ الرِّجَالِ).

در کافی در ادامه این کلام نورانی آمده است «وَالْأَيَّامُ تُوضِحُ لَكَ السَّرَائِرَ الْكَامِنَةَ»؛ و گذشت روزها اسرار پنهانی را بر تو آشکار می‌سازد.<sup>۲</sup>

«جواهر» جمع «جوهر» به معنای اشیای گرانبهایی است که از معدن استخراج می‌کنند، به ذات و طبیعت هر چیزی نیز اطلاق می‌شود و در اینجا نیز منظور همین است.

بسیار می‌شود که ظاهر و باطن افراد مختلف است؛ ظاهری آراسته دارند در حالی که درون، آلوده است. ظاهرش پاکدامن، زاهد، شجاع و پرمحبت است؛ ولی باطن کاملاً بر خلاف آن است و گاه به عکس افرادی ظاهراً کم‌استقامت، فاقد سخاوت و بی تفاوت به نظر می‌رسند در حالی که در باطن شجاع و نیرومند

---

۱. در متن بسیاری از نسخ نهج البلاغه «علم» به صورت مصدری آمده در حالی که در نسخ دیگری «عَلِمَ» به صورت فعل ماضی مجهول است و این نسخه علاوه بر این که با آهنگ جمله بیشتر سازگار است با نسخه‌ای که از «غررالحکم» نقل کردیم که به جای آن «تُعَرَّفُ» آمده و با نسخه‌ای که در کنز الفوائد به صورت «عُرِفَ» آمده و نسخه‌ای که در سراج المملوک به صورت «تُعَلِّمُ» آمده نیز سازگارتر است.

۲. کافی، ج ۸، ص ۲۳.

و باتقوا هستند. چگونه می‌توان به این تفاوت‌ها پی برد و درون اشخاص را کشف کرد و معیاری برای همکاری و عدم همکاری با آنها جست‌وجو نمود؟ بهترین راه همان است که مولا در کلام بالا فرموده است. هنگامی که طوفان‌های اجتماعی می‌وزد و تحول‌ها آشکار می‌شود و صفحات اجتماع زیر و رو می‌گردد اینجاست که افراد باطن خود را که در حال عادی نشان نمی‌دادند آشکار می‌سازند.

به تعبیر دیگر بهترین راه برای شناخت حقیقت و باطن هر چیز، تجربه و آزمایش و امتحان است. این حکم دربارهٔ انسان‌ها نیز صادق است و بهترین طریق تجربه، حالاتی است که از خود در دگرگونی‌های اجتماعی بروز می‌دهند؛ دیروز ثروتی نداشت، امروز به نوایی رسیده و یا مقامی نداشت و مقامی به دست آورده. گاه چنان بر مرکب غرور سوار می‌شود که هیچ کس به گرد او نمی‌رسد. اینها در امتحان شخصیت مردود شده‌اند؛ ولی به عکس، افرادی را می‌بینیم که نه مال و ثروت و نه جاه و مقام و نه مشکلات زندگی هیچ یک بر آنها تأثیری نمی‌گذارد؛ همان راه مستقیمی را می‌پیمایند که پیش از این می‌پیمودند و همان مناسبات خوبی را دارند که با دوستانشان داشتند.

«تَقَلُّبُ أحوال» مفهوم جامعی است که هرگونه دگرگونی زندگی را شامل می‌شود: رسیدن به مال و ثروت یا فقر، پیدا کردن مقام یا سقوط از آن، بهبودی و تندرستی یا بیماری، فراهم آمدن اسباب شادی یا مصائب و حوادث دردناک اینها و مانند اینها بوته‌های امتحانی هستند که انسان‌ها در آن آزموده می‌شوند. درست مانند بوته و کوره‌های معمولی که طلای ناب را در آن می‌آزمایند و یا سیاه‌سیم زراندود را به آن می‌برند تا باطن آن آشکار شود.

به گفتهٔ شاعر:

خوش بود گر محک تجربه آید به میان

تا سیه روی شود هر که در او غش باشد

نیز به گفته شاعری دیگر:

سیاه‌سیم زراندود چون به بوته برند

خلاف آن به در آید که خلق پندارند!

تاریخ اسلام، نمودار عجیبی از همین کلام حکمت‌آمیز است؛ افرادی از یاران پیغمبر ﷺ بودند که در غزوات اسلامی به عنوان مجاهدی خستگی‌ناپذیر و افسری فداکار درخشیدند؛ ولی بعد از رحلت پیغمبر گرامی اسلام ﷺ بر اثر حب جاه و مقام یا مال و ثروت راه خود را جدا کردند و همان‌گونه که در حکمت ۴۴۱ خواهد آمد: «الْوَلَايَاتُ مَضَامِيرُ الرَّجَالِ؛ پست‌های مهم میدان مسابقه و آزمایش مردان است». و خلاصه کارهایی برای رسیدن به مال و مقام دنیا انجام دادند که هیچ کس از آنها انتظار نداشت.

در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام در غرالحکم می‌خوانیم: «الْغِنَى وَالْفَقْرُ يَكْشِفَانِ جَوَاهِرَ الرِّجَالِ وَأَوْصَافِهَا؛ بی‌نیازی و فقر باطن افراد و اوصاف آنها را آشکار می‌سازد».<sup>۱</sup>

مرحوم کلینی در کافی در حدیث معتبری نقل می‌کند که بعد از قتل «عثمان»، امیرمؤمنان علی علیه السلام به منبر رفت و خطبه‌ای خواند و در ضمن آن خطبه فرمود: «... يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّهٖ ﷺ وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَتُبْلِلُنَّ بَلْبَلَةً وَلَتُعْزِبُنَّ عَزْبَةً حَتَّى يَعُودَ أَسْفَلُكُمْ أَعْلَاكُمْ وَأَعْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ وَلَيَسْبِقَنَّ سَبَاقُونَ كَانُوا قَصْرًا وَلَيَقْصِرَنَّ سَبَاقُونَ كَانُوا سَبْقًا؛ سوگند به خدایی که محمد را به حق مبعوث ساخت، همگی به یکدیگر مخلوط و غربال خواهید شد (تا خالص از ناخالص در آید و پیروان حق از پیروان باطل جدا شوند) تا آنجا که افراد پایین‌نشین بالا و افراد بالانشین پایین قرار خواهند گرفت و آنها که در اسلام پیشگام بودند و برکنار گشتند سر کار خواهند آمد و کسانی که (با حيله و تزوير) پیشی گرفتند کنار می‌روند».<sup>۲</sup>

۱. غرالحکم، ج ۸، ۲۶۹.

۲. کافی، ج ۱، ص ۳۶۹؛ در نهج‌البلاغه هم این حدیث شریف در خطبه ۱۶ با تفاوت‌هایی آمده است.

این سخن را با ذکر آیه‌ای از قرآن مجید که در واقع همه این روایات به آن باز می‌گردد پایان می‌دهیم آنجا که می‌فرماید: «وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ \* وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ»؛ و ما این روزها (ی پیروزی و شکست) را در میان مردم می‌گردانیم؛ (و این خاصیت زندگی دنیاست) تا خدا، افرادی را که ایمان آورده‌اند، مشخص سازد؛ و (خداوند) از میان خودتان، شاهدانی بگیرد. و خدا ستمکاران را دوست نمی‌دارد و تا خداوند، افراد با ایمان را خالص گرداند (و ورزیده شوند)؛ و کافران را (به تدریج) نابود سازد.<sup>۱</sup>

\*\*\*

---

۱. آل عمران، آیه ۱۴۰ و ۱۴۱.

# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ السَّائِمِ

حَسَدُ الصَّدِيقِ مِنْ سُقْمِ الْمَوَدَّةِ.

امام علیؑ فرمود:

حسادت (به دوست) دلیل بیماری دوستی است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکیمانه را زمخشری در ربیع الابرار و آمدی در غرر الحکم آورده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۴).

این کلام شریف در منابع دیگری از اهل سنت از علیؑ با مختصر تفاوت یا اضافاتی نقل شده از جمله حلوانی (متوفای قرن پنجم) در نزهة الناظر (ص ۱۱۰) و زرندی حنفی (متوفای ۷۵۰) در نظم درر السمطین (ص ۱۶۰) آورده‌اند و تفاوت متن روایت نشان می‌دهد آن را از منبع دیگری جز نهج البلاغه اخذ کرده‌اند.



## شرح و تفسیر

### دوستی ناسالم!

امام علی (ع) در این گفتار حکیمانه یکی از نشانه‌های ضعف دوستی و صداقت را بیان کرده می‌فرماید: «حسادت (به دوست) دلیل بیماری دوستی است»؛ (حَسَدُ الصَّدِیقِ مِنْ سُقْمِ الْمَوَدَّةِ).

«سقم» (به ضم و فتح سین) به معنای بیماری است.

روشن است دوستی وقتی سالم و خالی از غل و غش است که انسان آنچه را برای خود می‌خواهد برای دوستش نیز بخواهد و آنچه را برای خویش ناخوش دارد برای دوستش نیز ناخوش دارد و در بعضی از روایات آمده که حد اقل مودت و دوستی همین است.<sup>۱</sup> با این حال چگونه ممکن است دوستی با حسد جمع شود.

حسد به معنای انتظار زوال نعمت از دیگری است و تفاوت آن با رقابت و تنافس این است که حسود، خواهان زوال نعمت از دیگری است؛ ولی در رقابت، تنافس و غبطه، شخص سعی می‌کند خود را به پای دیگری برساند بی‌آنکه بخواهد چیزی از او کاسته شود.

دوست واقعی کسی است که خواهان پیشرفت و ترقی دوست خود باشد، هرچند تلاش کند خودش نیز به پیشرفت و ترقی برسد، بنابراین آن کس

---

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۶۹، ح ۲.

که چنین نیست دوست واقعی نیست و یا به بیان امام (علیه السلام) دوستی او گرفتار بیماری است.

درباره اهمیت دوستی در روایات اسلامی و همچنین شرایط دوست خوب و نیز وظائف دوست در برابر دوست مطالب زیادی وارد شده است.

امام حسن مجتبی در وصیتی که به «جناده» (ابن ابی سفیان) در لحظات آخر عمر خویش فرمود چنین می گوید: «فَاصْحَبْ مَنْ إِذَا صَحِبْتَهُ زَانَكَ، وَإِذَا خَدَمْتَهُ صَانَكَ، وَإِذَا أَرَدْتَ مِنْهُ مَعُونَةً أَعَانَكَ، وَإِنْ قُلْتَ صَدَقَ قَوْلُكَ، وَإِنْ صُلْتَ شَدَّ صَوْلَكَ، وَإِنْ مَدَدْتَ يَدَكَ بِفَضْلِ مَدَّهَا، وَإِنْ بَدَتْ عَنْكَ ثُلُمَةٌ سَدَّهَا، وَإِنْ رَأَى مِنْكَ حَسَنَةً عَدَّهَا، وَإِنْ سَأَلْتَهُ أُعْطَاكَ، وَإِنْ سَكَتَ عَنْهُ ابْتَدَأَكَ، وَإِنْ نَزَلَتْ إِحْدَى الْمُلِمَّاتِ بِهِ سَاءَ لَكَ؛ با کسی دوستی کن که دوستی با او زینت تو باشد و هنگامی که به او خدمت می کنی تو را محفوظ دارد و هرگاه که از او کمکی بخواهی یاریات کند، اگر سخنی بگویی (از روی اعتمادی که به تو دارد) گفتار تو را تصدیق کند و اگر در جایی (به حق) حمله کنی تو را تقویت نماید و اگر دست خود را برای حاجتی به سوی او دراز کنی او دستش را به سوی تو دراز کند و هرگاه نقطه ضعفی از تو ظاهر شود آن را بپوشاند و اگر کار نیکی از تو ببیند آن را بشمارد (و آشکار سازد) و اگر چیزی از او بخواهی به تو بدهد حتی اگر سکوت کنی (ولی نیازمند باشی) بدون مقدمه کمک کند و اگر مشکلی برای او پیش آید تو را ناراحت سازد».<sup>۱</sup>

\*\*\*

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۳۸، ح ۶.

# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ السَّائِمِ

أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ.

امام علیؑ فرمود:

بیشترین قربانگاه عقل‌ها در پرتو طمع‌هاست.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب الله در کتاب مصادر، این کلام حکیمانه را از جاحظ (متوفای ۲۵۵) در کتاب المائة المختارة با تفاوت مختصری همچنین از راغب (متوفای ۵۰۲) در کتاب المحاضرات نقل می‌کند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۵).  
خوارزمی در مناقب نیز این کلام حکمت‌آمیز را با تفاوتی از امیرمؤمنان علیؑ آورده است. (مناقب، ص ۳۷۶).



## شرح و تفسیر

### قربانگاه عقل!

امام علی (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه به خطرات مهم طمع اشاره کرده می‌فرماید: «بیشترین قربانگاه عقل‌ها در پرتو طمع هاست»؛ (أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ).

«مَصَارِع» جمع «مصرع» به معنای محلی است که انسان به خاک می‌افتد. این واژه در مورد شهیدان و کشته‌شدگان و غیر آنها به کار می‌رود.

«بُرُوق» جمع «برق» به معنای همان برقی است که در آسمان بر اثر جرقه‌های الکتریکی در میان ابرهای حامل بار مثبت و منفی ظاهر می‌گردد و با صدای مهیبی همراه است که آن را رعد می‌نامند.

«مَطَامِع» جمع «طمع» غالباً به معنای چشم داشتن به چیزهایی است که یا در دسترس قرار نمی‌گیرد و یا اگر قرار می‌گیرد شایسته و حق انسان نیست. این واژه گاه در آرزو داشتن‌های مثبت نیز به کار می‌رود که در بعضی از آیات قرآن و دعا‌های معصومان (علیهم السلام) به چشم می‌خورد؛ ولی غالباً بار منفی دارد و به همین دلیل در منابع لغت، آن را به هر نوع آرزو داشتن تفسیر کرده‌اند.<sup>۱</sup>

امام علی (علیه السلام) تشبیه جالبی در این کلام نورانی برای طمع‌های منفی بیان کرده است؛

---

۱. در این مورد می‌توانید به کتب لغت از جمله کتاب «التحقیق فی کلمات القرآن الکریم» ماده «طمع» نوشته «علامه مصطفوی» مراجعه کنید.

طمع را به برق آسمان تشبیه نموده که لحظه‌ای همه جا را روشن می‌کند و در شب‌های تاریک تمام فضای بیابان با آن آشکار می‌شود و شخص راه‌گذر گم‌کرده راه به شوق در می‌آید و به دنبال آن دوان دوان حرکت می‌کند. ناگهان برق خاموش می‌شود و او در پرتگاهی فرو می‌افتد.

عقل و دانش آدمی که حق را از باطل و نیک را از بد می‌شناسد هنگامی که تحت تأثیر برق طمع قرار گیرد به همین سرنوشت گرفتار می‌شود. در واقع طمع، یکی از موانع عمده شناخت است که در طول تاریخ بسیاری از اندیشمندان را به خاک هلاکت افکنده یا دنیایشان و یا دین و ایمانشان را بر باد داده است.

طمع آثار زیانبار فراوانی دارد؛ بسیاری از حوادث دردناک تاریخی بر اثر همین صفت رذیله رخ داده است. مهم‌ترین فاجعه تاریخ اسلام، شهادت شهیدان کربلا، از یک نظر به سبب طمع در حکومت ری از سوی «عمر سعد» واقع شد و حکومت مرگبار بنی امیه به طور کلی مولود طمع‌هایی بود که آنها در جانشینی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و گرفتن انتقام غزوات آن حضرت داشتند.

در گفتار حکیمانه ۱۸۰ خواندیم که امام (علیه السلام) می‌فرماید: «الطَّمْعُ رِقٌّ مُؤَبَّدٌ؛ طمع بردگی و اسارت جاویدان است». در گفتار حکیمانه ۲۲۶ نیز خواهد آمد که امام (علیه السلام) طمع‌کار را در بند ذلت گرفتار می‌بیند: «الطَّامِعُ فِي وَثَاقِ الذُّلِّ».<sup>۱</sup>

در غررالحکم نیز آمده است: «ثَمَرَةُ الطَّمْعِ ذُلُّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ ثمره طمع، ذلت دنیا و آخرت است».<sup>۲</sup>

طمع باعث ذلت و اسارت می‌شود، زیرا انسان در موارد طمع غالباً به دنبال چیزی می‌رود که از دسترس او بیرون است و یا حق او نیست و پیوسته تلاش می‌کند و نیروهای خود را از دست می‌دهد و گاه با محرومیت از آنچه به دنبال آن

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۲۶.

۲. غررالحکم، ج ۴۶۳۹.

بود چشم از دنیا بر می‌بندد.

طمع باعث ذلت انسان می‌شود، برای این که جهت رسیدن به آن از آبرو و حیثیت خویش مایه می‌گذارد و در برابر هر شخصی سر تعظیم فرود می‌آورد. از این رو در حدیثی از امام حسن عسکری علیه السلام می‌خوانیم: «مَا أَقْبَحَ بِالْمُؤْمِنِ أَنْ تَكُونَ لَهُ رَغْبَةٌ تَذُلُّهُ؛ چه قدر زشت است برای انسان با ایمان که علائقی داشته باشد که سبب ذلت او شود».<sup>۱</sup>

شاعر معروف فارسی زبان سعدی می‌گوید:

بدوزد شره دیده هوشمند      درآرد طمع مرغ و ماهی به بند  
در جایی دیگر نیز می‌گوید:

قناعت سرافرازد ای مرد هوش      سر پر طمع بر نیاید ز دوش  
طمع آبروی تو آخر بریخت      برای دو جو دامنی دُر بریخت

\*\*\*

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۴.



# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

لَيْسَ مِنَ الْعَدْلِ الْقَضَاءُ عَلَى الثَّقَّةِ بِالظَّنِّ.

امام علیؑ فرمود:

داوری در حق افراد مورد اطمینان، با تکیه بر گمان، رسم عدالت نیست.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

بنابر گفته خطیب الله در کتاب مصادر، زمخشری این کلام شریف را در کتاب ربیع الابرار نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۵).  
این گفتار حکیمانه را مرحوم صدوق قبل از سید رضی در کتاب من لا یحضره الفقیه ضمن وصایای علیؑ به فرزندش محمد بن حنفیه آورده است. (من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۹۰).



## شرح و تفسیر

### سوء ظن درباره دوستان ثقه ظلم است

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه، به نکته قابل ملاحظه‌ای مربوط به روابط اجتماعی اشاره می‌کند و می‌فرماید: «داوری در حق افراد مورد اطمینان، با تکیه بر گمان، عدالت نیست»؛ (لَيْسَ مِنَ الْعَدْلِ الْقَضَاءُ عَلَى الثَّقَةِ بِالظَّنِّ).

می‌دانیم یکی از دستورات قرآنی و روایی این است که در حق مسلمانان سوء ظن نداشته باشید. قرآن مجید می‌گوید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید، چرا که بعضی از گمان‌ها گناه است».<sup>۱</sup>

در حکمت ۳۶۰ نیز بر این معنا تأکید شده است. آنجا که امام علیه السلام می‌فرماید: «لَا تَظُنَّنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أَحَدٍ سُوءًا وَأَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مُحْتَمَلًا؛ هر سخنی که از دهان کسی خارج شد تا احتمال صحت در آن می‌دهی حمل بر فساد مکن». دلیل آن هم روشن است، زیرا سوء ظن پایه‌های اعتماد عمومی را که سرچشمه همکاری است متزلزل می‌سازد.

حال اگر آن شخصی که انسان به او سوء ظن پیدا می‌کند کسی باشد که سوابق حسنه او بر ما روشن است و در یک کلمه به تعبیر امام علیه السلام، «ثقه» محسوب شود به یقین قضاوت درباره چنین شخصی با ظن و گمان بدون دلیل، عادلانه نیست.

۱. حجرات، آیه ۱۲.

بعضی از شارحان نهج البلاغه این گفتار حکیمانه را به صورت مسئله‌ای اصولی (اصول فقه) عنوان کرده‌اند و آن این است که هر گاه مطلبی به دلیل معتبر ثابت شود، عدول از آن جز با دلیل معتبر جایز نیست و حدیث معروف باب استصحاب: «لَا تُنْقِضُ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ»<sup>۱</sup> را اشاره به آن می‌دانند.

بعضی از شارحان نیز قضاء را در اینجا به معنای قضاوت مصطلح؛ یعنی داوری برای فصل خصومت گرفته‌اند که قاضی نمی‌تواند در برابر شخص مورد اعتماد، با ظن و گمانش قضاوت کند.

ولی ظاهر این است که این حدیث شریف معنای وسیع و گسترده‌ای دارد و اشاره به یک مفهوم گسترده اخلاقی است که عدالت در آن مانع از داوری درباره اشخاص مورد اعتماد به ظن و گمان می‌شود.

البته افراد متهم؛ یعنی کسانی که سوء سابقه دارند یا ظاهر آنها ظاهر قابل اعتمادی نیست از این حکم خارج اند. البته نه به این معنا که انسان بی دلیل آنها را متهم کند، بلکه به این معنا که انسان از آنها احتیاط نموده و بر حذر باشد. شبیه این گفتار حکیمانه احادیث دیگری است که با تعبیرات متفاوتی این موضوع را دنبال می‌کند: در غررالحکم از آن حضرت نقل شده که فرمود: «سُوءُ الظَّنِّ بِالْمُحْسِنِ شَرُّ الْأَثَمِ وَأَقْبَحُ الظُّلْمِ؛ سوء ظن به نیکوکار بدترین گناه و زشت‌ترین ستم‌هاست»<sup>۲</sup>.

در حدیث دیگری در همان کتاب می‌خوانیم: «سُوءُ الظَّنِّ بِمَنْ لَا يَخُونُ مِنَ اللَّؤْمِ؛ سوء ظن به کسی که خیانت نمی‌کند نشانه پستی و لثامت است»<sup>۳</sup>.

در حدیث جالب دیگری در همان کتاب آمده است که امام (علیه السلام) می‌فرماید: «شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يَتَّقُ بِأَحَدٍ لِسُوءِ ظَنِّهِ وَلَا يَتَّقُ بِهِ أَحَدٌ لِسُوءِ فِعْلِهِ؛ بدترین مردم کسی

۱. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۲۴۵.

۲. غررالحکم، ج ۵۶۷۲.

۳. همان، ج ۵۶۷۳.

است که به سبب سوء ظنی که دارد به هیچ کس اعتماد نمی‌کند و (نیز) هیچ کس به سبب سوء فعلش به او اعتماد ندارد».<sup>۱</sup>

کوتاه سخن این‌که از نظر آداب اخلاقی افزون بر مباحث قضاوت و احکام اصولی هرگاه کسی به وثاقت شناخته شد، سوء ظن نسبت به او کاری ظالمانه است.

\*\*\*

---

۱. غررالحکم، ج ۵۶۷۵.



# وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

بِنَسْ الزَّادِ إِلَى الْمَعَادِ، الْعُدْوَانُ عَلَى الْعِبَادِ.

امام عليه السلام فرمود:

بدترین توشه برای آخرت ستم بر بندگان (خدا) است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در ذکر مصادر این کلام نورانی حدیثی طولانی از عبدالعظیم حسنی (که مرقد مبارکش در شهر ری است) نقل می‌کند که خدمت امام جواد علیه السلام رسید و از آن حضرت تقاضای حدیثی کرد. امام علیه السلام به او پاسخ داد. باز تقاضای بیشتر کرد و همین‌طور تکرار نمود تا به چهارده حدیث رسید که تمام آنها از امیرمؤمنان علیه السلام است و بسیاری از آنها در کلمات قصار نهج البلاغه آمده و کلام حکیمانه مورد بحث، ششمین آن است. نیز از جمله راویان گفتار حکیمانه مورد بحث را ابن شعبه حرانی در کتاب تحف العقول می‌شمارد که قبل از سید رضی می‌زیسته است و بعد از او از مفید در ارشاد و آمدی در غررالحکم و کراجکی در کنزالفوائد نقل می‌کند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۵).



## شرح و تفسیر

### بدترین توشه راه آخرت

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به یکی از آثار سوء ظلم و ستمکاری اشاره کرده می‌فرماید: «بدترین توشه برای آخرت ستم بر بندگان (خدا) است»؛ (بِئْسَ الزَّادُ إِلَى الْمَعَادِ، الْعُدْوَانُ عَلَى الْعِبَادِ).

می‌دانیم دنیا سرایی است که همگان از آن برای رفتن به سوی آخرت توشه بر می‌دارند و هر کسی به فراخور حال و اعمال خود توشه‌ای تهیه می‌بیند. قرآن مجید می‌گوید: بهترین توشه‌ها توشه تقواست «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى»؛ و زاد و توشه تهیه کنید، و بهترین زاد و توشه، پرهیزکاری است.<sup>۱</sup> ولی گروهی به جای آن ظلم و ستم بر بندگان خدا را توشه این سفر سرنوشت‌ساز قرار می‌دهند که به گفته امام علیه السلام بدترین توشه‌هاست.

زیرا گناهایی که جنبه معصیت الله دارد و یا به تعبیر دیگر ظلم بر خویشان است با توبه آمرزیده می‌شود و حتی بدون توبه امید عفو الهی و شفاعت درباره آن وجود دارد، همان‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ»<sup>۲</sup> زیرا او بخشنده مهربان است.

۱. بقره، آیه ۱۹۷.

۲. زمر، آیه ۵۳.

ولی آنجا که پای ظلم بر دیگران به میدان می آید نه با آب توبه شسته می شود و نه با عنایت شفاعت و جز با رضایت صاحب حق نجات از عواقب آن ممکن نیست و به همین دلیل امام (علیه السلام) آن را بدترین زاد و توشه قیامت شمرده است. شک نیست که زاد و توشه چیزی است که در راه سفر و به هنگام رسیدن به مقصد به انسان کمک می کند و به یقین ظلم چنین موقعیتی را ندارد، بنابراین انتخاب این لفظ در اینجا نوعی کنایه بلیغ است، درست مانند این است که انسان در سفرهای دنیا به جای حمل مواد غذایی مستی از سموم با خود ببرد به او می گوئیم بدترین توشه آن است که به جای غذا سموم با خود حمل کنی.

امام (علیه السلام) در خطبه ۱۷۶ نهج البلاغه بعد از آن که ظلم را به سه بخش تقسیم می کند می فرماید: «وَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يُتْرَكُ فَظُلْمُ الْعِبَادِ بَعْضُهُمْ بَعْضًا. الْقِصَاصُ هُنَاكَ شَدِيدٌ، لَيْسَ هُوَ جَزَاءً بِالْمُدَى وَلَا ضَرْبًا بِالسَّيَاطِ، وَلَكِنَّهُ مَا يُسْتَصْعَرُ ذَلِكَ مَعَهُ؛ أَمَا ظَلَمِيَّ كَ هَرَّكَزْ رَهَا نَمِي شُود سَتَمِي است که بندگان بر یکدیگر می کنند که قصاص در آنجا شدید است این قصاص مجروح ساختن با کارد یا زدن تازیانه (مانند قصاص در دنیا) نیست بلکه چیزی است که اینها در برابرش ناچیز است».

درباره آثار سوء ظلم در آیات قرآن و روایات اسلامی بحث های بسیار وسیع و گسترده ای آمده است.

قابل توجه این که در آیه ۴۵ سوره «انعام» درباره اقوام ظالمی که به سرنوشت دردناکی مبتلا شدند می خوانیم: «فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»؛ و (به این ترتیب)، ریشه گروهی که ستم کرده بودند، قطع شد و ستایش مخصوص خداوند، پروردگار جهانیان است».<sup>۱</sup>

۱. مرحوم علامه مجلسی این مضمون را در حدیثی از رسول خدا نقل کرده که می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُنْهَلُ

در اینجا خداوند به موجب ریشه کن کردن ظالمان حمد و ثنای خویش می‌گوید و در آن روز که اعمال انسان اعم از خوب و بد هر کدام به صورت مناسبی مجسم می‌شوند ظلم به صورت ظلماتی که اطراف وجود ظالم را فرا می‌گیرد تجسم می‌یابد همان‌گونه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی فرمود: «اتَّقُوا الظُّلْمَ فَإِنَّهُ ظُلُمَاتٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».<sup>۱</sup>

مرحوم کلینی در اصول کافی در حدیثی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که هنگامی که رحلت پدرم علی بن الحسین فرا رسید مرا به سینه خود چسبانید، سپس فرمود: «فرزندم من تو را به چیزی وصیت می‌کنم که پدرم در آستانه شهادت مرا به آن توصیه کرد و گفت این چیزی است که پدرش (علی علیه السلام) به آن حضرت توصیه کرده است فرمود: «يَا بُنَيَّ إِيَّاكَ وَظُلْمَ مَنْ لَا يَجِدُ عَلَيْكَ نَاصِراً إِلَّا اللَّهَ؛ از ستم کردن بر کسی که هیچ یار و یآوری جز خدا ندارد بترس».<sup>۲</sup>

\* \* \*

---

→ الظَّالِمَ حَتَّى يَقُولَ قَدْ أَهْمَلَنِي ثُمَّ يَأْخُذُهُ أَخَذَةٌ رَابِعَةٌ إِنَّ اللَّهَ حَمَدَ نَفْسِهِ عِنْدَ هَلَاكِ الظَّالِمِينَ فَقَالَ فَقَطَعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». (بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۲۲، ح ۵۲).

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۳۲.

۲. همان، ص ۳۳۱.



۲۲۲

وَقَالَ عَلَيْكَ السَّامِرُ

مِنْ أَشْرَفِ أَعْمَالِ الْكَرِيمِ غَفَلْتُ عَنْمَا يَعْلَمُ.

امام علیؑ فرمود:

یکی از باارزش ترین کارهای کریمان تغافل از چیزهایی است که از آن آگاهند  
(و سرپوش گذاشتن بر آن لازم است).<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر از دعوات راوندی نقل می کند که این کلام حکیمانه را با تفاوتی در کتاب خود آورده است به این صورت: «أَشْرَفُ خِصَالِ الْكَرَمِ غَفْلَتُكَ عَنْمَا تَعْلَمُ». این تفاوت نشان می دهد آن را از منبعی غیر از نهج البلاغه دریافت داشته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۸).



## شرح و تفسیر

### بهترین اعمال کریمان

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته مهمی درباره آداب معاشرت اشاره کرده، می فرماید: «یکی از باارزش ترین کارهای کریمان تغافل از چیزهایی است که از آن آگاهند (و سرپوش گذاشتن بر آن لازم است)»؛ (مِنْ أَشْرَفِ أَعْمَالِ الْكَرِيمِ غَفْلَتُهُ عَمَّا يَعْلَمُ).

کمتر کسی است که عیب پنهانی یا آشکاری نداشته باشد و کمتر دوستی پیدا می شود که درباره دوستش کار نامناسبی، هرچند به عنوان لغزش انجام ندهد. افراد بزرگوار و باشخصیت کسانی هستند که عیوب پنهانی افراد را نادیده می گیرند و از لغزش دوستان چشم پوشی می کنند و هرگز به رخ آنها نمی کشند. این کار، اولاً سبب می شود که آبروی مسلمان محفوظ بماند؛ آبرویی که ارزش آن به اندازه ارزش خون اوست. ثانیاً سبب می شود فرد خطاکار یا صاحب عیب جسور نگردد و از همه اینها گذشته سبب می شود رابطه مسلمان ها با یکدیگر محفوظ بماند.

در اسلام، غیبت از بزرگترین گناهان شمرده شده و این همه تأکید برای حفظ آبروی مسلمانان است.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در عهدنامه مالک اشتر مخصوصاً بر این معنا تکیه کرده، می فرماید: «باید دورترین رعایا نسبت به تو و مبعوض ترین آنها در نزد تو

آنهایی باشند که بیشتر در جستجوی عیوب مردمند، زیرا در (غالب) مردم عیوبی وجود دارد (که از نظرها پنهان است و) والی از همه سزاوارتر است آنها را بپوشاند، بنابراین لازم است عیوبی را که بر تو پنهان است آشکار نسازی».

از سویی دیگر می دانیم خداوند ستار العیوب است و دوست دارد بندگانیش نیز ستار العیوب باشند و تغافل یکی از طرق پوشاندن عیوب مردم است.

در حدیث معروفی نیز از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) می خوانیم: مردی خدمتش آمده، عرض کرد: فدایت شوم از یکی از برادران دینی کاری نقل کردند که من آن را ناخوش داشتم، از خودش پرسیدم انکار کرد، در حالی که جمعی از افراد موثق این مطلب را از او نقل کرده اند، امام فرمود: «كَذَّبَ سَمْعَكَ وَبَصَرَكَ عَنْ أَخِيكَ وَأَنْ شَهِدَ عِنْدَكَ خَمْسُونَ قَسَامَةً وَقَالَ لَكَ قَوْلًا فَصَدَّقَهُ وَكَذَّبَهُمْ، وَلَا تُذِيعَنَّ عَلَيْهِ شَيْئًا تَشِينُهُ بِهِ وَتَهْدِمُ بِهِ مَرْوَتَهُ، فَتَكُونَ مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ گوش و چشم خود را در مقابل برادر مسلمانان تکذیب کن، حتی اگر پنجاه نفر سوگند خوردند که او کاری کرده و او بگوید نکرده ام از او بپذیر و از آنها نپذیر، هرگز چیزی که مایه عیب و ننگ اوست و شخصیتش را از میان می برد در جامعه پخش مکن، که از آنها خواهی بود که خداوند درباره آنها فرموده: کسانی که دوست می دارند زشتی ها در میان مؤمنان پخش شود عذاب دردناکی در دنیا و آخرت دارند».<sup>۱</sup>

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود در ذیل این گفتار حکیمانه چند شعر از «طاهر بن الحسین» شاعر معروف عرب آورده است، وی می گوید:

|                                               |                                                  |
|-----------------------------------------------|--------------------------------------------------|
| وَيَكْفِيكَ مِنْ قَوْمٍ شَوَاهِدُ أَمْرِهِمْ  | فَخُذْ صَفْوَهُمْ قَبْلَ امْتِحَانِ الضَّمَائِرِ |
| فَإِنَّ امْتِحَانَ الْقَوْمِ يُوحِشُ مِنْهُمْ | وَمَا لَكَ إِلَّا مَا تَرَى فِي الظُّوَاهِرِ     |
| وَأِنَّكَ إِنْ كَشَفْتَ لَمْ تَرَ مُخْلِصًا   | وَأَبْدِي لَكَ التَّجْرِبُ خُبْنُ السَّرَائِرِ   |

برای شناخت هر جمعیتی به ظاهر کار آنها قناعت کن. خالص آنها را برگزین پیش از آنکه ضمیر آنها را آزمایش کنی. زیرا امتحان کردن اقوام (و جست و جوی بواطن آنها) سبب وحشت از آنها می شود. تو تنها به آنچه در ظاهر می بینی قناعت کن. زیرا اگر اصرار بر کشف باطن افراد داشته باشی فرد خالص و مخلصی را نخواهی یافت و این کار آلودگی باطن بسیاری از افراد را بر تو آشکار می سازد. روشن است زندگی انسان ها بر خلاف کارهایی است که انجام می دهند، هرگاه انسان بخواهد جزئیات زندگی دیگران را با کنجکاو و دقت پیدا کند و آنها را مورد بازخواست قرار دهد زندگی برای او تلخ خواهد شد و دوستانش از گرد او پراکنده می شوند.

در حدیث جالبی که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار آورده است از امیرمؤمنان (علیه السلام) می خوانیم: «وَعَظَّمُوا أَقْدَارَكُمْ بِالْتَّغَافُلِ عَنِ الدُّنْيَا مِنَ الْأُمُورِ... وَلَا تَكُونُوا بِحَائِثِينَ عَمَّا غَابَ عَنْكُمْ، فَيَكْثُرَ عَائِبُكُمْ... وَتَكْرَمُوا بِالتَّعَامِي عَنِ الْأَسْتِقْصَاءِ؛ قدر و منزلت خود را با «تغافل» درباره امور پست و کوچک بالا برید ... و زیاده از اموری که پوشیده و پنهان است تجسس نکنید که عیب جویان شما زیاد می شوند ... و با چشم برهم نهادن از دقت بیش از حد در جزئیات، بزرگواری خود را ثابت کنید».<sup>۱</sup>

از این حدیث و پاره ای دیگر از احادیث این نکته روشن می شود که موارد تغافل مربوط به امور سرنوشت ساز زندگی یک انسان نیست، زیرا که در آنها دقت و جست و جو به یقین لازم است. این دستور منافاتی با مسئله امر به معروف و نهی از منکر ندارد، زیرا وظیفه امر به معروف و نهی از منکر مربوط به واجبات و محرمات است که از محدوده تغافل بیرون است.

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۶۴، ح ۱۵۷.



# وَقَالَ عَلَيْكَ السَّاهِرُ

مَنْ كَسَاهُ الْحَيَاءُ ثَوْبَهُ، لَمْ يَرَ النَّاسُ عَيْبَهُ.

امام علی (ع) فرمود:

کسی که حیا لباس خود را بر او بپوشاند، مردم عیب او را نخواهند دید.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه آمده است که این کلام حکیمانه قبل از نهج البلاغه در کتاب‌های تحف العقول و روضه کافی به این صورت آمده است: «مَنْ كَسَاهُ الْحَيَاءُ ثَوْبَهُ خَفِيَ عَلَى النَّاسِ عَيْبُهُ». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۸).

اضافه بر این، نیز در من لا يحضره الفقيه به این صورت نقل شده است: «مَنْ كَسَاهُ الْحَيَاءُ ثَوْبَهُ اخْتَفَى عَنِ الْعُيُونِ عَيْبُهُ» (ج ۴، ص ۳۸۸) و در غرر الحکم نیز به صورتی متفاوت نقل شده است.



## شرح و تفسیر

### برکات حیا

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته‌ای درباره حیا اشاره کرده، می‌فرماید: «کسی که حیا لباس خود را بر او بپوشاند، مردم عیب او را نخواهند دید»؛ (مَنْ كَسَاهُ الْحَيَاءُ ثَوْبَهُ، لَمْ يَرَ النَّاسُ عَيْبَهُ).

«حیا» همان‌گونه که سابقاً نیز اشاره کرده‌ایم حالتی نفسانی است که سبب می‌شود انسان در برابر زشتی‌ها حالت انقباض پیدا کرده و از آنها چشم‌پوشاند. در واقع، حیا سپری است در مقابل اعمال قبیح و منکرات و اگر این سپر وجود نداشته باشد، انسان به آسانی آلوده هر کار زشتی می‌شود و تیر قبایح بر بدن او فرو می‌نشیند.

«حیا» گاهی سبب ترک گناه و زشتی‌ها نمی‌شود، بلکه سبب پوشاندن و مخفی ساختن آن می‌گردد که این نیز در حدّ خود اثر مثبتی است. امام علیه السلام در گفتار حکیمانه بالا به هر دو اشاره می‌کند؛ حیا را به لباس (زیبایی) تشبیه کرده که بر تن انسان مؤمن است و اگر عیبی نیز داشته باشد به وسیله آن پوشیده می‌شود و مردم آن را نمی‌بینند.

«حیا» بنا به روایتی که از امام صادق علیه السلام نقل شده از ویژگی‌های انسان و دارای آثار بسیار زیادی در زندگی بشر است. در آن حدیث خطاب به مفضل چنین می‌فرماید: «انْظُرْ يَا مُفَضَّلُ إِلَى مَا خُصَّ بِهِ الْإِنْسَانُ دُونَ جَمِيعِ الْخَيَوَانِ مِنْ هَذَا

الْخَلْقِ الْجَلِيلِ قَدْرُهُ الْعَظِيمُ غَنَاؤُهُ أَغْنَى الْحَيَاءَ فَلَوْلَاهُ لَمْ يُفْرَ ضَيْفٌ وَلَمْ يُوَفَّ بِالْعِدَاتِ وَلَمْ تُفْضَ الْحَوَائِجُ وَلَمْ يُتَحَرَّ الْجَمِيلُ وَلَمْ يَتَنَكَّبِ الْقَبِيحُ فِي شَيْءٍ مِنْ الْأَشْيَاءِ حَتَّى إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأُمُورِ الْمُفْتَرَضَةِ أَيْضًا إِنَّمَا يُفْعَلُ لِلْحَيَاءِ فَإِنَّ مِنَ النَّاسِ مَنْ لَوْ لَا الْحَيَاءُ لَمْ يَزَعْ حَقٌّ وَالدِّيَّةُ وَلَمْ يَصِلْ ذَا رَحِمٍ وَلَمْ يُؤَدَّ أَمَانَةٌ وَلَمْ يَعْفُ عَنْ فَاحِشَةٍ أَفَلَا تَرَى كَيْفَ وَفِي لِلْإِنْسَانِ جَمِيعُ الْخِلَالِ الَّتِي فِيهَا صَلاَحُهُ وَتَمَامُ أَمْرِهِ؛ ای مفضل! نگاه کن به صفتی که خداوند تنها به انسان ارزانی داشته و حیوانات از آن محرومند؛ صفتی که مقامش والا و غنایش بزرگ است؛ یعنی حیا. اگر حیا نبود، انسان‌ها از مهمانشان درست پذیرایی نمی‌کردند، به وعده‌هایشان وفا نمی‌نمودند، نیازهای دیگران را برآورده نمی‌ساختند و به دنبال کارهای خوب نبودند و از کارهای زشت در هیچ چیز پرهیز نداشتند. به طوری که بسیاری از کارهای واجب نیز در پرتو حیا انجام می‌شود؛ اگر حیا نبود، جمعی از مردم حق پدر و مادر را نیز ادا نمی‌کردند و صلۀ رحم به جا نمی‌آوردند و ادای امانت نمی‌نمودند و از هیچ کار زشتی پرهیز نداشتند. آیا نمی‌بینی خداوند چگونه برای انسان جمیع صفاتی را که در آن صلاح و کمال کار اوست به او ارزانی داشته است؟»<sup>۱</sup>

از این حدیث شریف به خوبی استفاده می‌شود که اثر حیا تنها پرهیز از زشتی‌ها و قبیاح - آن‌گونه که بسیاری گمان می‌برند - نیست بلکه آثار مثبت زیادی در انجام واجبات و رعایت آداب و اخلاق انسانی دارد.

به همین دلیل در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم: «مَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ فَلَا إِيمَانَ لَهُ؛ آن کس که حیا ندارد ایمان ندارد».<sup>۲</sup>

از امام امیرمؤمنان در غررالحکم آمده است، «مَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ فَلَا خَيْرَ فِيهِ؛ کسی

۱. بحارالانوار، ج ۳، ص ۸۱.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۹، ص ۴۷.

که حیا ندارد هیچ خیری در او نیست».<sup>۱</sup>

البته آنچه گفته شد درباره حیا پسندیده است. نوعی از حیا مذموم آن است انسان از فرا گرفتن علم و دانش و پذیرفتن حقایق و انجام کارهای نیک شرم داشته باشد و گاه به سبب آن از ترک مجالس گناه و پیشنهادهای زشت افراد فاسد شرم می‌کند و آلوده گناه می‌شود.

### نکته‌ها:

#### ۱. یک اشتباه بزرگ

بعضی از نویسندگان بی‌خبر و بی‌بند و بار می‌گویند: حیا نوعی ضعف نفس است و اگر پرده حیا دریده شود سبب قوت نفس خواهد بود در حالی که قضیه کاملاً بر عکس است؛ فرد بی حیا کسی است که تسلیم خواسته‌های نفسانی است و نمی‌تواند از آن روی‌گردان شود؛ ولی افراد با حیا بر اثر قدرت روحانی در برابر عوامل گناه مقاومت می‌کنند و سد نیرومندی میان خود و آنها به نام حیا قرار می‌دهند. آری! حیا در برابر نیکی‌ها مانند فرا گرفتن علم، دلیل بر ضعف نفس است؛ ولی در برابر زشتی‌ها نشانه روشنی از قدرت نفس است.

#### ۲. چه اموری سبب پاره شدن پرده حیا می‌شود؟

زمانی که گناه آشکارا انجام شود ابهت گناه شکسته می‌شود و پرده حیا کنار می‌رود و افراد در انجام گناهان کبیره جسور می‌شوند. به همین دلیل در روایات اسلامی آمده است که گناه آشکار از گناه پنهان بسیار سنگین‌تر است همان‌گونه که در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌خوانیم: «الْمُذِیْعُ بِالسَّيِّئَةِ مَخْذُولٌ وَالْمُسْتَتِرُ بِالسَّيِّئَةِ مَغْفُورٌ لَهُ؛ کسی که گناه خود را آشکار و منتشر می‌کند

گرفتار خذلان می شود و کسی که گناه را ببوشاند عفو خدا شامل او می گردد».<sup>۱</sup> حتی برای مبارزه با افراد جسور و حرمت شکن و متجاهر به فسق، اجازه غیبت داده شده است.

نیز به همین دلیل است که هرگاه گناه آشکار شود و مردم از آن باخبر گردند، دستور داده شده است که حد یا تعزیر آشکارا انجام شود تا ابهت گناه به جای خود برگردد و پرده حیا در سطح عموم پاره نشود.

افشاگری درباره گناهان اشخاص نیز آنها را جسور کرده و از حیای آنها می کاهد و گاه به جایی می رسد که با زبان حال یا قال می گویند: ما که رسوای جهانیم غم دنیا سهل است و آب که از سر گذشت چه یک قامت چه چند قامت. در حالی که اگر در این گونه موارد تغافل شود، کمک به حفظ حیای آن گناهکار خواهد شد.

نیز به همین دلیل در تعلیمات اسلامی تکرار گناه صغیره به منزله گناه کبیره شمرده شده است، زیرا تکرار، سبب کم شدن زشتی گناه و پاره شدن پرده حیا می شود.

### ۳. اهمیت حیا در زنان

این نکته نیز قابل توجه است که در روایاتی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمده: «الْحَيَاءُ عَشْرَةُ أَجْزَاءٍ فَتَسَعُّهُ فِي النِّسَاءِ وَوَاحِدَةٌ فِي الرِّجَالِ؛ حیا ده جزء دارد. نه جزء در زنان و یک جزء در مردان است».<sup>۲</sup> و این برای آن است که اگر حیا نباشد زنان آسیب پذیر خواهند شد.

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است که شش چیز خوب است؛

۱. کافی، ج ۲، ص ۴۲۸، ح ۱.

۲. میزان الحکمة، ج ۱، ص ۷۲۰.

ولی از شش طائفه خوب‌تر؛ از جمله می‌فرماید: «الْحَيَاءُ حَسَنٌ وَهُوَ مِنَ النِّسَاءِ أَحْسَنُ؛ حیا چیز خوبی است و از زنان زینده‌تر است».<sup>۱</sup>

حیا به زنان ابهت، شخصیت و ارزش می‌دهد و به گفته یکی از فلاسفه معروف، دختران حوا در طول تاریخ دریافتند که عزت و احترامشان در این است که به دنبال مردان نروند خود را متبذل نکنند و از دسترس مرد خود را دور نگه دارند آنها این درس‌ها را در طول تاریخ دریافتند و به دختران خود یاد دادند.<sup>۲</sup>

\*\*\*

۱. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۹۳.

۲. مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۱۹، ص ۵۳.



## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ السَّائِمِ

بِكَثْرَةِ الصَّمْتِ تَكُونُ الْهَيْبَةُ، وَبِالنِّصْفَةِ يَكْثُرُ الْمُوَاصِلُونَ وَبِالْإِفْضَالِ  
تَعْظُمُ الْأَقْدَارُ، وَبِالتَّوَاضُعِ تَتِمُّ النِّعْمَةُ، وَبِاحْتِمَالِ الْمُؤْنِ يَجِبُ السُّوْدُ،  
وَبِالسَّيْرِ الْعَادِلَةِ يُفْهَرُ الْمُنَاوِيُّ، وَبِالْحِلْمِ عَنِ السَّفِيهِ تَكْثُرُ الْأَنْصَارُ عَلَيْهِ.

امام علیؑ فرمود:

کثرت سکوت، سبب ابهت و بزرگی است و انصاف مایهٔ فزونی دوستان است و با  
بذل و بخشش قدر انسان‌ها بالا می‌رود و با تواضع نعمت (الهی) کامل می‌گردد و با  
پذیرش هزینه‌ها (و رنج‌ها و مشکلات) عظمت و سروری حاصل می‌گردد، با روش  
عادلانه، دشمن، مقهور و مغلوب می‌شود و با حلم و بردباری در برابر س菲یهان،  
یاوران انسان بر ضد آنها فزونی می‌یابند.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

نویسندهٔ کتاب مصادر می‌گوید: این گفتار حکیمانه ترکیبی از گوهرهای گرانبهای است که در کتب مختلف  
پخش شده و در روایت سید رضی یکجا آمده است از جمله آن کتب عیون الاخبار ابن قتیبه، عقد الفرید ابن  
عبدربه، ربیع الابرار زمخشری، ریاض الاخبار ابن قاسم، مطالب السؤل ابن طلحه شافعی، غررالحکم  
آمدی و سراج الملوك طرطوسی است و قابل توجه این‌که عبارات آنها در پاره‌ای از موارد با سید رضی  
متفاوت است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۸).



## شرح و تفسیر

### هفت فضیلت مهم اخلاقی

امام علی (ع) در این گفتار نورانی به هفت نکته مهم از فضایل اخلاقی و اثر مثبت آنها اشاره می‌کند.

نخست می‌فرماید: «کثرت سکوت، سبب ابهت و بزرگی است»؛ (بِكَثْرَةِ الصَّمْتِ تَكُونُ الْهَيْبَةُ).

مرحوم ابن میثم در شرح نهج البلاغه خود در اینجا نکته جالبی آورده می‌گوید: دلیل کلام مولا این است که سکوت، غالباً نشانه عقل است و ابهت صاحبان عقل آشکار است و اگر به یقین دانسته شود که کثرت سکوت ناشی از عقل اوست، ابهت او بیشتر می‌شود و اگر حال او شناخته نشود و این احتمال وجود داشته باشد که سکوتش ناشی از عقل است باز سبب ابهت اوست و گاه ممکن است سکوت، ناشی از ضعف و ناتوانی در کلام باشد و باز هم این امر سبب احترام شخص می‌شود، زیرا از پریشان‌گویی پرهیز می‌کند.<sup>۱</sup>

اضافه بر اینها، سکوت، سبب نجات از بسیاری از گناهان است، زیرا غالب گناهان کبیره به وسیله زبان انجام می‌شود تا آنجا که سی گناه کبیره را برای زبان شماره کرده‌ایم. بدیهی است هنگامی که انسان از این گناهان پرهیز کند ابهت و هیبت و شخصیت او بیشتر خواهد بود.

---

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۶۰۲.

در حدیث جالبی از «هشام بن سالم» یکی از یاران خاص امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم که می‌فرماید: «پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به مردی که خدمتش رسید فرمود: أَدُلُّكَ عَلَىٰ أَمْرٍ يُدْخِلُكَ اللَّهُ بِهِ الْجَنَّةَ؟ آیا تو را به چیزی هدایت کنم که به وسیله آن وارد بهشت شوی؟» عرض کرد: آری یا رسول الله.

پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «أَنْتَ مِمَّا أَنْالَكَ اللَّهُ؛ از آنچه خداوند در اختیار تو قرار داده بذل و بخشش کن». عرض کرد: اگر من خودم محتاج‌تر از کسی باشم که می‌خواهم به او بخشش کنم چه کنم؟

پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «فَانْصُرِ الْمَظْلُومَ؛ به یاری ستم‌دیده برخیز».

عرض کرد: اگر من خودم از او ضعیف‌تر باشم چه کنم.

فرمود: «فَاصْنَعْ لِلْأَخْرَقِ يَغْنِي أَشْرُهُ عَلَيْهِ؛ شخص نادان را راهنمایی کن و به او مشورت بده».

عرض کرد: اگر من از او نادان‌تر باشم چه کنم؟ فرمود: «فَأَصْمِتْ لِسَانَكَ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ؛ زبانت را جز از نیکی خاموش ساز». و سرانجام پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «أَمَّا يَسْرُوكَ أَنْ تَكُونَ فِيكَ خِصْلَةٌ مِنْ هَذِهِ الْخِصَالِ تَجُرُّكَ إِلَى الْجَنَّةِ؟ آیا تو را خشنود نمی‌سازد که یکی از این صفات نیک را داشته باشی و تو را به سوی بهشت برد؟»<sup>۱</sup>

اضافه بر این، سکوت سبب نورانیت فکر و عمق اندیشه است، همان‌گونه که در حدیثی از امیرمؤمنان (علیه السلام) می‌خوانیم: «الزَّمِ الصَّمْتَ يَسْتَنِيرُ فِكْرُكَ؛ ساکت باش تا فکرت نورانی شود».<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «أَكْثِرْ صَمَتَكَ يَتَوَفَّرُ فِكْرُكَ وَيَسْتَنِيرَ قَلْبُكَ وَيَسْلَمَ النَّاسُ مِنْ يَدِكَ؛ بسیار سکوت کن که فکرت فراوان و قلبت

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۱۳، ح ۵.

۲. غررالحکم، ح ۴۲۴۸.

نورانی می‌شود و مردم از تو در امان خواهند بود».<sup>۱</sup>

البته همه اینها مربوط به سخنانی است که به اصطلاح فضول الکلام یا آلوده به گناه است؛ ولی سخن حق و تعلیم دانش و امر به معروف و نهی از منکر و امثال آن به یقین از آن مستثناست و همان‌گونه که سابقاً در حکمت ۱۸۲ گفتیم در روایات آمده است که اگر کلام از آفات خالی باشد به یقین از سکوت برتر است، زیرا انبیا دعوت به کلام شدند نه به سکوت حتی اگر ما در فضیلت سکوت سخن می‌گوییم از کلام کمک می‌گیریم.<sup>۲</sup>

سپس در دومین نکته می‌فرماید: «انصاف مایهٔ فزونی دوستان است»؛ (وَبِالنَّصْفَةِ يَكْثُرُ الْمُوَاصِلُونَ).

«نَصْفَة» به معنای «انصاف» و «مُوَاصِلُونَ» جمع «مواصل» در اینجا به معنای دوست است.

حقیقت انصاف آن است که انسان، نه حق کسی را غصب کند و نه سبب محرومیت کسی از حقش شود، نه سخنی به نفع خود و زیان دیگران بگوید و نه گامی در این راه بردارد، بلکه همه جا حقوق را رعایت کند حتی در مورد افراد ضعیف که قادر به دفاع از حق خویش نیستند. بدیهی است کسی که این امور را رعایت کند دوستان فراوانی پیدا می‌کند و جاذبهٔ انصاف بر کسی پوشیده نیست. در روایات اسلامی دربارهٔ اهمیت انصاف بحث‌های گسترده‌ای دیده می‌شود از جمله تنها در اولین باب از ابوابی که در کتاب میزان الحکمه دربارهٔ اهمیت انصاف ذکر شده ۲۰ حدیث کوتاه و پرمعنا از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است؛ از جمله می‌فرماید: «الْإِنْصَافُ أَفْضَلُ الْفَضَائِلِ؛ برترین فضیلت‌ها انصاف است».<sup>۳</sup>

۱. غررالحکم، ح ۴۲۵۲.

۲. برای توضیح بیشتر به ذیل حکمت ۱۸۲ و ۷۱ و به جلد اول تفسیر موضوعی اخلاق در قرآن، ص ۲۹۸ مراجعه شود.

۳. غررالحکم، ح ۹۰۹۶.

در حدیث دیگری از آن حضرت می‌خوانیم: «إِنَّ أَكْبَرَ الْمُنْكَرِ الْإِنْتِصَافُ؛ برترین ثواب الهی ثواب انصاف است».<sup>۱</sup>

نیز در حدیث دیگری می‌فرماید: «الْإِنْتِصَافُ يَرْفَعُ الْخِلَافَ وَيُوجِبُ الْإِتِّلَافَ؛ انصاف اختلافات را برطرف می‌سازد و موجب اتحاد صفوف می‌شود».<sup>۲</sup>

بالاخره در حدیثی دیگری می‌فرماید: «عَامِلُ سَائِرِ النَّاسِ بِالْإِنْتِصَافِ وَعَامِلُ الْمُؤْمِنِينَ بِالْإِثَارِ؛ با سایر مردم به انصاف رفتار کن و با مومنان به ایثار».<sup>۳</sup>

از حدیث اخیر مفهوم انصاف نیز روشن می‌شود؛ انصاف آن است که منافع خود و دیگران را با یک چشم ببینیم و ایثار آن است که دیگران را با بزرگواری بر خود مقدم بشماریم.

از حدیث ذیل نیز مفهوم «انصاف» آشکارتر می‌شود. امام صادق (علیه السلام) در این حدیث که شرح جنود هفتاد و پنج گانه عقل و جهل را بیان می‌کند، می‌فرماید: «وَالْإِنْتِصَافُ وَضْدُهُ الْحَمِيَّةُ؛ یکی دیگر از لشکریان عقل انصاف است و ضد آن تعصب (درباره حقوق خویشتن) است».<sup>۴</sup>

گاه بعضی تصور می‌کنند که اگر در بعضی از موارد انصاف را درباره دیگران رعایت کنند و به خطا و اشتباه اعتراف نمایند مقامشان در نظر مردم پایین می‌آید در حالی که قضیه عکس است. امام باقر (علیه السلام) در حدیثی از امیرمؤمنان (علیه السلام) نقل می‌کند که فرمود: «أَلَا إِنَّهُ مَنْ يُنْصَفِ النَّاسُ مِنْ نَفْسِهِ لَمْ يَزِدْهُ اللَّهُ إِلَّا عِزًّا؛ کسی که انصاف را در برابر مردم نسبت به خویش رعایت کند خدا بر عزت او می‌افزاید».<sup>۵</sup>

۱. غررالحکم، ج ۹۱۰۶.

۲. همان، ج ۹۱۱۶.

۳. همان، ج ۹۱۰۹.

۴. کافی، ج ۱، ص ۲۱.

۵. همان، ج ۲، ص ۱۱۴.

در سومین نکته می‌فرماید: «با بذل و بخشش قدر انسان‌ها بالا می‌رود»؛  
(وَبِالْإِفْضَالِ تَعْظُمُ الْأَقْدَارُ).

«افضال» منحصر به بذل مال نیست، بلکه همان‌گونه که مرحوم مغنیه در شرح نهج‌البلاغه خود آورده است هر کمکی که آلام و اندوه‌ها را کم کند و بارهای سنگین را از دوش مردم بر دارد مصداق آن است.

در خطبه معروف امیرمؤمنان (علیه السلام) که به خطبه «وسیله» مشهور شده است می‌خوانیم: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ مَنْ قَلَّ ذَلٌّ وَمَنْ جَادَ سَادَ؛ کسی که در احسان کوتاهی کند ذلیل می‌شود و کسی که جود و بخشش پیشه کند بزر می‌شود».<sup>۱</sup>  
شک نیست که هر قدر انسان، به دیگران بیشتر بذل و بخشش کند دل‌ها مجذوب او می‌شوند و سیل محبت مردم به سوی او سرازیر می‌گردد و همین امر باعث عظمت و شخصیت انسان می‌شود.

همان‌گونه که در حدیثی در غررالحکم می‌خوانیم: «بِالْإِفْضَالِ تَسْتَرِقُ الْأَعْنَاقُ؛ به وسیله بذل و بخشش مردم تسلیم انسان می‌شوند».<sup>۲</sup>

حتی اگر چنین شخصی دارای عیوبی باشد، احسان و بخشش می‌تواند پرده بر عیب او بیفکند، چنان‌که در حدیث غررالحکم آمده است: «بِالْإِحْسَانِ تَسْتُرُ الْعُيُوبُ».

سپس در چهارمین نکته می‌فرماید: «با تواضع نعمت (الهی) کامل می‌گردد»؛  
(وَبِالتَّوَاضُّعِ تَتِمُّ النِّعْمَةُ).

رابطه تواضع با اتمام نعمت از اینجاست که هم خدای متعال کسانی را که از نعمت‌هایش برخوردار می‌شوند و گرفتار کبر و غرور نمی‌گردند، بلکه در برابر خلائق تواضع بیشتری می‌کنند مشمول لطف و رحمت خاصش می‌گرداند و بر

۱. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۷۸، ح ۱.

۲. غررالحکم، ح ۸۵۶۱.

نعمتش می‌افزاید و هم بندگان خدا وقتی چنین حالتی را در او ببینند که کثرت نعمت باعث فزونی تواضع او شده او را لایق سربلندی و سرپرستی و پیشوایی جامعه می‌بینند و عظمت او در چشم مردم بیشتر می‌شود.

در حدیثی در اصول کافی آمده است که امام صادق (علیه السلام) فرمود: «خداوند متعال به موسی (علیه السلام) خطاب کرد: ای موسی! آیا می‌دانی چرا تو را مخاطب خود ساختم و با تو تکلم کردم و دیگران را چنین افتخاری ندادم؟ موسی عرض کرد: پروردگارا برای چه بود؟ خدای متعال وحی فرستاد که ای موسی! من تمام بندگانم را بررسی کردم احدی را از تو متواضع‌تر نیافتم تو هنگامی که نماز می‌خوانی صورت خود را بر خاک می‌نهی (از این حدیث شریف روشن می‌شود که در نمازهای قبل از اسلام به هنگام نماز و عبادت صورت بر خاک نمی‌گذاشتند، موسی بن عمران برای ابراز نهایت تواضع این کار را انجام می‌داد).»<sup>۱</sup>

در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم: «إِنَّ أَفْضَلَ النَّاسِ عَبْدًا مَنْ تَوَاضَعَ عَنْ رِفْعَةٍ؛ برترین بندگان خدا کسی است که در عین بزرگی و عظمت تواضع کند.»<sup>۲</sup> در حدیثی از امام امیرمؤمنان می‌خوانیم: «التَّوَّاضُّعُ زَكَاةُ الشَّرَفِ؛ زکات مقام و شرافت تواضع است.»<sup>۳</sup>

اصولاً یکی از فلسفه‌های عبادات اسلامی مخصوصاً نماز و زیارت خانه خدا پرورش روح تواضع در انسان است.

در حدیثی از رسول خدا می‌خوانیم: روزی به یارانش فرمود: «مَالِي لَا أَرَى عَلَيْكُمْ حَلَاوَةَ الْعِبَادَةِ؛ چرا شیرینی عبادت را در شما نمی‌بینم؟ قالوا وما حلاوة

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲۳، ح ۷.

۲. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۷۹.

۳. غرر الحکم، ح ۵۱۳۲.

العبادة؛ عرض کردند: شیرینی عبادت چیست؟ «قَالَ: التَّوَاضُّعُ؛ فرمود: تواضع است».<sup>۱</sup>

در بحارالانوار آمده است که حضرت مسیح علیه السلام می فرمود: «بِالتَّوَاضُّعِ تُعَمَّرُ الْحِكْمَةُ لَا بِالتَّكْبَرِ وَكَذَلِكَ فِي السَّهْلِ يَنْبُتُ الزَّرْعُ لَا فِي الْجَبَلِ؛ بوسیله تواضع علم و دانش آباد می شود نه با تکبر، همان گونه که زراعت در زمین نرم و هموار می روید نه بر کوه های (بلند)».<sup>۲</sup>

در روایات اسلامی نشانه هایی برای تواضع ذکر شده است؛ از جمله در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «التَّوَاضُّعُ الرِّضَا بِالْمَجْلِسِ دُونَ شَرْفِهِ وَأَنْ تُسَلِّمَ عَلَى مَنْ لَقِيتَ وَأَنْ تَتْرَكَ الْمِرَاءَ وَإِنْ كُنْتَ مُحِقًّا؛ تواضع آن است که به کمتر از جایگاه شایسته خود در مجلس قانع باشی و هر کس را ملاقات کردی به او سلام کنی و مشاجره را با دیگران رها سازی، هر چند حق با تو باشد».<sup>۳</sup>

این سخن را با حدیثی از رسول خدا پایان می بریم آنجا که فرمود: «إِنَّ أَحَبَّكُمْ إِلَيَّ وَأَقْرَبَكُمْ مِنِّي يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَجْلِسًا أَحْسَنَكُمْ خُلُقًا وَأَشَدُّكُمْ تَوَاضُّعًا وَإِنْ أَبْعَدَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنِّي الشَّرَّارُونَ وَهُمْ الْمُسْتَكْبِرُونَ؛ محبوب ترین شما نزد من و نزدیک ترین شما به من در روز قیامت کسی است که از همه اخلاقش بهتر و از همه متواضع تر باشد و دورترین شما از من روز قیامت مستکبرانند».<sup>۴</sup>

در پنجمین نکته حکیمانه می فرماید: «با پذیرش هزینه ها (و رنج ها و مشکلات) عظمت و سروری حاصل می گردد»؛ (وَبِاخْتِمَالِ الْمُؤْنِ يَجِبُ السُّؤْدُ). «مُؤْن» جمع «مُونه» به معنای هزینه و «سُؤْدُ» به معنای بزرگی و سروری است.

۱. محجة البیضاء، ج ۶، ص ۲۲۲.

۲. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۱۲۱.

۳. همان، ج ۷۵، ص ۱۷۶.

۴. همان، ج ۶۸، ص ۳۸۵، ج ۲۶.

زندگی دنیا آمیخته با انواع مشکلات است مخصوصاً برای رسیدن به مقامات والا مشکلات بیشتری را باید تحمل کرد و نازپروردگان متنعم به جایی نمی‌رسند. نازپرورده تنعم نبرد راه به دوست عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد مرحوم مغنیه در شرح این جمله می‌گوید: کسی که بارهای سنگین مردم را بر دوش کشد مردم او را بر سر خود می‌نشانند و او را اهل رهبری و ریاست می‌بینند، دین و رنگ و نَسَبش هر چه باشد ولی کسانی که مردم از آنها بهره‌مند نمی‌شوند به آنها همانند موجودی نگاه می‌کنند که هیچ ثمره‌ای ندارد، هر چند دنیا را از علم و دانش خود پر کند.<sup>۱</sup>

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم: «ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ سَيِّدًا كَظُمَ الْغَيْظُ وَالْعَفْوُ عَنِ الْمُسِيءِ وَالصِّلَةُ بِالنَّفْسِ وَالْمَالِ؛ سه چیز است در هر کس باشد ریاست و سروری پیدا می‌کند: فرو بردن خشم و عفو خطاکاران و خدمات و جانی و مالی به دیگران».<sup>۲</sup>

در حدیث مشروحه که امام کاظم (علیه السلام) خطاب به «هشام بن حَکَم» مسائل مهمی را بیان فرموده و مرحوم کلینی آن را در صدر جلد اول کتاب کافی قرار داده است در بخشی از آن می‌خوانیم که امام (علیه السلام) می‌فرماید: «يَا هِشَامُ إِنَّ الْعَاقِلَ نَظَرَ إِلَى الدُّنْيَا وَإِلَى أَهْلِهَا فَعَلِمَ أَنَّهَا لَا تُنَالُ إِلَّا بِالمَشَقَّةِ وَنَظَرَ إِلَى الْآخِرَةِ فَعَلِمَ أَنَّهَا لَا تُنَالُ إِلَّا بِالمَشَقَّةِ فَطَلَبَ بِالمَشَقَّةِ أَبْقَاهُمَا؛ ای هشام! عاقل نظری به دنیا و اهلیش افکند و دانست آن را جز با مشقت نمی‌توان به دست آورد و نگاهی به آخرت کرد و دانست آن نیز جز با مشقت به دست نمی‌آید از این رو با تحمل مشقت، آن را که بقای بیشتری داشت (آخرت) طلب نمود».<sup>۳</sup>

در حدیثی که در مستدرک الوسائل از امام صادق (علیه السلام) نقل شده، آمده است:

۱. شرح نهج البلاغة مغنیه، ج ۴، ص ۳۵۱.

۲. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۳۰.

۳. کافی، ج ۱، ص ۱۸.

«طَلَبْتُ الرِّيَاسَةَ فَوَجَدْتُهَا فِي النَّصِيحَةِ لِعِبَادِ اللَّهِ؛ به سراغ سروری رفتم آن را در خیرخواهی به بندگان خدا یافتم».<sup>۱</sup>

این بحث را با حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام پایان می دهیم: «أَرْبَعُ خِصَالٍ يَسُودُ بِهَا الْمَرْءُ: الْعِفَّةُ وَالْأَدَبُ وَالْجُودُ وَالْعَقْلُ؛ چهار خصلت است که انسان به وسیله آن به سروری و بزرگی می رسد: خویشتن داری در برابر گناه و ادب و بخشش و عقل».<sup>۲</sup>

سپس امام علیه السلام در ششمین جمله حکمت آمیز می فرماید: «با روش عادلانه، دشمن مقهور و مغلوب می شود»؛ (وَبِالسَّيْرِ الْعَادِلَةِ يُقْهَرُ الْمُتَاوِي).<sup>۳</sup>

«مُتَاوِي» به معنای «دشمن» از ریشه «مناوأة» به معنای «دشمنی» است، زیرا دشمن هنگامی موفق به کار خود می شود که دستاویزی پیدا کند. کسی که روش عادلانه دارد، دستاویزی به دست دشمن نمی دهد و همین باعث مقهور شدن اوست.

افزون بر این کسی که روش عادلانه ای دارد طرفداران زیادی در میان مردم پیدا می کند و آن کس که طرفداران زیاد دارد دشمنش مقهور می شود.

افزون بر همه اینها چنین کسی مورد الطاف الهی است و خداوند چنین بنده عدالت پیشه ای را در برابر دشمنانش تنها نمی گذارد و او را پیروز می گرداند و به گفته شاعر:

دشمن به کین نشسته مولا نمی گذارد      الطاف بی کرانش تنها نمی گذارد  
در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «الْعَدْلُ جُنَّةٌ وَاقِيَةٌ وَجَنَّةٌ بَاقِيَةٌ؛ عدالت سپر نگهدارنده و بهشت جاودان است».<sup>۳</sup>

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۷۳.

۲. بحار الانوار، ج ۱، ص ۹۴.

۳. همان، ج ۷۴، ص ۱۶۶.

در روایت دیگری از غررالحکم می خوانیم: «إِعْدِلْ تَدُمَ لَكَ الْقُدْرَةُ؛ عدالت بیشه کن تا قدرت تو پایدار ماند».<sup>۱</sup>

اصولاً عدالت اساس نظام تکوین و تشریع است، همان گونه که در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ؛ به وسیله عدالت و نظم، آسمان و زمین برپاست».

در حدیث دیگری نیز از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است: «الْعَدْلُ حَيَاةُ الْأَحْكَامِ؛ عدالت روح و حیات احکام است».<sup>۲</sup>

بنابراین کسی که روش عادلانه را در زندگی خود برگزیده است، هماهنگ با نظام هستی و همگام با شریعت اسلام است و چنین کسی به یقین بر دشمنانش پیروز می شود.

در ذیل خطبه ۲۱۶ نیز شرحی در این زمینه داشتیم.<sup>۳</sup>  
در هفتمین و آخرین جمله این کلام حکیمانه می فرماید: «با حلم و بردباری در برابر سفیهان، یاوران انسان بر ضد آنها زیاد می شوند»؛ (وَبِالْحِلْمِ عَنِ السَّفِيهِ تَكْثُرُ الْأَنْصَارُ عَلَيْهِ).

شبیه همین معنا در حکمت ۲۰۶ گذشت.

بی شک در هر جامعه ای افراد سفیه و کم خردی هستند که کار آنها خرده گیری بر بزرگان و گاه پرخاشگری است و هرگونه درگیری با آنان سبب وهن افراد باشخصیت و جرأت و جسارت سفیهان می گردد، بنابراین بهترین روش در مقابل این گونه افراد همان گونه که در آیات فراوانی از آیات قرآن مجید آمده و در کلام نورانی بالا اشاره شد، بردباری و تحمل و بی اعتنایی به گفتار و سخنان

۱. غررالحکم، ج ۷۷۶۰.

۲. همان، ج ۱۷۰۲.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)، ج ۸، ص ۲۴۵.

آنهاست. از آنجا که آنها حریم افراد باشخصیت را می‌شکنند و جسورانه سخن می‌گویند، این تحمل و بردباری سبب می‌شود چهرهٔ مظلومیت به خود بگیرند و مردم فهمیدهٔ جامعه به یاری آنها بر ضد سفیهان و بی‌خردان برخیزند و آنها را ساکت کرده بر جای خود بنشانند.

سیرهٔ رسول اکرم ﷺ و امامان معصوم علیهم‌السلام و بسیاری از بزرگان دینی همین بوده است.

حقیقت «حلم» همان‌گونه که در حدیثی از امام حسن مجتبیٰ علیهما السلام آمده است: «كَظُمُ الْغَيْظِ وَمِلْكُ النَّفْسِ» است یعنی حلم فروبردن غضب و تسلط بر نفس خویش است به گونه‌ای که عکس‌العملی نشان ندهد.<sup>۱</sup>

در زندگی پیامبر اکرم ﷺ بارها خوانده‌ایم که افراد نادان و جسوری خدمتش می‌رسیدند و تعبیرات ناروایی نثار می‌کردند و حتی گاه با شخص حضرت درگیر می‌شدند؛ اما آن حضرت تحمل می‌کرد و به حل مشکلاتشان می‌پرداخت. داستان امام حسن مجتبیٰ علیهما السلام و آن مرد شامی نیز معروف است.

در کتاب اسد الغابه در سرگذشت «قیس بن عاصم» مردی که بزرگوار قبیلهٔ خود و مورد احترام رسول اکرم ﷺ بود می‌خوانیم: «او بسیار به حلم و بردباری مشهور بود؛ از جمله این که «احنف بن قیس» صحابی رسول خدا ﷺ می‌گوید: من حلم را از «قیس بن عاصم» آموختم؛ روزی دیدم در کنار خانه‌اش نشسته و بر غلاف شمشیرش تکیه کرده بود و برای قومش سخن می‌گفت. ناگهان مردی را دست بسته همراه با بدن مقتولی نزد او آورده گفتند: این مرد دست بسته فرزند برادر توست که فرزندات را کشته است. «احنف» می‌گوید: «قیس» کلام خود را قطع نکرد تا زمانی که تمام شد بعد رو به فرزند برادرش که قاتل بود کرد و گفت: ای پسر برادر! کار بسیار بدی کردی، خدا را عصیان نمودی، رحمت را قطع

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۰۲، ح ۲.

کردی و پسر عمویت را کشتی و در واقع تیر به پیکر خود زدی و از گروه یارانت کاستی. سپس فرزند دیگری داشت به او گفت: بر خیز بازوهای پسر عمویت را باز کن و برادرت را به خاک بسپار و یکصد شتر به عنوان دیه فرزند به مادرت بده چرا که او در این دیار غریب است.<sup>۱</sup>

علما و بزرگان دین نیز این روش را از پیشوایان معصوم آموخته بودند؛ در حالات یکی از فقهای بزرگ نجف نقل می‌کنند: روزی شخصی نیازمند و خشمگین، نامه بسیار توهین آمیزی به او نوشته بود که من می‌خواهم سرپناهی تهیه کنم و باید نصف قیمت آن را شما بپردازید. آن فقیه برجسته نامه توهین آمیز و هتاکانه را خواند بعد بی آنکه عکس العمل نامناسبی نشان بدهد به دوستان حاضرش فرمود: اگر ما نصف سرپناه او را تهیه کنیم، نصف دیگرش را چه کسی تهیه می‌کند.<sup>۲</sup>

البته در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم: «كَفَى بِالْحِلْمِ ناصراً وَإِذَا لَمْ تَكُنْ حَلِماً فَتَحَلَّمْ؛ برای یاری انسان، حلم و بردباری کافی است و اگر واقعا بردبار نیستی خود را به صورت بردباران در آور.»<sup>۳</sup>

در حدیث دیگری از مولا امیرمؤمنان (علیه السلام) آمده است: «جَمَالُ الرَّجُلِ حِلْمُهُ؛ زیبایی انسان در حلم اوست.»<sup>۴</sup>

اشتباه نشود. حلم این نیست که انسان بر اثر عجز و ناتوانی بردباری پیشه کند و بدی‌هایی را که به او شده به خاطر بسپارد تا به موقع خود انتقام گیرد. در حدیثی از امیرمؤمنان (علیه السلام) می‌خوانیم: «لَيْسَ الْحَلِيمُ مَنْ عَجَزَ فَهَجَمَ وَإِذَا قَدَرَ انْتَقَمَ إِنَّمَا الْحَلِيمُ مَنْ إِذَا قَدَرَ عَفَى؛ کسی که به خاطر عجز و ناتوانی اقدام به کاری نکند

۱. أسد الغابه، ج ۴، شرح حال «قیس بن عاصم».

۲. این رخداد مربوط به مرحوم آیه الله سید عبدالهادی شیرازی است.

۳. کافی، ج ۲، ص ۱۱۲.

۴. غررالحکم، ج ۶۳۹۲.

و به هنگام توانایی انتقام گیرد حلیم و بردبار نیست. حلیم کسی است که به هنگام توانایی عفو کند.<sup>۱</sup>

این سخن را با داستان دیگری از حلم امیرمؤمنان علیه السلام پایان می‌دهیم. بعد از جنگ جمل «صفیه» دختر «عبدالله خزاعی» رو به امیرمؤمنان علیه السلام کرد و گفت: خدا زنانت را بی‌شوهر کند آن‌گونه که زنان ما را بی‌شوهر کردی، بچه‌هایت را یتیم کند آن‌گونه که فرزندان ما را یتیم کردی. جمعی برخاستند که به او حمله کنند. امیرمؤمنان فرمود: «دست از این زن بردارید» آنها دست نگه داشتند. کسانی که سخن آن زن را شنیده بودند از حلم علی علیه السلام نسبت به او تعجب کردند.<sup>۲</sup>

در ذیل حکمت ۲۰۶ شرح بیشتری در مورد مسئله «حلم» آمده است.

\*\*\*

۱. غررالحکم، ج ۶۴۳۷.

۲. بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۱۰۳. این روایت به طور مشروح‌تری در ذیل نامه ۱۴ در جلد نهم از همین کتاب آمده است.



# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ السَّائِمِ

الْعَجَبُ لِعَفْلَةِ الْحُسَّادِ، عَنْ سَلَامَةِ الْأَجْسَادِ!

امام علی (ع) فرمود:

در شگفتی که چگونه حسودان از سلامتی خویش غافل‌اند.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب (ع) در مصادر می‌گوید: در کتاب الحکم المنثوره این کلام نورانی با تفاوتی به این صورت نقل شده است: «يَا عَجَباً مِنْ عَفْلَةِ الْحُسَّادِ...» و نیز در غرر الحکم با این تفاوت نقل شده: «عَجِبْتُ لِعَفْلَةِ الْحُسَّادِ» و تردید نیست که آن دو این کلام حکیمانه را از منبعی غیر از نهج البلاغه گرفته‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۹).



## شرح و تفسیر

### حسد دشمن سلامتی

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به یکی از آفات حسد اشاره کرده می‌فرماید: «در شگفتم که چگونه حسودان از سلامتی خویش غافل‌اند»؛ (الْعَجَبُ لِعَفْلَةِ الْحُسَّادِ، عَنْ سَلَامَةِ الْأَجْسَادِ!). «حُسَّاد» جمع «حسود» است.

روشن‌ترین تفسیر برای گفتار حکیمانه بالا آن است که حسد روح و قلب انسان را می‌فشارد و بر اثر این فشار، انسان بیمار می‌شود و گاهی از شدت حسد دق می‌کند و می‌میرد، زیرا می‌بیند شخص محسود دارای نعمت‌های مختلفی است. هرچه نعمت او بیشتر می‌شود، غم و اندوه حسود فزون‌تر می‌گردد. گاه به حالت افسردگی کشیده می‌شود و گاه به بیماری جسمانی مبتلا می‌گردد، زیرا رابطه روح و جسم به اندازه‌ای است که ناراحتی‌های روحی فوراً در جسم اثر می‌گذارد و سلامت انسان را مختل می‌کند.

بنابراین حسودان آرزو می‌کنند نعمت شخصی که مورد حسد است زائل گردد؛ خواه این نعمت مقام باشد یا مال و ثروت. در حالی که با حسد خویش نعمتی را که از آن نعمت‌ها بزرگتر است از دست می‌دهند و آن نعمت سلامتی است که هیچ نعمتی با آن برابری نمی‌کند. اگر تمام دنیا را به کسی بدهند؛ ولی مبتلا به بیماری سرطان یا فلج و از کارافتادگی دست و پا و سر و صورت باشد

کمترین ارزشی برای او ندارد و اگر همه چیز را از او بگیرند و سلامتی را به او باز گردانند به یقین خوشحال خواهد شد.

آری. بعد از ایمان و عقل که از نعمت‌های معنوی است برترین نعمت مادی سلامت جسم است که حسود آن را به آسانی از دست می‌دهد.

بعضی از شارحان نهج البلاغه معنای دیگری برای این کلام مولا ارائه کرده‌اند که بسیار بعید به نظر می‌رسد و آن این که امام (علیه السلام) می‌فرماید: چرا حاسدان نسبت به مال و جاه دیگران حسادت می‌ورزند؟ چرا نسبت به سلامتی آنها که از مال و جاه برتر است حسودی ندارند؟ این در واقع کنایه از اهمیت نعمت سلامتی است.

روشن است که هدف مولا این نیست، زیرا معنای این سخن آن می‌شود که حسودان را تشویق کنیم بر سلامتی دیگران حسادت بورزند. از سویی دیگر حسادت در جایی است که انسان فاقد نعمتی باشد و دیگری را واجد آن بداند و با توجه به این که حاسدان غالباً از سلامت برخوردارند، حسادت نسبت به سلامتی دیگران معنا ندارد.

آنچه تفسیر اول را تأیید و تثبیت می‌کند روایات فراوانی است که در نهج البلاغه یا کتب دیگر از امیرمؤمنان (علیه السلام) نقل شده است. از جمله در حکمت ۲۵۶ می‌خوانیم: «صِحَّةُ الْجَسَدِ، مِنْ قِلَّةِ الْحَسَدِ؛ صحت بدن بر اثر کمی حسد حاصل می‌شود».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار نقل کرده است می‌فرماید: «الْحَسَدُ لَا يَجْلِبُ إِلَّا مَضَرَّةً وَغَيْظاً يُوهِنُ قَلْبَكَ وَيُمَرِّضُ جِسْمَكَ؛ حسد جز زیان و خشمی که قلب تو را سست می‌کند و بدنت را بیمار می‌سازد به بار نمی‌آورد».<sup>۲</sup>

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۵۶.

۲. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۵۶.

در حدیث دیگری نیز از آن حضرت آمده است: «لَا رَاحَةَ لِحَسُودٍ؛ حسود هرگز به آسودگی نمی‌رسد».<sup>۱</sup>

آفات حسد منحصر به این مورد نیست گرچه این مورد بسیار مهم است. یکی دیگر از آفات حسد آن است که تلاش و کوشش و نیروی انسان را به جای این که به جنبه‌های مثبت سوق دهد در جنبه‌های منفی نابود می‌کند به گونه‌ای که اگر تلاشی را که برای زوال نعمت الهی از دیگری به کار می‌گیرد جهت به دست آوردن برای خویش به کار می‌گرفت چه بسا از محسود هم برتر و بالاتر می‌شد. از این گذشته، حسد ممکن است به ایمان و توحید انسان لطمه بزند، زیرا حسود در اعماق دلش خدا را در تقسیم نعمت‌ها حکیم نمی‌شمارد، زیرا اگر قسمت الهی را روی حکمت می‌دانست و به آن راضی بود در دام حسد گرفتار نمی‌شد.

\*\*\*

۱. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۵۶.



# وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

الطَّامِعُ فِي وَثَاقِ الذُّلِّ.

امام عليه السلام فرمود:

طمع‌کار در بند ذلت گرفتار است.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر تنها چیزی که در اینجا آورده این است که می‌گوید این کلام حکمت‌آمیز در مختارات جاحظ آمده و زمخشری نیز در ربیع الابرار آن را نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۹).



## شرح و تفسیر

### اسیران ذلت

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به یکی از آفات طمع اشاره کرده، می‌فرماید: «طمع کار در بند ذلت گرفتار است»؛ (الطَّامِعُ فِي وَثَاقِ الذُّلِّ).

«وَتَاق» به معنی بند و زنجیری است که اسیر و یا حیوانی را با آن می‌بندند. شبیه این سخن همان است که در حکمت ۱۸۰ گذشت که فرمود: «الطَّامِعُ رِقٌّ مُؤَبَّدٌ؛ طمع بندگی جاویدان است» نیز در حکمت ۲۱۹ خواندیم که امام می‌فرمود: «قربانگاه عقل‌ها غالباً در زیر نور خیره‌کننده طمع‌هاست».

همان‌گونه که پیش از این اشاره شد طمع معمولاً به معنای علاقه شدید به چیزی است که فوق استحقاق انسان و غالباً به دست دیگران است شخص طمع‌کار برای به دست آوردن آن باید در مقابل این و آن خضوع کند و طناب ذلت بر گردن خویش نهد، شاید به مقصود برسد و شاید هم نرسد.

به تعبیر دیگر طمع ریسمانی نامرئی است که انسان بر گردن خود می‌نهد و سر آن را به دست کسی که از او طمع دارد می‌سپارد و همچون برده یا حیوانی در اختیار او قرار می‌گیرد.

نقطه مقابل طمع قناعت است که انسان را از همگان بی‌نیاز و عزت و کرامت او را حفظ می‌کند.

اضافه بر این‌ها، اموال و مقامات و اشیایی که مورد طمع طمعکاران است در

بسیاری از موارد دست نیافتنی است، به همین دلیل طمع کار برای رسیدن به آن عمری دست و پا می زند و چه بسا ناکام از دنیا برود در حالی که سرمایه عمر خود را بیهوده از دست داده نه به مقامی در دنیا رسیده و نه در پیشگاه خدا منزلتی دارد.

در حدیث معروفی که ملاصالح مازندرانی در شرح اصول کافی آورده است، می خوانیم: «عَزَّ مَنْ قَنَعَ وَذَلَّ مَنْ طَمَعَ؛ کسی که قناعت پیشه کند عزیز می شود، و کسی که طمع بورزد ذلیل خواهد شد».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از امام امیرمؤمنان می خوانیم: «عِنْدَ غُرُورِ الْأَطْمَاعِ وَالْآمَالِ تَنَخُّدُ عُقُولُ الْجُهَالِ وَتَخْتَبِرُ أَلْبَابُ الرِّجَالِ؛ به هنگام فریب طمع ها و آرزوها عقول جاهلان گرفتار می شود و عقل مردان بزر در آزمون قرار می گیرد».<sup>۲</sup>

در حکمت ۲۷۵ نیز خواهد آمد که امام (علیه السلام) می فرماید: «إِنَّ الطَّمَعَ مُورِدٌ غَيْرُ مُصْدِرٍ، وَضَامِنٌ غَيْرُ وَفِيٍّ؛ طمع آدمی را به سرچشمه آب وارد می کند و بی آنکه او را سیراب کرده باشد باز می گرداند، طمع ضامنی است که هرگز به عهد خود وفا نمی کند».<sup>۳</sup>

این سخن را با شعر مشهوری که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود در ذیل این گفتار حکیمانه آورده پایان می دهیم:

طَمِعْتَ بِلَيْلِي أَنْ تَرِيْعَ وَإِنَّمَا تَقَطَّعَ أَغْنَاكَ الرِّجَالِ الْمَطَامِعُ

به لیلا طمع ورزیدی که نظر لطفی به تو کند (و این اشتباه بود) آری گردن مردان را طمع ها قطع می کند.

\*\*\*

۱. شرح اصول کافی، ج ۸، ص ۱۸۱.

۲. غررالحکم، ج ۶۲۲.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۲۷۵.

وَسُئِلَ عَنِ الْإِيْمَانِ،

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

الْإِيْمَانُ مَعْرِفَةُ بِالْقَلْبِ، وَإِقْرَارُ بِاللِّسَانِ، وَعَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ.

هنگامی که از امام علیه السلام درباره تفسیر ایمان سؤال کردند فرمود:

ایمان معرفت با قلب (عقل) و اقرار به زبان و عمل به ارکان (دین) است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می گوید: نخستین بار این سخن را پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بیان فرمود و همه محدثان آن را از آن حضرت نقل کرده اند و امام علیه السلام که باب مدینه علم نبی بوده همین سخن را در پاسخ این سؤال کننده بیان فرمود. سپس می افزاید: کافی است که به امالی صدوق و عیون اخبار الرضا علیه السلام و خصال و تاریخ بغداد و امالی شیخ طوسی مراجعه شود که از طرق کثیره این حدیث به وسیله امیرمؤمنان علی علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۹).



## شرح و تفسیر

### حقیقت ایمان

امام علیه السلام در این کلام نورانی خود، که بر گرفته از کلام رسول اکرم صلی الله علیه و آله است حقیقت ایمان کامل را در عبارتی کوتاه و پرمعنا بیان کرده است، هنگامی که از امام علیه السلام درباره تفسیر ایمان سؤال کردند فرمود: «ایمان معرفت با قلب (عقل) و اقرار به زبان و عمل به ارکان (دین) است»؛ (وَسُئِلَ عَنِ الْإِيمَانِ فَقَالَ عليه السلام: الْإِيمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ، وَإِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ، وَعَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ).

در واقع ایمان درختی است که ریشه آن شناخت خدا و پیامبر اکرم و پیشوایان دین و معاد است و به دنبال آن بر زبان ظهور پیدا می کند و ثمره این شجره طوبه انجام وظایف الهی است، بنابراین کسانی که در انجام وظایف کوتاهی می کنند ایمانشان ناقص است و از دو حال خارج نیست یا گرفتار ضعف ایمانند و یا هوا و هوس چنان بر آنها غالب شده که از تجلی ایمان در عمل پیش گیری می کند. ابن ابی الحدید در اینجا به نفع مذهب معتزله استفاده کرده می گوید: آنچه امام علیه السلام در اینجا فرموده عین چیزی است که معتزله اهل سنت به آن معتقدند که عمل به ارکان و انجام واجبات (و ترک محرمات) را در مفهوم ایمان داخل می دانند و آن کس که عمل نکند نمی توان نام مؤمن بر او نهاد، هرچند با قلب پذیرفته و با زبان اقرار کرده باشد و این بر خلاف اعتقاد اشعری ها از اهل سنت و امامیه است.

ولی ابن ابی الحدید از این نکته غافل شده است که امامیه، اسلام و ایمان را متفاوت می‌دانند؛ کسی که شهادتین را ابراز کند و یقین به خلاف‌گویی او نداشته باشیم در زمره مسلمانان است و جان و مال و خونس محفوظ، ذبیحه او حلال و ازدواج با او مباح است؛ امامیه آن را به معنای اقرار به شهادتین و اقرار به امامت ائمه دوازده گانه می‌دانند و برای آن درجاتی قائلند؛ بعضی دارای درجات پایین، بعضی درجات متوسط و بعضی درجات عالی هستند و آنچه در کلام امام (علیه السلام) آمده اشاره به درجه عالی ایمان است.

از آن بالاتر چیزی است که قرآن مجید در اوائل سوره «انفال» بیان کرده است: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ \* الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ \* أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ»؛ مؤمنان، تنها کسانی هستند که هرگاه نام خدا برده شود، دل‌هایشان ترسان می‌گردد؛ و هنگامی که آیات او بر آنها خوانده می‌شود، ایمانشان فزونتر می‌گردد؛ و تنها بر پروردگارشان توکل دارند. \* آنها که نماز را برپا می‌دارند؛ و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند. \* (آری)، مؤمنان حقیقی آنها هستند؛ برای آنان درجاتی والا نزد پروردگارشان است؛ و برای آنها، آمرزش و روزی پرارزش است».<sup>۱</sup>

از این سه آیه شریفه به خوبی استفاده می‌شود که ایمان کامل علاوه بر اعتقاد قلبی و عمل به ارکان مسائل دیگری را نیز شامل می‌شود؛ از جمله این که هنگامی که نام خدا برده می‌شود دل لرزان گردد و احساس مسئولیت کند و هنگامی که آیات قرآن بر او خوانده شود ایمانش رشد یابد و اینها اموری است که حتی معتزله نیز آن را شرط ایمان نمی‌دانند و جالب این که در دو مورد از این آیات واژه حصر به کار برده است در ابتدا می‌گوید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ...»؛ مؤمنان تنها

۱. انفال، آیه ۲-۴.

اینها هستند که دارای این صفات پنج‌گانه می‌باشند» و در پایان آیه می‌فرماید: «﴿أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا﴾؛ مؤمنان حقیقی فقط آنها هستند» و از اینجا به خوبی روشن می‌شود که ایمان دارای درجات متفاوت و مختلفی است.

اضافه بر این در بعضی از روایات که در منابع اهل بیت آمده است می‌خوانیم: هنگامی که درباره ایمان سؤال کردند در جواب فرمودند: «الْإِيْمَانُ أَنْ يُطَاعَ اللَّهُ فَلَا يُعْصَى؛ ایمان آن است که انسان خدا را اطاعت کند پس هیچ معصیتی به جا نیاورد. (این تعبیر معاصی کبیره و صغیره را هر دو شامل می‌شود).»<sup>۱</sup> در حدیث دیگری از همان امام (امام صادق علیه السلام) آمده است که در برابر این سؤال که آیا ایمان عمل است یا قول بدون عمل (اعتراف به شهادتین) امام علیه السلام فرمود: «الْإِيْمَانُ عَمَلٌ كُلُّهُ وَالْقَوْلُ بَعْضُ ذَلِكَ الْعَمَلِ؛ ایمان تماش عمل و قول بخشی از آن عمل است.»<sup>۲</sup>

از این تعبیرها استفاده می‌شود که ایمان، اطلاقات مختلفی دارد؛ گاه به حد اقل آن اشاره شده و گاه به حد اکثر و گواه آن حدیث معروفی است که از امام صادق علیه السلام نقل شده است که می‌فرماید: «الْإِيْمَانُ عَشْرُ دَرَجَاتٍ فَأَلَمَقْدَادُ فِي الثَّامِنَةِ وَأَبُوذَرٍّ فِي التَّاسِعَةِ وَسَلْمَانُ فِي الْعَاشِرَةِ؛ ایمان ده درجه دارد. مقداد در درجه هشتم، ابوذر در درجه نهم و سلمان در درجه دهم قرار داشتند.»<sup>۳</sup> (البته ایمان انبیا و اوصیای معصوم حساب دیگری دارد).

\*\*\*

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۳.

۲. همان.

۳. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۴۱.



## وَقَالَ عَلَيْكَ السَّامِرُ

مَنْ أَصْبَحَ عَلَى الدُّنْيَا حَزِينًا فَقَدْ أَصْبَحَ لِقَضَاءِ اللَّهِ سَاخِطًا، وَمَنْ أَصْبَحَ يَشْكُو مُصِيبَةً نَزَلَتْ بِهِ فَقَدْ أَصْبَحَ يَشْكُو رَبَّهُ، وَمَنْ أَتَى غَنِيًّا فَتَوَاضَعَ لَهُ لِعِغْنَاهُ ذَهَبَ ثُلُثًا دِينِهِ، وَمَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَمَاتَ فَدَخَلَ النَّارَ فَهُوَ مِمَّنْ كَانَ يَتَّخِذُ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوءًا، وَمَنْ لَهَجَ قَلْبُهُ بِحُبِّ الدُّنْيَا التَّاطَ قَلْبُهُ مِنْهَا بِثَلَاثٍ: هَمٌّ لَا يُغْبِيهِ، وَحِرْصٌ لَا يَتْرُكُهُ، وَأَمَلٌ لَا يُدْرِكُهُ.

امام علی (علیه السلام) فرمود:

کسی که برای دنیا غمگین باشد (در واقع) از قضای الهی ناخشنود است و آن کس که از مصیبتی که به او رسیده شکایت کند از پروردگارش شکایت کرده است و کسی که در برابر ثروتمندی به علت ثروتش تواضع کند، دو سوم دین خود را از دست داده است! و کسی که قرآن بخواند و پس از مرگ وارد آتش دوزخ گردد از کسانی بوده است که آیات خدا را استهزاء می کرده و آن کس که قلبش با محبت دنیا پیوند خورده سه چیز او را رها نخواهد کرد: اندوه دائم، حرصی که هرگز او را ترک نمی کند و آرزویی که هیچ گاه به آن نخواهد رسید!

→ در کتاب مصادر در ذیل این کلام نورانی آمده است که ابن جوزی در تذکرة الخواص و کراجکی در کنزالفوائد آن را با اضافه‌ای آورده‌اند. (که نشان می‌دهد از منبع دیگری دریافت داشته‌اند) به علاوه این جمله‌های حکیمانه به صورت پراکنده در کتاب‌های مختلف دیگری آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۸۳).

مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار این کلام حکیمانه را با تفاوتی از «تفسیر عیاشی» که قبل از مرحوم سید رضی بوده نقل می‌کند، تحت این عنوان که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: در تورات چنین نوشته شده است... آن‌گاه این حدیث را با تفاوت و اضافاتی بیان فرموده. (بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۱۹۶، ح ۲۱).

## شرح و تفسیر

### نتایج غم‌انگیز پنج صفت

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به پنج رذیله اخلاقی و آثار سوء آن اشاره کرده نخست می‌فرماید: «کسی که برای دنیا غمگین باشد (درواقع) از قضای الهی ناخشنود است»؛ (مَنْ أَصْبَحَ عَلَى الدُّنْيَا حَزِينًا فَقَدْ أَصْبَحَ لِقَضَاءِ اللَّهِ سَاخِطًا).

با توجه به این که آنچه در عالم رخ می‌دهد به اراده خداست و معنای توحید افعالی همین است که «لَا مُؤَثِّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ» بنابراین اگر بر اثر حوادثی بخشی از امکانات دنیوی ما از دست برود در واقع قضای الهی بوده و اگر کسی به سبب آن اندوهگین گردد در واقع به قضای الهی خشمگین شده است.

به تعبیر دیگر، گاه ضررها و زیان‌ها و حوادث نامطلوب بر اثر کوتاهی‌ها و ندانم‌کاری‌های خود ماست که باید خود را درباره آن ملامت کنیم و گاه بر اثر اموری است که خارج از اختیار ماست و این همان چیزی است که به عنوان قضای الهی تعبیر می‌شود. اندوهگین شدن برای این امور در واقع اظهار ناراحتی در برابر قضای الهی است.

از سوی دیگر توجه به این حقیقت که انسان باید در برابر قضای الهی تسلیم باشد دو اثر مثبت در انسان دارد: نخست موجب آرامش روح انسان است و دیگر این که یأس و نومیدی را از انسان دور می‌دارد و وی را از حالت انفعالی دور ساخته به سوی آینده‌ای بهتر حرکت می‌دهد.

در قرآن مجید در سوره «توبه» می خوانیم: «إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُوءُهُمْ وَ إِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرًا مِنْ قَبْلُ وَ يَتَوَلَّوْا وَ هُمْ فَرِحُونَ \* قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»؛ هرگاه نیکی به تو رسد، آنها را ناراحت می کند؛ و اگر مصیبتی به تو رسد، می گویند: «ما تصمیم خود را از پیش گرفته ایم». و (از نزد تو) باز می گردند در حالی که خوشحالند! \* بگو: «هیچ حادثه ای برای ما رخ نمی دهد، مگر آنچه خداوند برای ما مقرر داشته است؛ او پشتیبان و سرپرست ماست؛ و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند!»<sup>۱</sup>

دشمنان اسلام اصرار داشتند که مسلمانان و شخص پیامبر را در برابر حوادثی که رخ می دهد ناراحت کنند، لذا هنگامی که مصیبتی برای مسلمانان پیش می آمد اظهار خوشحالی می کردند و آن را دلیل بر عدم حقانیت اسلام می گرفتند. خداوند به پیغمبر گرامی اش می فرماید: «بگو این حوادث قضای الهی است او مولای ماست (و برای ما غیر از نیکی نمی خواهد و به همین دلیل ما بر او توکل می کنیم). این منطق منافقان را مأیوس و دوستان را امیدوار می کرد.

البته طبیعی است که انسان با از دست دادن مال و ثروت یا مقام و فرزند و امثال آن غمگین می شود؛ ولی برای مؤمن این غمگینی امر موقتی است؛ هنگامی که در قضای الهی فکر کند و به این نکته توجه نماید که خداوند هم حکیم است هم رحمان و رحیم است و چیزی جز خیر بندگان را نمی خواهد در این حال غم و اندوه فروکش می کند و جای خود را به رضا و تسلیم می دهد. در دومین جمله حکیمانه می فرماید: «و آنکس که از مصیبتی که به او رسیده شکایت کند از پروردگارش شکایت کرده است»؛ (وَمَنْ أَصْبَحَ يَشْكُو مُصِيبَةً نَزَلَتْ بِهِ فَقَدْ أَصْبَحَ يَشْكُو رَبَّهُ).

این جمله در واقع جمله سابق را تکمیل می کند، زیرا حوادث تلخ گاه به

۱. توبه، آیه ۵۰ و ۵۱.

شکل ضرر و زیان خودنمایی می‌کند و گاه به صورت مصیبت؛ آن کس که ایمان و توحیدش کامل است می‌داند در این مصائب نیز حکمت‌ها و رحمت‌هایی است و به همین دلیل زبان به شکایت نمی‌گشاید که اگر زبان به شکایت بگشاید در واقع از خداوندی که این مصیبت را مقدر کرده شکایت کرده است.

البته همان‌طور که در بالا گفتیم اینها مربوط به ضررها و مصائبی است که خود ساخته نباشد، بلکه از دایره اختیار ما بیرون باشد.

جالب این‌که بعضی برای این‌که زبان به شکایت بگشایند چرخ گردون را مخاطب قرار می‌دهند و زمانه را نفرین می‌کنند که نمونه‌های آن در اشعار شعرا و نثر نویسندگان فراوان است؛ اما اگر درست آن را بشکافیم گاهی این شکایت به شکایت از پروردگار باز می‌گردد.

همان‌گونه که در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «لَا تَسُبُّوا الدَّهْرَ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الدَّهْرُ؛ زمانه را دشنام ندهید، زیرا این همان خداوند است (که با این تعبیر بیان شده است)».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است که فرمود: «لَا تَسُبُّوا الرِّيحَ فَإِنَّهَا مَأْمُورَةٌ وَلَا الْجِبَالَ وَلَا السَّاعَاتِ وَلَا الْأَيَّامَ وَلَا اللَّيَالِيَ فَتَأْتُمُوا وَيَرْجِعَ إِلَيْكُمْ؛ بادها را دشنام ندهید زیرا از طرف خدا مأمورند و نه کوه‌ها و نه ساعت‌ها و نه روزها و شب‌ها را که اگر این کار را کنید مرتکب گناه شده‌اید و آن لعن و نفرین، به خود شما باز می‌گردد».<sup>۲</sup>

البته گاه انسان برای جلب آرامش مصیبت خود را با دوستان مؤمن در میان می‌گذارد تا آن‌ها به او تسلی دهند، این ضرری ندارد؛ ولی گاه نزد غیر آنها شکایت می‌کند که این کار، زیان‌بار است.

۱. عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۵۶.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۴۴.

البته شکایت کردن به درگاه خداوند نه تنها عیبی ندارد، بلکه نوعی دعا و تضرع و درخواست از اوست و در دعاهاى معصومان هم آمده است، همان گونه که یعقوب پیغمبر بعد از آنکه یوسف و بنیامین را از دست داد در برابر سرزنش افراد گفت: «﴿قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾»؛ گفت: من غم و اندوهم را تنها به خدا شکوه می کنم؛ و از خدا چیزهایی می دانم که شما نمی دانید!»<sup>۱</sup>

نیز در مناجات دوم از مناجات های پانزده گانه امام سجاده (علیه السلام) می خوانیم: «إِلَهِي إِيَّاكَ أَشْكُو نَفْسًا بِالسُّوءِ أَمَّارَةً».

سپس در سومین گفتار حکیمانه می افزاید: «کسی که در برابر ثروتمندی به علّت ثروتش تواضع کند، دو سوم دین خود را از دست داده است»؛ (وَمَنْ أَتَى غَنِيًّا فَتَوَاضَعَ لَهُ لَغِنَاهُ ذَهَبَ ثُلُثَا دِينِهِ).

در این که چگونه تواضع کردن در برابر ثروتمندی برای غنای او سبب می شود که دو سوم دین انسان بر باد رود، توجیهات فراوانی از سوی شارحان نهج البلاغه ذکر شده است.

۱. همان گونه که در حکمت ۲۲۷ گذشت، ایمان دارای سه رکن است: معرفت قلبی، اقرار زبانی و عمل به ارکان دین؛ کسی که در برابر چنین ثروتمندی خضوع می کند در واقع اقرار زبانی به توحید را با کلمات تملق آمیزش در هم شکسته و همچنین خضوعی که باید در برابر ذات پاک پروردگار داشته باشد به وسیله خضوع در مقابل این ثروتمند، به شرک آلوده کرده است، بنابراین دو رکن از ارکان ایمان را بر باد داده، هرچند ایمان قلبی او محفوظ مانده باشد.<sup>۲</sup>

۲. کمال نفس انسانی به وسیله علم و عفت و شجاعت است و کمال قوه

۱. یوسف، آیه ۸۶.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ذیل حکمت مورد بحث؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۶۹.

شهوانی به داشتن عفت و کمال قوه غضبی به داشتن شجاعت است و از آنجا که فروتنی در مقابل ثروتمند برای ثروتش موجب علاقه زیاد به دنیا و خارج شدن از فضیلت عفت می شود و همچنین سبب بیرون رفتن از دایره حکمت و دانش است که باید هر چیز را به جای خود بگذارد به این ترتیب دو رکن از ارکان سه گانه فضیلت و کمال انسانی از بین می رود.<sup>۱</sup>

ولی این توجیه قابل نقد است، زیرا چنین کسی فضیلت سوم او که شجاعت است نیز برای این خضوع ذلیلانه از بین می رود، بنابراین هر سه رکن فضیلت از میان رفته است.

۳. توجیه سوم این است که منظور از دو ثلث، بخش اعظم دین است که مجازا اطلاق دو ثلث بر آن شده، زیرا انسانی که در برابر غیر خدا برای غنایش تواضع می کند و او را در واقع روزی رسان خود می پندارد آلوده به شرک شده است و می دانیم که توحید، اعظم بخش های دین است.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: هنگامی که آیه شریفه «لَا تَمُدَّنْ عَيْنُكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ...» (بنابر این)، هرگز چشم خود را به مواهب مادی، که به گروه هایی از آنها دادیم، مدوز» نازل شد.<sup>۲</sup> پیغمبر صلی الله علیه و آله بیان مشروحی فرمود؛ از جمله فرمود: «مَنْ أَتَى ذَا مَيْسَرَةٍ فَتَخَشَّعَ لَهُ طَلَبَ مَا فِي يَدَيْهِ ذَهَبٌ ثَلَاثًا دِينَهِ؛ کسی که نزد ثروتمندی برود و به امید استفاده آنچه او در اختیار دارد، در برابر او خضوع کند دو سوم دینش بر باد رفته است».

سپس امام صادق علیه السلام به راوی این روایت (مفضل بن عمر) فرمود: (در تفسیر این جمله) عجله نکن. کسی که نزد دیگری برود که دارای امکاناتی است و او را احترام و توقیر کند گاهی لازم است که چنین کاری را انجام دهد، زیرا می خواهد

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ذیل حکمت مورد بحث.

۲. طه، آیه ۱۳۱.

شکر نعمت را بگزارد (بنابراین چنین کسی دو ثلث دینش از بین نمی‌رود).<sup>۱</sup>

۴. توجیه دیگر این است که لازمه خضوع در برابر غیر خداوند این است که انسان عمل خود را برای غیر خدا قرار داده باشد و بزرگ شمردن مال در واقع نشانه ضعف یقین است، بنابراین چیزی جز اقرار به زبان باقی نمی‌ماند.<sup>۲</sup>

این توجیه نیز قابل ایراد است، زیرا این‌گونه اشخاص معمولاً در مقابل اغنیا تعبیرات شرک‌آلودی می‌کنند؛ مثلاً می‌گویند: امید ما اول به خدا و بعداً به توسل یا می‌گویند همه امید ما به توسل، بنابراین هر سه بخش از دینش مطابق این توجیه از بین می‌رود.

بهترین توجیه همان است که در ابتدا گفته شد.

به هر حال شک نیست که تواضع در برابر ثروتمندان برای ثرویشان هم موجب ذلت تواضع‌کننده است و هم طغیان ثروتمندی که به او تواضع شده تا آنجا که گویی خود را روزی رسان می‌داند و دیگران را روزی‌خوار خودش و متأسفانه این رذیله اخلاقی در افراد بسیاری دیده می‌شود؛ اما در هر حال نباید احترام ثروتمندان مؤمن و صالح را به سبب خدماتشان به نیازمندان و جامعه اسلامی را مصداق این حدیث دانست؛ آن در واقع فضیلتی است و ادای حقی. آن‌گاه امام (علیه السلام) در چهارمین نکته حکیمانه می‌فرماید: «کسی که قرآن بخواند و پس از مرگ وارد آتش دوزخ گردد از کسانی بوده که آیات خدا را استهزا می‌کرده است»؛ «وَمَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَمَاتَ فَدَخَلَ النَّارَ فَهُوَ مِمَّنْ كَانَ يَتَّخِذُ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا».

قرائت قرآن چندگونه است: گاه انسان مؤمن قرآن را تلاوت می‌کند و گوش جان به آیاتش می‌سپارد تا پیام خدا را از لابه‌لای آن بشنود و زندگی خود را با آن هماهنگ سازد و به گفته امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در خطبه متقیان: «أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ

۱. بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۷۸.

۲. همان، ج ۷۵، ص ۵۶، پاورقی شماره ۲.

أَقْدَامُهُمْ تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يَرْتَلُونَهَا تَرْتِيلاً يُحَزُّونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَيَسْتَثِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعاً وَتَطَلَّعَتْ نَفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقاً وَظَنُّوا أَنَّهَا نَصَبٌ أَعْيَنَهُمْ وَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْغَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ وَظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَشَهيقَهَا فِي أَصُولِ آذَانِهِمْ؛ پرهیزگاران در دل شب بر پا می‌خیزند و قرآن را با تدبر قرائت می‌کنند و جان خود را با آن محزون می‌سازند و داروی درد خود را از آن می‌گیرند، هرگاه به آیه‌ای برسند که در آن تشویق (به پادشاه‌های الهی) است با علاقه فراوان به آن روی می‌آورند و روح و جانشان با شوق بسیار به آن می‌اندیشد و آن را نصب العین خود قرار می‌دهند و هرگاه به آیه‌ای برخورد کنند که بیم دهنده است گوش دل را برای شنیدن پیام آن باز می‌کنند و گویی صدای زبانه‌های آتش دوزخ با آن وضع مهییش در گوششان طنین‌انداز است».<sup>۱</sup>

نیز به فرموده امام صادق (علیه السلام) در دعایی که قبل از تلاوت قرآن خوانده می‌شود: «اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ نَظْرِي فِيهِ عِبَادَةً وَقِرَاتِي فِيهِ فِكْراً وَفِكْرِي فِيهِ اِعْتِبَاراً وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ اَتَّعِظُ بِبَيَانِ مَوَاعِظِكَ فِيهِ وَاجْتَنِبُ مَعَاصِيكَ؛ خداوند! نگاه مرا به آیات قرآن عبادت و قرائتم را توأم با اندیشه و تفکر مرا در آن مایه عبرت قرار ده و مرا از کسانی قرار ده که از مواعظ تو در آن پند می‌گیرد و از گناهانت پرهیز می‌کند».<sup>۲</sup> گروه دیگری آیات قرآن را تنها برای ثواب قرائت می‌خوانند بی‌آنکه به پیام‌هایش گوش فرا دهند.

گروه سوم نیز اضافه بر این به استهزای آیات می‌پردازند و اگر در سخن استهزا نکنند، عملاً استهزا دارند؛ آیات تحریم ربا را می‌خوانند ولی رباخواری می‌کنند، آیه تحریم غیبت را تلاوت می‌کنند ولی غیبت کردن کار همه روزه

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

۲. بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۲۰۷.

آنهاست و همچنین در برابر سایر پیام‌های قرآن. این‌گونه تلاوت نه تنها سبب نجات نیست، بلکه به فرموده امیرمؤمنان (علیه السلام) سبب دخول در آتش جهنم است، چون قرآن را به صورت استهزا قولاً یا عملاً خوانده است و کسی که آیات قرآن را با استهزا بخواند مستحق آتش دوزخ است.

در حدیث معروفی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم: «رُبَّ تَالِي الْقُرْآنَ وَالْقُرْآنُ يَلْعَنُهُ؛ چه بسا کسانی که قرآن می‌خوانند و در همان حال قرآن آنها را لعنت می‌کند (چرا که هرگز به آن عمل نمی‌کنند)».<sup>۱</sup>

مرحوم علامه شوشتری در شرح نهج البلاغه خود داستانی از تاریخ بغداد نقل می‌کند که شخصی می‌گوید: من از کنار قبر «احمد بن طولون» (یکی از امرا و مؤسس دولت طولونیه در مصر و سوریه در قرن سوم هجری) عبور می‌کردم. پیرمردی را می‌دیدم که در کنار قبر او نشسته و قرآن می‌خواند بعد از مدتی او را ندیدم سپس به او برخورد کردم گفتم: تو همان شخص نبودی که در کنار قبر «احمد بن طولون» قرائت قرآن می‌کردی چرا رها ساختی؟ گفت: او خدمت‌هایی به من کرده بود و من دوست داشتم به جبران آن خدمت‌ها مدتی بر سر قبرش قرآن بخوانم گفتم: پس چرا رها کردی؟ گفت: شبی او را در خواب دیدم به من گفت: دوست دارم که این محبت را رها سازی و قرآن در کنار قبر من نخوانی. من به او گفتم چرا؟ گفت: هر آیه‌ای که می‌خوانی: ضربه‌ای بر من می‌کوبند و می‌گویند: آیا این آیه را نشنیدی (پس چرا عمل نکردی؟).<sup>۲</sup>

این سخن را با حدیث دیگری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) پایان می‌دهیم، فرمود: «أَنْتَ تَقْرَأُ الْقُرْآنَ مَا نَهَاكَ فَإِذَا لَمْ يَنْهَكَ فَلَسْتَ تَقْرَأُهُ؛ تو تا آن زمان قرآن می‌خوانی که تو

۱. بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۱۸۴.

۲. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۲، ص ۳۱. این داستان علاوه بر تاریخ بغداد در کتاب «المنتظم» (ابن جوزی) ج ۱۲، ص ۲۳۳ نیز آمده است.

را از معصیت الهی باز دارد و اگر باز نداشت قرآن نخوانده‌ای».<sup>۱</sup>

سرانجام امام علیه السلام در آخرین جمله حکیمانه به آثار شوم دنیاپرستی اشاره کرده می‌فرماید: «آن کس که قلبش با محبت دنیا پیوند خورده سه چیز او را رها نخواهد کرد: اندوه دائم، حرصی که هرگز او را ترک نمی‌کند و آرزویی که هیچ‌گاه به آن نخواهد رسید»؛ (وَمَنْ لَهَجَ قَلْبُهُ بِحُبِّ الدُّنْيَا التَّاطَ قَلْبُهُ مِنْهَا بِثَلَاثٍ هُمْ لَا يُعْبَهُ وَحِرْصٍ لَا يَتْرُكُهُ وَأَمَلٍ لَا يُدْرِكُهُ).

«لَهَج» از ماده «لَهَج» (بر وزن کرج) به معنای وابستگی و شیفتگی به چیزی است. «التَّاطَ» از ماده «التَّيَاط» به معنای چسبیدن است.

در این کلام حکیمانه امام علیه السلام رابطه حب دنیا را با سه ثمره شوم بیان فرموده است:

نخست این که دنیاپرستی همواره با غم و اندوه مستمر همراه است و چنان نیست که یک روز این غم و اندوه باشد و روز دیگر نباشد. (توجه داشته باشید که «غَب» به معنای یک روز در میان است و (لا یَغِب) به معنای همواره و مستمر می‌باشد.

دلیل آن روشن است: انسان دنیاپرست برای به چنگ آوردن دنیا و همچنین برای حفظ آن به کوشش فراوان و گذشتن از موانع زیادی احتیاج دارد که عبور از همه آنها بسیار مشکل است. به همین دلیل غم و اندوهی، پیوسته وجود او را احاطه می‌کند. آیا فلان بدهکار به موقع بدهی خود را می‌پردازد؟ آیا قادر به ادای فلان دین به موقع هست؟ آیا فلان تجارت سود می‌کند یا با شکست مواجه می‌شود و آیا مزارع و باغات من با خشکسالی و آفت روبه‌رو نمی‌شوند؟ و آیا فلان شریک به من خیانت نخواهد کرد؟ و امثال اینها که همچون کابوسی دائماً روح او را می‌فشارد.

۱. شرح نهج البلاغة ابن ابی‌الحدید، ج ۱۰، ص ۲۳ (مطابق نقل میزان الحکمة، ج ۵۲۰۱).

دومین اثر شوم دنیاپرستی حرص است. حرص به معنای زیاده‌طلبی بی دلیل و سیر نشدن از مال و جاه دنیا است. حرص به معنای این‌که:

هفت اقلیم ار بگیرد پادشاه      همچنان در بند اقلیمی دگر  
بدیهی است چنین حرصی آرامش را از انسان می‌گیرد و شب و روز او را به خود مشغول می‌کند.

بالاخره سومین پدیده شوم آن آرزوهای طول و دراز است که امام (علیه السلام) با جمله «لَا يُدْرِكُهُ» (آن را به دست نمی‌آورد) به آن اشاره فرموده است؛ آرزوهایی که گاهی چند برابر عمر آدمی برای رسیدن به آن نیز کفایت نمی‌کند، آرزوهای نامعقولی که به چنگ آوردن آن هزارگونه بدبختی و ذلت و گرفتاری دارد و آرامش انسان را بر هم می‌زند.

خوشا به حال قناعت پیشگان که نه آن اندوه بی‌پایان را دارند و نه آن حرص خطرناک شرربار و نه آرزوهای طولانی کشنده.

در حدیثی که از فاطمه دختر امام حسین از پدرش (علیه السلام) از جدش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل شده آمده است: «الرَّغْبَةُ فِي الدُّنْيَا تَكْثُرُ الْهَمَّ وَالْحُزْنَ وَالزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا يُرِيحُ الْقَلْبَ وَالْبَدْنَ؛ دنیاپرستی غم و اندوه انسان را زیاد می‌کند و زهد و قناعت در دنیا هم قلب را آرامش می‌بخشد و هم بدن را».<sup>۱</sup>

در حدیث پرمعنای دیگری نیز از آن حضرت در این زمینه می‌خوانیم: «أَنَا زَعِيمٌ ثَلَاثٍ لِمَنْ أَكَبَّ عَلَى الدُّنْيَا: بِفَقْرٍ لَا غِنَاءَ لَهُ وَبِشُغْلٍ لَا فَرَاغَ لَهُ وَبِهِمْ وَحُزْنٍ لَا انْقِطَاعَ لَهُ؛ من ضامنم کسی که خود را بر دنیا بیفکند سه چیز را دریافت خواهد داشت: فقری که هرگز بی‌نیازی در آن نخواهد بود و گرفتاری که هرگز فراغتی ندارد و غم و اندوهی که هیچ‌گاه قطع نمی‌شود».<sup>۲</sup>

۱. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۹۱، ح ۶۵.

۲. همان، ص ۸۱.

## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ

كَفَى بِالْقَنَاعَةِ مُلْكًا، وَبِحُسْنِ الْخُلُقِ نَعِيمًا، وَسُئِلَ عَلَيْهِ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً﴾، فَقَالَ: هِيَ الْقَنَاعَةُ.

امام علیؑ فرمود:

مُلک قناعت برای انسان کافی است و حسن خلق به عنوان نعمت و از امام علیؑ از

تفسیر آیه ﴿فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً﴾ سؤال کردند

فرمود: «منظور قناعت است».<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب الله در مصادر می‌گوید: جمله اول در غررالحکم با اضافه‌ای نقل شده که در نهج البلاغه نیست (و نشان می‌دهد از منبع دیگری دریافت داشته؛ ولی در غررالحکم موجود در نزد ما فقط جمله «کفی بالقناعة ملکا» ذکر شده است). سپس اضافه می‌کند که جمله دوم که تفسیر حیات طیب به قناعت است در بسیاری از کتب و تفاسیر از آن حضرت و از غیر آن حضرت نقل شده است. آن‌گاه اشاره به تفسیر علی بن ابراهیم، فخر رازی، کشاف و امالی شیخ طوسی و ادب الدین و الدنیای ماوردی و برهان سید بحرانی می‌کند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۸۴).



## شرح و تفسیر

### حیات طیبه

امام علیه السلام در این کلام نورانی به اهمیت قناعت و حُسن خلق اشاره می‌کند، می‌فرماید: «مُلک قناعت برای انسان کافی است و حُسن خلق به عنوان نعمت»؛ (كَفَى بِالْقَنَاعَةِ مُلْكًا، وَبِحُسْنِ الْخُلُقِ نَعِيمًا).

سپس مرحوم سید رضی می‌افزاید: «از امام علیه السلام از تفسیر آیه ﴿فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً﴾ سؤال کردند فرمود: «منظور از حیات طیبه قناعت است»؛ (وَسُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً فَقَالَ هِيَ الْقَنَاعَةُ).

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به دو نکته مهم به زبان کنایه اشاره کرده است: نخست مُلک قناعت را برای انسان کافی می‌داند، زیرا کسی که به حد اقل زندگی قانع شود نه نیازی به خلق روزگار دارد و نه محتاج به حاجت بردن نزد این و آن، آرامشی بر وجود او حکمفرماست و لذتی را که او از زندگی توأم با قناعت خود می‌برد هیچ سلطانی از مملکت وسیع و گسترده خود نخواهد برد و به گفته شاعر: مُلک آزادگی و گنج قناعت گنجی است

که به شمشیر میسر نشود سلطان را

تعبیر به «مُلک» (مملکت و کشور) اشاره به اهمیت فوق العاده قناعت است که گویی زندگی قانعانه معادل حکمرانی بر کشوری پهناور است.

همین معنا در ذیل گفتار حکیمانه ۵۷ به تعبیر دیگری گذشت، آنجا که فرمود:

«الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ؛ قَنَاعَتٌ مَالِيٌّ اسْتِ كِه پايان نمی پذیرد» در خطبه قاصعه<sup>۱</sup> و موارد دیگر نیز کلامی از امام (علیه السلام) در فضیلت قناعت ذکر شده است.

در حدیث پرمعنایی از امام صادق (علیه السلام) در کتاب کافی آمده است: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَصَّ الْأَنْبِيَاءَ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَمَنْ كَانَتْ فِيهِ فَلْيُحْمَدِ اللَّهَ عَلَى ذَلِكَ وَمَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ فَلْيَتَضَرَّعْ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَلْيَسْأَلْهُ إِيَّاهَا؛ خدای متعال پیامبر خود را به فضایل اخلاقی اختصاص داده است. کسی که آن فضایل را داشته باشد خدا را به سبب آن شکر گوید و کسی که نداشته باشد از پیشگاه خداوند متعال آن را تقاضا کند».

راوی می گوید: از امام (علیه السلام) پرسیدم آن فضایل اخلاقی چیست؟ امام (علیه السلام) فرمود: «الْوَرَعُ وَالْقَنَاعَةُ وَالصَّبْرُ وَالشُّكْرُ وَالْحِلْمُ وَالْحَيَاءُ وَالسَّخَاءُ وَالشَّجَاعَةُ وَالْغَيْرَةُ وَالْبِرُّ وَصِدْقُ الْحَدِيثِ وَأَدَاءُ الْأَمَانَةِ؛ تقوا و قناعت و صبر و شکیبایی و شکر و بردباری و حیا و سخاوت و شجاعت و غیرت و نیکوکاری و راستگویی و ادای امانت. (که مجموعاً دوازده صفت برجسته می شود)».<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «مَنْ قَنَعَ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ فَهُوَ مِنْ أَغْنَى النَّاسِ؛ کسی که به آنچه خدا به او روزی داده قانع باشد از غنی ترین مردم است».<sup>۳</sup>

سعدی گویا از همین احادیث بهره گرفته که در گلستان خود از سائلی چنین نقل می کند که خطاب به گروهی از ثروتمندان چنین می گفت: ای خداوندان نعمت! اگر شما را انصاف بودی و ما را قناعت رسم سؤال از جهان برخواستی. ای قناعت توانگرم گردان که برای تو هیچ نعمت نیست گنج صبر اختیار لقمان است هر که را صبر نیست حکمت نیست

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۲. کافی، ج ۲، ص ۵۶، ح ۳.

۳. همان، ص ۱۲۹، ح ۹.

در تفسیر «قناعت» تعبیرات مختلفی در منابع لغت و تعبیرات بزرگان آمده که تضادی با هم ندارند:

بعضی قناعت را به معنای رضایت به آنچه خدا به انسان داده تفسیر کرده‌اند و برخی به راضی بودن به کمتر از نیازها و عده‌ای به رضایت به حداقل زندگی و گاه گفته‌اند قناعت آن است که انسان در برابر آنچه خدا به او داده است خشنود باشد و بیش از آن را طلب نکند و این همان حقیقتی است که بسیاری از بارهای زندگی را از دوش انسان بر می‌دارد.

این سخن را به یک حدیث قدسی که مرحوم علامه مجلسی در جلد ۷۵ بحارالانوار آورده است پایان می‌دهیم: خداوند به داود و حی فرستاد ای داود! من پنج چیز را در پنج چیز قرار دادم و مردم آن را در پنج چیز دیگر جست‌وجو می‌کنند و به آن نمی‌رسند. من علم را در گرسنگی (کم خوردن) و تلاش و کوشش قرار دادم و مردم آن را در شکمبارگی و راحتی می‌طلبند و به آن نمی‌رسند. من عزت را در طاعت قرار دادم و آنها آن را در خدمت سلاطین جست‌وجو می‌کنند و نمی‌یابند. غنا و بی‌نیازی را در قناعت قرار دادم و آنها آن را در فزونی مال می‌طلبند و نمی‌یابند. رضایم را در مخالفت با نفس قرار دادم و آنها آن را در رضایت نفس جست‌وجو می‌کنند و نمی‌یابند و راحتی و آسودگی را در بهشت قرار دادم و آنها آن را در دنیا می‌طلبند و به آن نمی‌رسند.<sup>۱</sup>

دومین نکته‌ای را که در اینجا امام علیه السلام به آن اشاره فرموده همان حسن خلق است که آن را نعمتی مهم و با عظمت شمرده و به راستی حسن خلق هم نعمتی است در دنیا، چرا که قلوب مردم را به انسان متوجه می‌سازد و همه به عنوان انسانی با فضیلت به او می‌نگرند و هم مایه نجات وی در آخرت است، زیرا در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «أَكْثَرُ مَا تَلِجُ بِهِ أُمَّتِي الْجَنَّةَ تَقْوَى اللَّهِ وَحُسْنُ

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۴۵۳، ح ۲۱.

الْخُلُقُ؛ بیشترین چیزی که امت من به وسیله آن وارد بهشت می شوند پرهیزگاری و حسن خلق است».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «مَا يُوَضَّعُ فِي مِيزَانِ امْرِئٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَفْضَلُ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ؛ در ترازوی اعمال هیچ کس در قیامت چیزی بهتر از حسن خلق گذارده نمی شود».<sup>۲</sup>

اما جمله اخیر امام (علیه السلام) اشاره به آیه شریفه ۹۷ سوره «نحل» است که می فرماید: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً»؛ هر کس کار شایسته ای انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن است، به طور مسلم او را حیات پاکیزه ای می بخشیم».

در تفسیر «حَيَاةً طَيِّبَةً» مفسران تعبیرات مختلفی دارند: بعضی آن را به قناعت آن گونه که امام (علیه السلام) در اینجا تفسیر فرموده، تفسیر کرده اند و برخی به عبادت توأم با روزی حلال و یا توفیق به اطاعت فرمان خدا و روشن است که این امور با هم منافاتی ندارد و حیات طیبه همه آنها مخصوصاً قناعت را شامل می شود، زیرا قناعت، انسان را بی نیاز از مردم و آزاد از پیچ و خم های زندگی ثروتمندان می سازد و فرد می تواند آسوده خاطر و سربلند زندگی کند.

\*\*\*

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۰۰، ح ۶.

۲. همان، ص ۹۹، ح ۲.

# وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

شَارِكُوا الَّذِي قَدْ أَقْبَلَ عَلَيْهِ الرِّزْقُ، فَإِنَّهُ أَخْلَقَ لِلْغِنَى،  
وَأَجْدَرُ بِإِقْبَالِ الْحَظِّ عَلَيْهِ.

امام علی (ع) فرمود:

با کسی که روزی به او روی آورده شریک شوید که برای بی نیاز شدن مؤثرتر  
و جهت روی آوردن بهره‌مندی مناسب‌تر است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر می‌گوید: این کلام نورانی در غررالحکم و در ربیع الابرار (زمخشری) با تفاوت‌هایی آمده است که نشان می‌دهد آنها آن را از منابع دیگر گرفته‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۸۴).



## شرح و تفسیر

### با چنین کسی شریک شوید

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به یکی از طرق تحصیل غنا اشاره کرده می‌فرماید: «با کسی که روزی به او روی آورده شریک شوید که برای بی‌نیاز شدن مؤثرتر و جهت روی آوردن بهره‌مندی مناسب‌تر است»؛ (شَارِكُوا الَّذِي قَدْ أَقْبَلَ عَلَيْهِ الرِّزْقُ، فَإِنَّهُ أَخْلَقَ لِلْغِنَى، وَأَجْدَرُ بِإِقْبَالِ الْحَظِّ عَلَيْهِ).

بعضی از مفسران، این کلام حکیمانه را بر حقیقت داشتن بخت و اقبال حمل کرده و گفته‌اند: چیز مرموزی به نام بخت و اقبال وجود دارد که در بعضی هست و در برخی نیست. آنها که دارای بخت خوب و شانس و طالع‌اند به هر کجا روی آورند با موفقیت روبرو می‌شوند، درها به رویشان گشوده و گره‌ها باز می‌شود و مشکلات حل می‌گردد و موانع برطرف می‌شود. گویی زندگی را نوعی بخت‌آزمایی پنداشته‌اند که عده‌ای بدون هیچ دلیل منطقی پیروزی‌های مهمی پیدا می‌کنند و عده‌ای باز بدون هیچ دلیلی محروم می‌شوند. همان‌گونه که در بعضی از شروح نهج‌البلاغه آمده که بعضی گفته‌اند: بخت به منزلهٔ مردی نابینا و گنگ و کر است که در برابر او مقداری جواهرات و سنگ‌ریزه باشد و او با هر دو دستش بی‌حساب آنها را به سوی حاضران پرت کند، گروهی بی‌دلیل جواهرات را به چنگ می‌آورند و گروه دیگری سنگ‌ریزه‌ها را. در حالی که این سخن صحیح به نظر نمی‌رسد.

درست است گاهی پاره‌ای از تصادف‌ها سبب پیشرفت بعضی از اشخاص نالایق و عقب‌ماندگی برخی از افراد لایق می‌شود؛ ولی اینها را باید استثنایی دانست. اساس پیشرفت بر تلاش و کار و مدیریت و نظم و تدبیر است. ممکن است بعضی عوامل موفقیت و پیروزی اشخاص بر ما روشن نباشد ولی به یقین آنها که موفقیت بیشتری در امور اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و نظامی و مانند آن را پیدا می‌کنند دارای امتیازاتی هستند که دیگران ندارند؛ خواه این امتیازات برای ما روشن شده باشد یا نه و این که امام (علیه السلام) می‌فرماید: با کسانی که روزی به سوی آنها روی آورده شریک شوید، ممکن است اشاره به همین عوامل موفقیت و بهره‌گرفتن از مدیریت و لیاقت‌های آنها باشد و به این ترتیب مسئله اقبال و شانس از جنبه خرافاتی بیرون می‌آید و به صورت مستدل و منطقی خودنمایی خواهد کرد.

مرحوم کمره‌ای در ادامه بحث منهاج البراءة در ذیل این کلام حکیمانه، این گفتار امام (علیه السلام) را اشاره به استفاده کردن از یک اصل اقتصادی مهم می‌داند که ممالک پیشرفته از آن بهره می‌برند، وی می‌گوید: آنها اساس کار اقتصادی خود را بر تأسیس شرکت‌ها و تعاون در فعالیت‌های اقتصادی گذارده‌اند.

سپس می‌افزاید: یک دست به یقین کوتاه است و هر انسانی آمادگی برای بخشی از فعالیت‌های ثمربخش دارد؛ اما هنگامی که گروهی دست به دست هم بدهند و استعدادها و تخصص‌های خود را بسیج کنند، عوامل تأثیرگذار بیشتر می‌شود و سود بیشتر خواهند برد.<sup>۱</sup>

البته آنچه مرحوم کمره‌ای گفته صحیح است؛ ولی کلام امام (علیه السلام) ناظر به اصل شرکت نیست، بلکه امام (علیه السلام) می‌فرماید: با آنهایی که در زندگی اقتصادی خود موفقیت بیشتری پیدا کرده‌اند شرکت کنید و از عوامل موفقیت آنها بهره‌مند شوید.

۱. منهاج البراءة، ج ۲۱، ص ۲۹۹.

از آنچه گفته شد پاسخ بعضی از سخنان مرحوم «مغنیه» که در شرح نهج البلاغه اش آورده روشن می شود و نیازی به ذکر آن نیست.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «لَا تُخَالِطُوا وَلَا تُعَامِلُوا إِلَّا مَنْ نَشَأَ فِي الْخَيْرِ؛ دوستی و معامله نکنید مگر با کسانی که در خیر و نیکی پرورش یافته اند».<sup>۱</sup>

\* \* \*



# وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي قَوْلِهِ تَعَالَى:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» الْعَدْلُ: الْإِنْصَافُ، وَالْإِحْسَانُ: التَّفَضُّلُ.

امام علی (علیه السلام) در تفسیر آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» فرمود:

عدالت همان رعایت انصاف (و پرداختن حق مردم) و احسان به معنای نیکی  
بیشتر (از حد انصاف) است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکیمانه به صورت روایاتی در کتب جمعی از بزرگان که قبل از سید رضی می‌زیسته‌اند آمده؛ از جمله در کتاب عیون الاخبار ابن قتیبه (متوفای ۲۷۶) که به صورت سؤال و جوابی ذکر شده و در معانی الاخبار صدوق (متوفای ۳۸۱) به صورت مشروح‌تری آمده است و همچنین در تفسیر عیاشی (متوفای ۳۲۰) ذکر شده و کسانی که بعد از مرحوم سید رضی آن را نقل کرده‌اند فراوانند (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۸۴).



## شرح و تفسیر

### تفاوت میان عدالت و احسان

امام باقر (ع) در این گفتار پربارش به تفسیر آیه ۹۰ سوره «نحل»: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾ اشاره کرده می‌فرماید: «عدالت همان رعایت انصاف (و پرداختن حق مردم) و احسان به معنای نیکی بیشتر (از حد انصاف) است»؛ (فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾ الْعَدْلُ الْإِنْصَافُ، وَالْإِحْسَانُ التَّفَضُّلُ).

خداوند در این آیه شریفه به سه چیز امر و از سه چیز نهی کرده است، می‌فرماید: «خداوند به عدل و احسان و کمک به خویشاوندان فرمان و از فحشا و منکر و ستم نهی می‌کند» و در پایان آیه می‌افزاید: «خداوند به شما اندرز می‌دهد تا متذکر شوید»؛ ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾.<sup>۱</sup>

این آیه دربرگیرنده یکی از جامع‌ترین برنامه‌های اجتماعی بشر است که هر گاه جامه عمل به خود بپوشد، امنیت و آرامش بر او حکمفرما می‌شود. در این که میان عدل و احسان چه تفاوتی است مفسران احتمالات فراوانی ذکر کرده بعضی گفته‌اند: عدل ادای واجبات و احسان انجام مستحبات است برخی دیگر عدل را توحید و احسان را ادای واجبات می‌دانند و عده‌ای عدالت را به معنای هماهنگی

ظاهر و باطن و احسان را به معنای برتری باطن نسبت به ظاهر دانسته‌اند. این تفسیر نیز از سوی گروهی عنوان شده که عدالت مربوط به جنبه‌های عملی و احسان مربوط به جنبه‌های گفتاری است.

ولی از همه این تفسیرها بهتر همان است که در کلام امام (علیه السلام) آمده که عدل را به معنای انصاف تفسیر فرموده، زیرا رعایت انصاف آن است که حق کسی را به او پردازند (و به نظر می‌رسد که این واژه از ماده «نصف» گرفته شده زیرا هرگاه انسان در حقوق مشترک آن را تنصیف کند رعایت عدالت را به طور کامل کرده است). سپس این واژه به معنای هرگونه عدالت آمده است.

«احسان» همان‌گونه که از مفهوم آن استفاده می‌شود، نیکی کردن به دیگران است و این نیکی همان تفضل است که امام (علیه السلام) در کلام بالا فرموده است. بدون شک برقرار شدن نظم جامعه انسانی بدون عدل و انصاف و احسان و تفضل امکان‌پذیر نیست، زیرا ترک عدالت و انصاف سبب خشم کسانی می‌شود که حقوقشان پایمال شده و طبعاً برمی‌خیزند و نظم جامعه را به هم می‌ریزند و ای بسا منجر به خون‌ریزی‌های وسیعی گردد.

در مورد «احسان» بسیار می‌شود که تنها با استفاده از اصل عدالت و انصاف مشکلات جامعه حل نمی‌گردد؛ مثلاً سیل عظیمی آمده و خانه‌های فراوانی را ویران کرده و یا زلزله شدیدی رخ داده و منجر به ویرانی‌های وسیعی شده است در اینجا نمی‌توان تنها با استفاده از حقوق واجب و حتی مالیات‌های معمولی مشکلات را حل کرد. اینجاست که اصل احسان و تفضل باید به میدان آید و نیکوکاران دامن همت به کمر بزنند، ویرانی‌ها را آباد و ضایعات را جبران و مشکلات ناشی از حوادث را حل کنند.

گاه در یک خانواده نیز مشکلاتی به وجود می‌آید مثلاً شوهر در حادثه‌ای از دنیا می‌رود و اطفال صغیر او باقی می‌مانند. اینجاست که باید افراد فامیل صرف

نظر از اصل عدالت به سراغ احسان و تفضل بروند و ایتم را تحت حمایت خود قرار دهند و مشکلات آن خانواده را حل کنند؛ خواه یک نفر اقدام به این کار کند یا همه فامیل دست به دست هم دهند.

در معانی الاخبار که این حدیث را قبل از سید رضی نقل کرده می‌خوانیم: امیرمؤمنان بر اصحاب وارد شد در حالی که آنها درباره مروت بحث می‌کردند فرمود: چرا در این باره به سراغ قرآن نمی‌روید: عرض کردند: کجای قرآن درباره مروت بحث کرده؟ فرمود: این آیه شریفه که می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾ عدل همان انصاف است و احسان همان تفضل.<sup>۱</sup>

در حدیثی که مرحوم طبرسی آن را در مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث نقل کرده می‌خوانیم: «عثمان بن مظعون» که از صحابه معروف پیامبر اسلام ﷺ است می‌گوید: من در آغاز اسلام را به‌طور ظاهری پذیرفته بودم نه با قلب و جان و این وضع ادامه داشت تا آنکه روزی خدمت آن حضرت بودم دیدم در فکر فرو رفته ناگهان چشم خود را به طرف آسمان دوخت گویا پیامی را دریافت می‌دارد. وقتی که به حال عادی برگشت از ماجرا پرسیدم فرمود: هنگامی که با تو سخن می‌گفتم ناگهان جبرئیل را مشاهده کردم که این آیه را برای من آورد: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ...﴾ عثمان می‌گوید چنان محتوای آیه در قلب من اثر گذاشت که اسلام همان لحظه در جان و روح من جای گرفت.

\*\*\*

۱. معانی الاخبار، ص ۲۵۷.



# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ

مَنْ يُعْطِ بِالْيَدِ الْقَصِيرَةِ يُعْطِ بِالْيَدِ الطَّوِيلَةِ.

امام علی (ع) فرمود:

کسی که با دست کوتاه ببخشد با دست بلند به او بخشیده می‌شود.<sup>۱</sup>

مرحوم سید رضی می‌گوید: «معنای این کلام این است که آنچه انسان از اموال خود در راه خیر و نیکی انفاق می‌کند هرچند کم باشد خداوند جزا و پاداش او را بسیار می‌دهد و منظور از دو دست (دست کوتاه و بلند) در اینجا دو نعمت است که امام علی (ع) میان نعمت پروردگار و نعمت انسان را با کوتاهی و بلندی فرق گذاشته است؛ نعمت و بخشش از سوی بنده را کوتاه و آنچه را از ناحیه خداوند است بلند شمرده است و این بدان جهت است که نعمت خدا همواره چندین

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته خطیب الله در مصادر نهج البلاغه، این کلام نورانی را زمخشری در ربیع الابرار و آمدی در غررالحکم آورده و سید رضی در کتاب مجازات النبویه نیز آن را به مناسبتی ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۸۵).

اضافه بر این ابن عساکر در تاریخ دمشق، این کلام حکیمانه را در ضمن داستان مفصلی نقل کرده و به یقین منبعی جز نهج البلاغه داشته است. (تاریخ دمشق، ج ۵۰، ص ۱۷۳).

برابر نعمت مخلوق است، زیرا نعمت‌های الهی اصل و اساس تمام نعمت‌هاست؛ تمام نعمت‌ها به او باز می‌گردد و از سوی او سرچشمه گرفته می‌شود (حتی نعمتی که انسان آن را به دیگری می‌بخشد آن هم از سوی خداست و با توفیق الهی بذل و بخشش می‌شود)؛ «(قَالَ الرَّضِيُّ وَمَعْنَى ذَلِكَ أَنَّ مَا يُنْفِقُهُ الْمَرْءُ مِنْ مَالِهِ فِي سَبِيلِ الْخَيْرِ وَالْبِرِّ وَإِنْ كَانَ يَسِيرًا فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَجْعَلُ الْجَزَاءَ عَلَيْهِ عَظِيماً كَثِيراً وَالْيَدَانِ هَاهُنَا عِبَارَةٌ عَنِ النِّعْمَتَيْنِ فَفَرَّقَ (عليه السلام) بَيْنَ نِعْمَةِ الْعَبْدِ وَنِعْمَةِ الرَّبِّ تَعَالَى ذِكْرُهُ بِالْقَصِيرَةِ وَالطَّوِيلَةِ فَجَعَلَ تِلْكَ قَصِيرَةً وَهَذِهِ طَوِيلَةً لِأَنَّ نِعَمَ اللَّهِ أَبَداً تَضَعُفُ عَلَى نِعَمِ الْمَخْلُوقِ أَضْعَافاً كَثِيرَةً إِذْ كَانَتْ نِعَمُ اللَّهِ أَصْلُ النِّعَمِ كُلُّهَا فَكُلُّ نِعْمَةٍ إِلَيْهَا تَرْجِعُ وَمِنْهَا تَنْزِعُ).

## شرح و تفسیر

### فزونى پاداش‌های الهی

امام علیه السلام در این گفتار نورانی اشاره به تفاوت پاداش الهی نسبت به اعمال بندگان کرده می‌فرماید: «کسی که با دست کوتاه ببخشد با دست بلند به او بخشیده می‌شود»؛ (مَنْ يُعْطِ بِالْيَدِ الْقَصِيرَةِ يُعْطِ بِالْيَدِ الطَّوِيلَةِ).

اشاره به این که عطای بندگان هر قدر زیاد باشد در مقابل عطای الهی و پاداش‌های بسیار عظیمش کم و کوچک است. قرآن مجید می‌فرماید: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا»؛ هر کس کار نیکی را به جا آورد، ده برابر آن پاداش دارد.<sup>۱</sup>

در جای دیگر می‌فرماید: «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»؛ کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، همانند بذری هستند که هفت خوشه برویاند؛ که در هر خوشه، یکصد دانه باشد و خدا آن را برای هر کس بخواهد (و شایسته باشد)، دو یا چند برابر می‌کند؛ و لطف خدا گسترده، و او (به همه چیز) داناست.<sup>۲</sup>

در این آیه ملاحظه می‌کنیم که پاداش الهی هفتصد برابر و گاهی دو یا چند

۱. انعام، آیه ۱۶۰.

۲. بقره، آیه ۲۶۱.

برابر این مقدار است که قابل مقایسه با کار نیک بندگان نیست. سرانجام در آیه دیگری خدای متعال به بندگان عطای «غیر مجذوذ» (بخشش همیشگی و جاویدان) را نوید می‌دهد.<sup>۱</sup>

البته جای تعجب نیست؛ عظمت خداوند و وسعت رحمت او و جود و بخشش چنین اقتضایی را دارد و همه اینها جزو برنامه‌ای تشویقی برای ایجاد انگیزه‌های قوی‌تر در بندگان برای انجام کارهای خیر است.

تعبیر به «یَدَ طَوِيلَه» (دست بلند) و «یَدَ قَصِيرَه» (دست کوتاه) کنایه از نعمت‌های بزرگ و کوچک است، زیرا انسان معمولاً چیزی را که می‌بخشد با دست خود می‌بخشد. در حدیثی که مسلم در کتاب صحیح خود نقل کرده است می‌خوانیم که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به همسرانش فرمود: «أَشْرَعُكُنَّ لِحَاقِأَبِي أَطُولُكُنَّ يَدًا؛ از میان شما کسی زودتر به من ملحق می‌شود که دستش از همه بلندتر باشد»<sup>۲</sup> همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) معنای این سخن را نفهمیدند و گمان کردند اشاره به همین عضو مخصوص است و گاه طول دست خود را با هم مقایسه می‌کردند تا این‌که «زینب بنت جحش» (همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله)) از دنیا رفت و نخستین کسی از همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود که به آن حضرت ملحق شد و او زنی بود که بسیار در راه خدا صدقه می‌داد و کارهای خیر فراوانی می‌کرد حتی و سائلی با دست خود می‌ساخت و می‌فروخت و بهای آن را در راه خدا انفاق می‌کرد اینجا بود که آنها مراد پیامبر (صلی الله علیه و آله) را فهمیدند.

علامه شوشتري (رحمته الله) بعد از نقل این سخن در شرح نهج البلاغه خود از عایشه چنین نقل می‌کند که زینب (بنت جحش) به مقامی رسید که هیچ کس به آن نرسید؛ پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او بشارت داد که به زودی به وی ملحق می‌شود و همسرش

۱. هود، آیه ۱۰۸.

۲. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۴۴.

در بهشت خواهد بود.<sup>۱</sup>

مرحوم «مغنیة» تفسیر دیگری برای این گفتار گرانبهای مولا کرده و «ید قصیره» را اشاره به جهاد در راه خدا و شهادت و امثال آن می‌داند در حالی که این تفسیر مناسبتی با تعبیر «ید» ندارد به خصوص این که تعبیر به «ید» در مورد بخشش در راه خدا در روایات دیگر نیز آمده است. اضافه بر این چنین تفسیری سبب می‌شود که «ید طویلة» و «ید قصیره» با یکدیگر هماهنگ نباشند در حالی که در تفسیری که در بالا آمد و مرحوم سید رضی نیز بعداً ذکر می‌کند این دو ید با یکدیگر هماهنگ‌اند و هر دو به معنای بخشش نعمت‌اند.

مرحوم سید رضی در اینجا بر خلاف روش معمولی خود، شرح نسبتاً مفصلی برای این سخن آورده، می‌گوید: «معنای این کلام این است که آنچه انسان از اموال خود در راه خیر و نیکی انفاق می‌کند هر چند کم باشد خدا پاداش او را بسیار می‌دهد و منظور از دو دست (دست کوتاه و بلند) در اینجا دو نعمت است که امام علیه السلام میان نعمت پروردگار و نعمت انسان را با کوتاهی و بلندی فرق گذاشته است؛ نعمت و بخشش از سوی بنده را کوتاه و آنچه را از ناحیه خداوند است بلند شمرده است و این بدان جهت است که نعمت خدا همواره چندین برابر نعمت مخلوق است، زیرا نعمت‌های الهی اصل و اساس تمام نعمت‌هاست؛ تمام نعمت‌ها به او باز می‌گردد و از سوی او سرچشمه گرفته می‌شود (حتی نعمتی که انسان آن را به دیگری می‌بخشد آن هم از سوی خداست و با توفیق الهی بذل و بخشش می‌شود)»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ وَمَعْنَى ذَلِكَ أَنَّ مَا يُنْفِقُهُ الْمَرْءُ مِنْ مَالِهِ فِي سَبِيلِ الْخَيْرِ وَالْبِرِّ وَإِنْ كَانَ يَسِيرًا فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَجْعَلُ الْجَزَاءَ عَلَيْهِ عَظِيمًا كَثِيرًا وَالْيَدَانِ هَاهُنَا عِبَارَةٌ عَنِ التَّعَمُّتَيْنِ فَفَرَّقَ عليه السلام بَيْنَ نِعْمَةِ الْعَبْدِ وَنِعْمَةِ الرَّبِّ تَعَالَى ذَكَرَهُ بِالْقَصِيرَةِ وَالطَّوِيلَةِ فَجَعَلَ تِلْكَ قَصِيرَةً وَهَذِهِ طَوِيلَةً لِأَنَّ نِعَمَ اللَّهِ

۱. شرح نهج البلاغة علامة شوشتری، ج ۱۳، ص ۲۵۳.

أَبَدًا تَضَعُ عَلَى نِعَمِ الْمَخْلُوقِ أَضْعَافًا كَثِيرَةً إِذْ كَانَتْ نِعَمِ اللَّهِ أَضْلُ النِّعَمِ كُلُّهَا فَكُلُّ نِعْمَةٍ إِلَيْهَا تَرْجِعُ وَمِنْهَا تَنْزِعُ).

### نکته:

#### اهمیت صدقه و کمک به نیازمندان در اسلام

در آیات و روایات اسلامی تأکید فراوانی بر انفاق در راه خدا و کمک به نیازمندان شده که در کمتر چیزی این گونه تأکید وارد شده است.

اهمیت این مسئله به اندازه‌ای است که در قرآن مجید هنگامی که به پرهیزگاران نوید بهشت برین را با وسعتی که به اندازه آسمانها و زمین است می‌دهد اولین صفت آنها را انفاق در هر حال می‌شمارد، می‌فرماید: «وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ \* الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»؛ و شتاب کنید برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان و بهشتی که وسعت آن، آسمانها و زمین است و برای پرهیزگاران آماده شده است \* (همان) کسانی که در توانگری و تنگدستی، انفاق می‌کنند؛ و خشم خود را فرو می‌برند؛ و از (خطای) مردم درمی‌گذرند و خدا نیکوکاران را دوست دارد.<sup>۱</sup>

در جای دیگر به کسانی که آشکارا و پنهان در راه خدا انفاق می‌کنند وعده می‌دهد که هیچ ترس و اندوهی (در قیامت) در برابر عذاب‌های الهی نخواهند داشت: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»؛ آنها که اموال خود را، شب یا روز، پنهان یا آشکار، انفاق می‌کنند، مزدشان نزد پروردگارشان (محفوظ) است؛ نه ترسی بر آنهاست و نه اندوهگین می‌شوند.<sup>۲</sup>

۱. آل عمران، آیه ۱۳۳ و ۱۳۴.

۲. بقره، آیه ۲۷۴.

مرحوم کلینی در کتاب کافی در آغاز جلد چهارم، چندین باب با روایات بسیار ذکر می‌کند درباره اهمیت صدقه و این که تأثیر عمیقی در دفع بلا دارد و موجب افزایش و برکت اموال می‌شود از جمله در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «الْبِرُّ وَالصَّدَقَةُ يَنْفِيَانِ الْفَقْرَ وَيَزِيدَانِ فِي الْعُمْرِ وَيَدْفَعَانِ تِسْعِينَ مِيتَةً السَّوَاءِ؛ نیکی و صدقه فقر را از انسان دور می‌کند و سبب طول عمر می‌شود و نود (و در بعضی از نسخه‌های سبعین به معنای هفتاد) نوع مرید را دور می‌سازد».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است که فرمود: «وَلَا نَأْغُولَ أَهْلَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَشْبَعُ جَوْعَتَهُمْ وَأَكْسُو عَوْرَتَهُمْ وَأَكْفُ وَجُوهُهُمْ عَنِ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَحُجَّ حَجَّةً وَحَجَّةً حَتَّى أَنْتَهِيَ إِلَى عَشْرٍ وَعَشْرٍ وَعَشْرٍ وَمِثْلَهَا وَمِثْلَهَا حَتَّى أَنْتَهِيَ إِلَى سَبْعِينَ؛ اگر خانواده‌ای از مسلمانان را که فقیرند تکفل کنم، گرسنگی آنها را برطرف سازم، برهنگان آنها را بپوشانم و آنها را از این که دست نیاز به سوی مردم دراز کنند باز دارم برای من محبوب‌تر از آن است که یک حج و یک حج و یک حج، و همچنان امام علیه السلام ادامه داد تا ده حج و ده حج و ده حج تا به هفتاد حج رسید به جا آورم».<sup>۲</sup>

احادیث در این زمینه بسیار است. با حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام این سخن را پایان می‌دهیم، فرمود، «بَكِّرُوا فِي الصَّدَقَةِ وَارْغَبُوا فِيهَا فَمَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَتَصَدَّقُ بِصَدَقَةٍ يُرِيدُ بِهَا مَا عِنْدَ اللَّهِ لِيُدْفَعَ اللَّهُ بِهَا عَنْهُ شَرٌّ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ إِلَّا وَقَاهُ اللَّهُ شَرَّ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ؛ صبحگاهان صدقه دهید و به آن علاقه‌مند باشید. هیچ مؤمنی نیست که برای خدا به نیازمند صدقه دهد تا شر بلاهایی که از آسمان به زمین نازل می‌شود در آن روز از او باز دارد مگر این که خداوند چنین خواهد کرد و این شرور را از او دفع می‌کند».<sup>۳</sup>

۱. کافی، ج ۴، ص ۲.

۲. همان، ص ۲.

۳. همان، ص ۵.



# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ السَّائِمِ

لِابْنِهِ الْحَسَنِ عليه السلام:

لَا تَدْعُونَ إِلَى مُبَارَزَةٍ، وَإِنْ دُعِيتَ إِلَيْهَا فَاجِبٌ،  
فَإِنَّ الدَّاعِيَ إِلَيْهَا بَاغٍ، وَالْبَاغِيَ مَضْرُوعٌ.

امام عليه السلام به فرزندش امام حسن عليه السلام فرمود:

هرگز کسی را به مبارزه دعوت مکن (و آغازگر جنگ مباش) ولی اگر کسی تو را به  
مبارزه فراخواند اجابت کن (و سستی در جهاد با دشمن مکن) زیرا دعوت کننده به  
مبارزه ستمکار و ستمکار در هر حال مغلوب است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته خطیب در مصادر نهج البلاغه همین معنا را جمعی از کسانی که قبل یا بعد از مرحوم سید رضی  
می زیسته اند و بعضاً با تفاوت هایی نقل کرده اند از جمله ابن قتیبه در عیون الاخبار و میرد در کامل وابن عبد  
ربه عقد الفرید آورده اند و راغب نیز آن را در محاضرات و «اسامة بن منقذ» در لباب الالباب نقل نموده اند.  
(مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۸۶).

اضافه می کنیم ابن حجر در کتاب فتح الباری این حدیث را با تفاوت هایی از امیرمؤمنان آورده که به یقین از  
نهج البلاغه نگرفته است. (فتح الباری، ج ۶، ص ۱۰۹).



## شرح و تفسیر

### آغازگر جنگ نباش!

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اندرز مهمی به فرزندش می‌دهد و می‌فرماید: «هرگز کسی را به مبارزه دعوت مکن (و آغازگر جنگ نباش) ولی اگر کسی تو را به مبارزه فراخواند اجابت کن (و سستی در جهاد با دشمن مکن) زیرا دعوت کننده به مبارزه ستمکار و ستمکار در هر حال مغلوب است»؛ (لَا تَدْعُوَنَّ إِلَىٰ مُبَارَزَةٍ، وَإِنْ دُعِيتَ إِلَيْهَا فَأَجِبْ، فَإِنَّ الدَّاعِيَ إِلَيْهَا بَاغٍ، وَالْبَاغِيَ مَصْرُوعٌ). «مبارزه» به معنای جنگ تن به تن است و «باغی» به معنای ستمگر و «مصروع» به معنای شکست خورده بر زمین افتاده است.

شاید بعضی از شارحان چنین پنداشته‌اند که این سخن اشاره به جنگ‌های تن به تن در بیرون از دایره جهاد است در حالی که هرگز چنین نیست. هرگاه کسی ما را در غیر میدان جهاد به مبارزه طلبد نه تنها پذیرش دعوت او مطلوب نیست بلکه حرام است، زیرا القای نفس در تهلکه است تنها جایی که می‌توان دعوت به مبارزه را پذیرفت میدان جهاد است، زیرا در بسیاری از میدان‌های جهاد در آغاز، جنگ‌های تن به تن انجام می‌شد؛ کسی از لشکر دشمن بیرون می‌آمد و مبارز می‌طلبید، دیگری در برابر او قرار می‌گرفت و سرانجام یکی از آن دو بر خاک می‌افتاد. مسلمانان دستور داشتند آغازگر مبارزه در میدان‌های جنگ نباشند؛ ولی در صورتی که کسی از لشکر دشمن در وسط میدان قرار گرفت و مبارز طلبید،

سکوت در برابر او جایز نیست، زیرا چنین سکوتی مساوی با شکست به شمار می‌آید و می‌دانیم امیرمؤمنان (علیه السلام) کرارا در میدان‌های جنگ با دشمنان اسلام به مبارزه طلبیده شد و امام (علیه السلام) در برابر حریف خود قرار گرفت و او را از پای در آورد که بارزترین نمونه آن میدان جنگ خندق و قرار گرفتن در مقابل «عمرو بن عبدود» است، زیرا او بارها در وسط میدان مبارز طلبید و هیچ کس جرأت نکرد در مقابل او ظاهر شود و امیرمؤمنان (علیه السلام) بارها از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) تقاضا کرد که اجازه دهد در برابر او قرار گیرد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای این‌که دیگران را آزمایش کند رخصت نمی‌داد؛ ولی آخرین بار اجازه داد و آن حضرت در برابر عمرو قرار گرفت و با مبارزه‌ای قهرمانانه او را بر خاک افکند و حدیث معروف «لَضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ؛ ضربه‌ای که علی (علیه السلام) در روز خندق (بر پیکر عمرو بن عبدود) وارد کرد از عبادت جن و انس بالاتر است»<sup>۱</sup> را بیان فرمود.

### نکته:

#### جنگ‌های تن به تن در تاریخ

آنچه در حدیث پربار بالا آمد اشاره به جنگ‌های تن به تنی بود که در میدان‌های جهاد واقع می‌شد و در واقع ضرورتی اجتناب‌ناپذیر بود و گاه این جنگ‌های تن به تن از جنگ‌های مغلوبه که همه لشکریان دو طرف به پیکار می‌پرداختند جلوگیری می‌کرد، همان‌گونه که در نبرد عظیم خندق صورت گرفت که با کشته شدن عمرو بن عبدود در جنگ تن به تن با امیرمؤمنان علی (علیه السلام) روحیه دشمن شکست خورد و با عوامل دیگری از قبیل طوفان دست به دست هم داد و لشکر عظیم قریش از میدان عقب‌نشینی کردند.

ولی در تاریخ اروپا جنگ‌های تن به تن به صورت بسیار زشتی انجام

۱. اقبال الأعمال سید بن طاووس، ص ۴۶۷.

می‌گرفت به این معنا که دو نفر که با هم خصومت داشتند یکدیگر را به مبارزه فرا می‌خواندند و با استفاده از سلاح‌های مرگبار به هم حمله می‌کردند و تا یکی کشته می‌شد مبارزه آنها تمام می‌گشت که در کتب مختلف آنها شرح آن آمده است.

آنچه را در ذیل می‌خوانید عصاره‌ای است که از سه دائرة المعارف معروف غربی گرفته شده است:

مبارزه تن به تن یا همان دوئل واژه‌ای است که از زبان لاتین گرفته شده است به این شکل که دو تن که با یکدیگر خصومت داشتند با استفاده از شمشیر و یا اسلحه‌ای مرگبار به مبارزه بر می‌خواستند. این عمل در ابتدا در قرون وسطی و در اروپای شرقی مرسوم بود و حتی گفته شده است که به دوران قبل از مسیح باز می‌گردد. بعد از مدتی این عمل از سوی دادگاه جنبه قانونی یافت و به عنوان وسیله‌ای برای رفع خصومت معرفی شد و در مواردی دادگاه حکم به انجام دوئل می‌کرد.

در زمان چارلز نهم در فرانسه انجام این عمل تا جایی شدت یافت که او در سال ۱۵۶۶ مجازات اعدام را برای کسانی که دست به این عمل می‌زدند مقرر کرد. با این وجود در تواریخ نوشته شده است که بعداً در زمان لوئی چهارم در فرانسه در عرض هجده سال بیش از چهار هزار نفر در این نبرد تن به تن کشته شدند و یا در زمان لوئی سیزدهم تعداد کشتگان در عرض بیست سال به هشت هزار نفر بالغ شد. دامنه این نوع نبرد تا جایی گسترش یافته بود که به محض کوچک‌ترین توهین و یا صرف احتمال وجود توهین، فردی که مورد اهانت قرار گرفته بود زمان و مکان دوئل را تعیین می‌کرد و انجام این عمل نوعی دفاع از آبرو و حفظ شرافت تلقی می‌شد و حتی گفته شده که همه افراد به انجام دادن این کار مجاز بودند و فقط زنان، افراد زیر بیست سال و یا بالاتر از شصت سال و یا

کسانی که بیماری داشتند از این عمومیت مستثنا بودند.

با این وجود همواره در جواز این عمل بحث بود و آن را مخالف قوانین می‌دانستند و سرانجام در اوائل قرن بیستم ممنوعیت جهانی آن اعلام شد و یکی از عوامل ممنوعیت آن را افول طبقه اشراف دانسته‌اند، زیرا دوئل غالباً در میان آنها و به اصطلاح برای حمایت از آبرو و شرافت خانوادگی انجام می‌گرفت.

نوع دیگری از دوئل نیز وجود داشت که محدود به خصومت‌های شخصی نبود و در جنگ‌ها و نبردها به شکل مبارزه تن به تن نمودار می‌شد و حتی در کتاب تاریخ اثراتی از آن در سده هفتم پیش از میلاد به چشم می‌خورد و نبردهای شوالیه‌ها و یا به مبارزه طلبیدن‌های مرسوم در نبردهای اسلامی از این قبیل است. امروزه این نوع نبرد در میادین جنگ منسوخ شده و سلاح‌های کشتار جمعی جایگزین آن گردیده است.



## وَقَالَ عَلَيْكِ السَّكْرُ

خِيَارُ خِصَالِ النِّسَاءِ شِرَارُ خِصَالِ الرِّجَالِ: الزَّهْوُ، وَالْجُبْنُ، وَالْبُخْلُ؛ فَإِذَا كَانَتِ الْمَرْأَةُ مَزْهُوَّةً لَمْ تُمْكِنْ مِنْ نَفْسِهَا، وَإِذَا كَانَتْ بِخِيلَةٍ حَفِظَتْ مَالَهَا وَمَالَ بَعْلِهَا، وَإِذَا كَانَتْ جَبَانَةً فَرَقَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يَعْرِضُ لَهَا.

امام علی (ع) فرمود:

خصلت‌های نیک زنان، خصلت‌های بد مردان است (این خصلت‌ها عبارتند از: تکبر و ترس و بخل (زیرا) هنگامی که زن متکبر باشد بیگانه را به خود راه نمی‌دهد و اگر بخیل باشد مال خود و همسرش را حفظ می‌کند و اگر ترسو باشد از هر چیزی که ممکن است به آبرو و عفت او صدمه بزند می‌ترسد (و از آن فاصله می‌گیرد).<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام حکمت‌آمیز را جمعی از علمایی که پیش از سید رضی و پس از او می‌زیسته‌اند در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند از جمله ابوطالب مکی در قوت القلوب و زمخشری در ربیع الابرار و آمدی در غررالحکم و فتال نیشابوری در روضه الواعظین آن را با تفاوت‌هایی آورده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۸۶).



## شرح و تفسیر

### تفاوت صفات مردان و زنان

امام علی (ع) در این کلام پربار به نکاتی از تفاوت فضایل اخلاقی در زن و مرد اشاره کرده می‌فرماید: «خصلت‌های نیک زنان، خصلت‌های بد مردان است (این خصلت‌ها عبارتند از: تکبر و ترس و بخل (زیرا) هنگامی که زن متکبر باشد بیگانه را به خود راه نمی‌دهد و اگر بخیل باشد مال خود و همسرش را حفظ می‌کند و اگر ترسو باشد از هر چیزی که ممکن است به آبرو و عفت او صدمه بزند می‌ترسد (و از آن فاصله می‌گیرد)»؛ (خِيَارُ خِصَالِ النِّسَاءِ شِرَارُ خِصَالِ الرِّجَالِ: الزَّهْوُ، وَالْجُبْنُ، وَالْبُخْلُ؛ فَإِذَا كَانَتِ الْمَرْأَةُ مَزْهُوَّةً<sup>۱</sup> لَمْ تُمَكِّنْ مِنْ نَفْسِهَا، وَإِذَا كَانَتْ بِخِيلَةً حَفِظَتْ مَالَهَا وَمَالَ بَعْلِهَا، وَإِذَا كَانَتْ جَبَانَةً فَرَقَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يَغْرِضُ لَهَا).

«خیار» به معنای بهترین‌ها و «شرار» به معنای بدترین‌هاست. «زَهْو» به معنای تکبر و «فَرَقَتْ» از ریشه «فَرَقَ» بر وزن «ورق» به معنای ترس است. آنچه امام علی (ع) در این کلام نورانی فرموده اموری برای حفظ عفت زن و دور نگه داشتن او از تعرض مردان آلوده و کثیف و حفظ جایگاه او در خانواده است. روشن است اگر زن در برابر مردان بیگانه تواضع و فروتنی کند ممکن است در او طمع ورزند، همچنین اگر به اصطلاح نترس باشد و به جاهای خطرناک و یا

۱. در نسخه علامه مجلسی از نهج البلاغه «ذات زَهْو» آمده است. (بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۳۸، ح ۴۲).

بیابان‌های دوردست و خالی از سکنه برود و یا در شب‌های تاریک تنهایی بیرون برود و یا دعوت افراد مشکوک را برای سوار شدن به اتومبیل و مجالس مختلف آنها بپذیرد، ممکن است در معرض خطرات ناموسی قرار گیرد. این جاست که ترس برای او فضیلت خواهد شد و پاسدار و نگاهبان عفت اوست.

همچنین اگر زن نسبت به هزینه کردن اموال شوهر بخیل باشد می‌تواند حافظ و نگاهبان ثروت او گردد؛ اما به عکس اگر دست بذل و بخشش او گشاده گردد ممکن است اموال شوهر و حتی اموال خودش را در مدت کوتاهی بر باد دهد و همین امر سبب اختلاف او با همسرش گردد و منجر به حوادثی شود که بسیار ناخوشایند است.

این صفات به ظاهر مذموم جبران ضعف‌هایی را می‌کند که در بسیاری از زنان هست؛ جاذبه جنسی در برابر نامحرمان نقطه ضعفی برای او محسوب می‌شود که تکبر آن را جبران می‌کند و ضعف جسمانی در برابر مهاجمان بیگانه نقطه ضعفی است که ترس جبران کننده آن است و موقعیت آسیب‌پذیر او در امانت‌داری خانه چیزی است که بخل آن را جبران می‌کند.

بدیهی است آنچه را امام (علیه السلام) در این کلام نورانی بیان فرموده به صورت مطلق و فراگیر نیست، به بیان دیگر منظور امام (علیه السلام) این نیست که در همه جا متکبر، یا ترسو و یا بخیل باشد، بلکه منظور مواردی است که در صورت نداشتن این صفات به عفت یا امانت او لطمه می‌زند و گرنه زنان نباید به بستگان، محرمان و دوستان زن خود تکبر ورزند یا از همه چیز حتی سایه خود بترسند یا در بخشش از اموال خود بخل به خرج دهند. در حالات فاطمه زهرا (علیه السلام) می‌خوانیم که او در پایان جنگ احد به میدان آمد و پیشانی و دهان پدر بزرگوارش را از خون شست و یا در شب زفاف پیراهن عروسی خود را به سائل بخشید و همچنین دختر شجاعش زینب کبری در کوفه و شام خطبه‌هایی خواند که

پشت دشمنان را به لرزه درآورد و پایه‌های کاخ آنها را متزلزل ساخت. نیز روشن است که آنچه امام علیه السلام فرموده شامل تمام صفات فضیلت نمی‌شود؛ بسیاری از صفات برجسته است که در زن و مرد هر دو یکسان است؛ مانند تقوا و پرهیزگاری و عبادات و اطاعات و امر به معروف و نهی از منکر، عشق و علاقه به علم، محبت به زبردستان و امثال آنها.

این نکته نیز قابل توجه است که ممکن است این صفات در زن وجود نداشته باشد که باید به صورتی که در بالا آمد برای خود فراهم سازد و در پناه آنها عفت خویش را حفظ کند و از شر مردان هوس‌باز در امان بماند و نیز حافظ اموال خود و همسرش باشد.

مرحوم کمره‌ای مطابق معمول این کلام نورانی را به نظم ترجمه کرده است:

|                              |                            |
|------------------------------|----------------------------|
| آنچه در زن بود خجسته خصال    | بر شمر بدترین صفات رجال    |
| زنِ با کبر «خودنگه‌دار» است  | نمدهد بر مراد غیر مجال     |
| چون که باشد بخیل حفظ کند     | مال خود را و شوی در هر حال |
| گر بترسد، به خانه پا بند است | چون هراسد ز سوی استقبال    |

\*\*\*



وَقِيلَ لَهُ صِفْ لَنَا الْعَاقِلَ

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

هُوَ الَّذِي يَضَعُ الشَّيْءَ مَوَاضِعَهُ، فَقِيلَ: فَصِفْ لَنَا الْجَاهِلَ فَقَالَ: قَدْ فَعَلْتُ.

از امام عليه السلام سؤال شد: عاقل را برای ما توصیف کن.

امام عليه السلام فرمود:

عاقل کسی است که هر چیز را در جای خود قرار می‌دهد. گفته شد: جاهل را

توصیف بفرما. فرمود: توصیف کردم.<sup>۱</sup>

مرحوم سید رضی می‌گوید: «منظور امام عليه السلام این است که جاهل کسی است که هر چیزی را در جای خود قرار نمی‌دهد، بنابراین ترک وصف جاهل خود صفت

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب عليه السلام در مصادر تنها مدرک دیگری که برای این کلام حکیمانه نقل کرده غررالحکم است که با تفاوتی آن را ذکر کرده و نشان می‌دهد منبع دیگری داشته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۸۶).  
اضافه بر این، کلام مزبور در کتاب جواهر المطالب نوشته ابن دمشقی (متوفای ۸۷۱) با تفاوت روشنی آمده است و ذیل آن چنین است: «قِيلَ: فَمَنْ الْجَاهِلُ؟ قَالَ: الَّذِي لَا يَضَعُ الشَّيْءَ مَوَاضِعَهُ». (جواهر المطالب، ص ۱۶۵).

او محسوب می شود، زیرا بر خلاف وصف عاقل است؛ (قال الرضیٰ یغنی أنَّ الجاهلَ هو الَّذی لا یضعُ الشَّیْءَ مواضعَهُ فَكانَ تَرَكُ صِفَتِهِ صَفَةً لَهُ إِذْ كانَ بِخَلافِ وَصْفِ العاقلِ).

## شرح و تفسیر

### عاقل کیست؟

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به وصف عاقل می‌پردازد به این صورت که خدمتش عرض شد: عاقل را برای ما توصیف کن. فرمود: عاقل کسی است که هر چیز را در جای خود قرار می‌دهد. گفته شد: جاهل را توصیف بفرما. فرمود: توصیف کردم؛ (وَقِيلَ لَهُ صِفْ لَنَا الْعَاقِلَ فَقَالَ علیه السلام: هُوَ الَّذِي يَضَعُ الشَّيْءَ مَوَاضِعَهُ فَقِيلَ: فَصِفْ لَنَا الْجَاهِلَ، فَقَالَ: قَدْ فَعَلْتُ).

مرحوم سید رضی در ذیل این کلام می‌گوید: «منظور امام علیه السلام این است که جاهل کسی است که هرچیزی را در جای خود قرار نمی‌دهد، بنابراین ترک وصف جاهل خود صفت او محسوب می‌شود، زیرا بر خلاف وصف عاقل است؛» (قَالَ الرَّضِيُّ يَغْنِي أَنَّ الْجَاهِلَ هُوَ الَّذِي لَا يَضَعُ الشَّيْءَ مَوَاضِعَهُ فَكَانَ تَرْكُ صِفَتِهِ صِفَةً لَهُ إِذْ كَانَ بِخِلَافِ وَصْفِ الْعَاقِلِ).

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه در عبارتی کوتاه و پرمعنا در واقع تمام اوصاف عاقل و جاهل را خلاصه کرده است؛ عاقل کسی است که درباره هرچیز می‌اندیشد و محل مناسب آن را بررسی می‌کند و سپس آن را در محل مناسب قرار می‌دهد؛ مثلاً اگر رئیس اداره یا رئیس حکومت است شایستگی‌های افراد را در نظر می‌گیرد و هر کدام را در محل لایق خود قرار می‌دهد یا اگر می‌خواهد مثلاً سخنرانی کند، مطالب را چنان تنظیم می‌کند که مقدمه در جایگاه خود، شرح

مطالب در جای خود و نتیجه گیری پایانی سخن نیز در جای خود باشد. اگر عبادتی انجام می دهد، اجزا و شرایط و واجبات و مستحبات آن را هر کدام در جای خود به جا می آورد. اگر طبیب است و می خواهد بیماری را درمان کند مراحل مختلف درمان را دقیقاً در نظر می گیرد و هر دارو و درمانی را در جای خود قرار می دهد و اگر می خواهد اموال زکات و بیت المال را تقسیم کند نیاز افراد و گروه ها را در نظر می گیرد و به هر کدام به اندازه نیازش می پردازد. حتی اگر می خواهد مجازات کند، مجازات نیز درجات و مراحل دارد. او هر مرحله را در جایگاه خود قرار می دهد تا نتیجه مطلوب عائد شود.

آری عاقل می اندیشد و اندازه گیری می کند و تدبیر می نماید و نظم هر کار را رعایت می کند. تعبیر به «رُشد» در قرآن مجید در مورد دادن اموال یتیمان به آنان نیز می تواند اشاره ای به همین معنا باشد؛ یعنی یتیم به مرحله ای برسد که بتواند در مسائل مالی هرچیز را در جایگاه مناسب انجام دهد.

به عکس جاهل، که هیچ یک از این امور را رعایت نمی کند؛ در جایی که باید نرمش انجام دهد شدت عمل به کار می گیرد و به عکس در جای شدت عمل نرمش، افراد را در جایگاه خود قرار نمی دهد، حقوق را متناسب تقسیم نمی کند، واجبات و مستحبات شرع را به طور صحیح در جایگاه اصلی قرار نمی دهد و همین امر باعث شکست او در همه زمینه هاست.

روایات دیگری در زمینه توصیف عقل یا عاقل از معصومان (علیهم السلام) نقل شده که با آنچه در این کلام نورانی آمده هماهنگ است؛ از جمله در حدیثی از امام امیرمؤمنان (علیه السلام) می خوانیم: «الْعَقْلُ أَنَّكَ تَقْتَصِدُ فَلَا تَسْرِفَ وَتَعِدُ فَلَا تُخْلِفُ وَإِذَا غَضِبْتَ حَلِمْتَ؛ عقل آن است که میانه روی را انتخاب کنی و اسراف ننمایی و هرگاه وعده می دهی تخلف ننمایی و به هنگام غضب، حلم کنی».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری در همان کتاب از آن حضرت می‌خوانیم: «النُّفُوسُ طَلَقَةٌ لَكِنْ أَيْدِي الْعُقُولِ تَمْسِكُ أَعْنَئَهَا عَنِ النَّحُوسِ؛ نفوس آدمیان آزاد است؛ ولی دست‌های عقل زمام آن را گرفته و از چموشی و سرکشی باز می‌دارد».<sup>۱</sup>

نیز در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «إِنَّمَا الْعَقْلُ التَّجَنُّبُ مِنَ الْإِثْمِ وَالنَّظَرُ فِي الْعَوَاقِبِ وَالْأَخْذُ بِالْحَرَمِ؛ عقل تنها پرهیز از گناه و نگاه کردن در عواقب امور و رعایت احتیاط در کارهاست».<sup>۲</sup>

جالب این که امام علی (ع) در کلام حکیمانه ۴۳۷ عدالت را نیز به چیزی شبیه آنچه در بالا درباره عقل فرمود وصف کرده است، می‌فرماید: «الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا؛ عدل هر چیزی را در جایگاه خود قرار می‌دهد». و به یقین هر عاقلی عادل است و هر عادل باید عاقل باشد.

در عهدنامه مالک اشتر نیز آمده است که امام علی (ع) به او دستور می‌دهد «فَضَعْ كُلَّ أَمْرٍ مَوْضِعَهُ وَأَوْقِعْ كُلَّ أَمْرٍ مَوْقِعَهُ؛ هر چیز را در جایگاه خود قرار ده و هر امری را در محل مناسب آن».<sup>۳</sup> و این هم امر به عدالت است و هم رعایت عقل و تدبیر.

ابن ابی‌الحدید در اینجا ضرب‌المثلی نقل می‌کند که به پندار خودش شبیه کلام امام علی (ع) است در این جهت که از بیان مطلبی، مطلب دیگری فهمیده می‌شود ولی ضرب‌المثل گفته شده بسیار نامناسب نسبت به گفتار حکیمانه امام علی (ع) است.<sup>۴</sup>

\*\*\*

۱. غررالحکم، ح ۲۰۴۸.

۲. همان، ح ۳۸۸۷.

۳. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۴. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۹، ص ۶۷.



# وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَاللَّهِ لَدُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَهْوَنُ فِي عَيْنِي مِنْ عِرَاقٍ خَنْزِيرٍ فِي يَدٍ مَجْذُومٍ.

امام عليه السلام فرمود:

به خدا سوگند این دنیای شما در نظر من از استخوان خنزیری که در دست  
شخص جذامی باشد پست تر است!<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مطابق نقل کتاب مصادر، صدوق این گفتار حکیمانه را با اضافات روشنی در امالی در ضمن خطبه‌ای نقل کرده است و در غررالحکم با کمی تفاوت آمده است و همچنین در کتاب غرر الخصائص الواضحة (تألیف محمد بن ابراهیم الوطواط)، بنابراین این کلام نورانی قبل از رضی و بعد از او از امام امیرمؤمنان عليه السلام نقل شده و تفاوت در الفاظ، ضرری به وحدت معنا نمی‌زند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۸۷).



## شرح و تفسیر

### پستی دنیا در نظر امام علی (ع)

امام علی (ع) در این کلام حکیمانه شدت تنفر خود را از زرق و برق دنیا بیان کرده می‌فرماید: «به خدا سوگند این دنیای شما در نظر من از استخوان خنزیری که در دست شخص جذامی باشد پست‌تر است»؛ (وَاللَّهِ لَدُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَهْوَنُ فِي عَيْنِي مِنْ عِرَاقٍ خِنْزِيرٍ فِي يَدٍ مَجْدُومٍ).

«عِرَاق» با کسره و ضمه عین، جمع «عَرَق» (بر وزن فرق) به معنای استخوانی است که گوشت آن را کنده باشند.

امام علی (ع) با این تشبیه که بیان فرموده رساترین تعبیر را در مورد تنفرش از زرق و برق دنیا ذکر کرده است. استخوان بی‌گوشت ارزشی ندارد به ویژه اگر استخوان حیوان نجس العین مانند خنزیر باشد و مخصوصاً اگر در دست انسان بیمار مبتلا به جذام باشد که همه از وی فرار می‌کنند! سوگندی که در آغاز این سخن آمده و تعبیر به «دنیاکم» (دنیای شما) مطلب را روشن‌تر می‌سازد.

ابن ابی‌الحدید در شرح این کلام می‌گوید: به جانم سوگند که حضرت در این گفتارش صادق و همیشه صدق و راستی پیشه‌وی بود و کسی که در سیره و روش زندگی او در آن زمان که در مقام ولایت ظاهری بود و آن زمان که در کنار، قرار داشت بنگرد صحت این کلام را درمی‌یابد (چرا که او در هر دو حالت در نهایت بی‌اعتنایی به دنیا بود).<sup>۱</sup>

---

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۹، ص ۶۷.

امام (علیه السلام) در طول کلماتی که از نهج البلاغه از آن حضرت نقل شده بی‌اعتنایی خود را به مقامات دنیوی و مواهب آن با تعبیرات مختلفی بیان کرده که هر کدام از دیگری گویاتر و فصیح‌تر است.

در خطبه «شقشقیه» چنین بیان فرمود: «وَلَا تُفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَزْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطَةِ عَنَرٍ»<sup>۱</sup> (اگر برای احقاق حقوق مظلومان نبود مهار ناقه خلافت را بر پشتش می‌افکندم و رهایش می‌ساختم و در آن هنگام) در می‌یافتید که ارزش این دنیای شما در نظر من از آب بینی بزرگتر است.

در خطبه ۲۲۴ آمده است که می‌فرماید: «وَإِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِّ جَزَادَةٍ تَقْضُمُهَا؛ این دنیای (پرزرق و برق) شما در نظر من از برگ جویده‌ای که در دهان ملخی باشد خوارتر و بی‌ارزش‌تر است.

در مقدمه خطبه ۳۳ خواندیم که ابن عباس می‌گوید: در منطقه «ذی‌قار» خدمت امام (علیه السلام) رسیدم در حالی که پارگی کفش خود را می‌دوخت، حضرت رو به من کرد و گفت: قیمت این کفش چقدر است؟ من عرض کردم: قیمتی ندارد. فرمود: «وَاللَّهِ لَيْهِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقًّا أَوْ أُدْفَعَ بَاطِلًا؛ به خدا قسم این کفش بی‌ارزش در نظر من محبوب‌تر از فرمانروایی بر شماست مگر این که با این حکومت حق را به پا دارم یا باطلی را دفع کنم».<sup>۲</sup>

تعبیرات دیگری از این قبیل هست که همه حاکی از بی‌اعتنایی و عدم وابستگی آن امام بزرگوار به مواهب مادی دنیاست.

مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار حدیث بسیار مشروحی درباره فضایل امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل کرده که در پایان آن به حوادث ایام شهادت آن حضرت اشاره شده است؛ وی نقل می‌کند: «یک روز پیش از آنکه امام (علیه السلام) به شهادت

۱. نهج البلاغه، خطبه ۳ معروف به شقشقیه.

۲. همان، خطبه ۳۳.

برسد مردم به عیادت آن حضرت آمدند و این در حالتی بود که حقوق آنها را از بیت المال پرداخته بود و چیزی از دنیای آنها را برای خود انتخاب نکرده بود «وَلَمْ يَتَنَاوُلْ مِنْ بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ مَا يُسَاوِي عَقْلاً وَلَمْ يَأْكُلْ مِنْ مَالِ نَفْسِهِ إِلَّا قَدْرَ الْبُلْغَةِ؛ و در حالی بود که از بیت المال مسلمانان حتی به اندازه یک عقال (پایبند) شتر برای خود بر نداشته بود و از اموالی که خودش (با زحمت فراوان) فراهم می ساخت تنها به اندازه ضرورت استفاده می کرد». و همه حاضران گواهی دادند که دورترین مردم از آن حضرت همچون نزدیکترین مردم به آن حضرت بود (و هیچ گونه تفاوتی در میان نزدیکان و افراد دور یا بیگانه نمی گذاشت)<sup>۱</sup>. این نشان می دهد که اگر امیرمؤمنان سخنی درباره دنیا می گوید عملش نیز کاملاً با آن هماهنگ است.

\*\*\*



## وَقَالَ عَلَيْكُمْ السَّامِعُ

إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ، وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً  
فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ، وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ.

امام علی (علیه السلام) فرمود:

گروهی خدا را از روی رغبت و میل (به بهشت) پرستش کردند، این عبادت تاجران  
است و عده‌ای از روی ترس او را پرستیدند و این عبادت بردگان است و جمعی دیگر  
خدا را برای شکر نعمت‌ها (و این‌که شایسته عبادت است) پرستیدند.  
این عبادت آزادگان است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

صاحب کتاب مصادر نهج البلاغه می‌گوید: این کلام حکیمانه را جمعی از بزرگان، قبل و بعد از مرحوم سید  
رضی نقل کرده‌اند که از جمله مرحوم کلینی در کتاب کافی و ابن قاسم در روض الاخیار و آمدی در  
غرر الحکم هستند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۸۷).



## شرح و تفسیر

### عبادت آزادگان و احرار

امام علیه السلام در این کلام نورانی انگیزه‌های عبادت عابدان را با ذکر سلسله مراتب آنها بیان کرده، می‌فرماید: «گروهی خدا را از روی رغبت و میل (به بهشت) و پرستش کردند، این عبادت تاجران است و عده‌ای از روی ترس او را پرستیدند و این عبادت بردگان است و جمعی دیگر خدا را برای شکر نعمت‌ها (و این که شایسته عبادت است) پرستیدند. این عبادت آزادگان است»؛ (إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ التَّجَارِ، وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ، وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ).

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه انگیزه‌های عبادت را به صورت بسیار لطیف، زیبا و دقیق بیان فرموده و مردم را به سه گروه تقسیم می‌کند.

گروه اول کسانی هستند که شوق بهشت و عشق به حور و قصور و مواهب دیگر بهشتی آنها را به سوی عبادت پروردگار دعوت می‌کند، گرچه عبادت اینها بر خلاف آنچه بعضی از ناآگاهان پنداشته‌اند صحیح است؛ ولی به یقین در حد اعلا نیست، زیرا کارشان شبیه تاجرانی است که سرمایه‌ای را به بازار می‌برند تا چیز بهتر و بیشتر به دست آورند.

گروه دوم کسانی هستند که ترس از آتش دوزخ و عذاب‌های جانکاه آن، ایشان را وادار به اطاعت و عبادت پروردگار می‌کند. گرچه عبادت این گروه

- همان‌گونه که خواهد آمد - نیز صحیح است؛ ولی در حد اعلی نیست، زیرا کار آنها شبیه غلامانی است که از ترس تازیانه مولا انجام وظیفه می‌کنند. اما گروه سوم کسانی هستند که سطح فکر و معرفت و اخلاصشان برتر از این است که عشق به نعمت‌های بهشتی و وحشت از عذاب‌های دوزخی آنها را به عبادت پروردگار وادارد، بلکه محبت پروردگار و شکر نعمت‌های او و عشق به قرب حق آنها را به عبادت جذب می‌کند. این برترین انگیزه عبادت است و این عبادت آزادگان است؛ آزادگان از عشق به جنت و ترس از نار.

شبیه این معنا به صورت دیگری - طبق روایتی که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار آورده از آن حضرت نقل شده می‌فرماید: «مَا عَبْدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ لَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ؛ (خداوند!!) من تو را از ترس دوزخت پرستش نکردم و نه به جهت طمع در بهشت تو؛ ولی تو را شایسته عبادت دیدم و پرستیدم».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از آن حضرت این تقسیم‌های سه‌گانه به تعبیر دیگری نقل شده و در آخر آن آمده است: «لَكِنِّي أَعْبُدُهُ حُبًّا لَهُ عَزَّوَجَلَّ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْكِرَامِ وَهُوَ الْأَمْنُ لِقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ وَهُمْ مِنْ فَرْعٍ يَوْمِيذٍ آمِنُونَ؛ ولی من او را به جهت عشق به آن ذات پاک می‌پرستم و این عبادت بزرگواران است که سبب آرامش و امنیت در روز جزاست، زیرا خدای متعال می‌فرماید: آنها از وحشت آن روز در امانند».<sup>۲</sup>

## نکته:

### انگیزه‌های عبادت

شک نیست که عبادت نیاز به قصد قربت دارد؛ یعنی باید انگیزه‌های آن الهی

۱. بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۱۸۶.

۲. همان، ص ۱۹۷.

باشد و خلوص از هرگونه ریا و قصد غیر خدا نیز لازم است. فقها فرموده‌اند: اگر کسی وضو می‌گیرد به نیت اطاعت فرمان خدا و هم برای این که به وسیله آب خنک بدن او خنک شود، وضوی او خالی از اشکال نیست چرا که انگیزه مشترکی بین قصد قربت و قصد برودت آب داشته است. البته اگر قصد اصلی قربت است که در هر حال وضو برای نماز می‌گرفت؛ ولی قصدهای تبعی هم در کار باشد، ضرری نمی‌زند.

در اینجا سؤال پیش می‌آید که آیا به جا آوردن عبادات برای رسیدن به پاداش بهشت و نعمت‌های آن و حور و قصور جنت با قصد قربت سازگار است؟ همچنین انجام آن برای ترس از آتش دوزخ و عذاب‌های آن واقعاً خالصانه است؟

در زمینه آثار دنیوی و مواهب مادی، خواندن نماز باران برای رفع خشکسالی یا انجام دادن نماز شب برای وسعت روزی و امثال آن نیز قابل پرسش است که چگونه این گونه نیات با قصد قربت سازگار است.

پاسخ همه این پرسش‌ها یک چیز است و آن این که آنچه را انسان از خدا بخواهد عین قربت است و به تعبیر دیگر، پاداش‌های بهشتی و نجات از عذاب دوزخ یا پاداش‌های مادی دنیوی از قبیل داعی بر داعی یعنی انگیزه‌ای است برای قصد قربت، زیرا عبادت کننده می‌داند که اگر نیت قربت نداشته باشد این امور حاصل نمی‌شود.

به همین دلیل در سرتاسر قرآن مجید برای تشویق مؤمنان به اطاعت پروردگار و تقرب به او سخن از نعمت‌های بهشتی به میان آمده و برای نهی از مخالفت، سخن از عذاب‌های دوزخ. هرگاه این امور با قصد قربت مخالفت داشت، هرگز در قرآن مجید آن هم به صورت بسیار گسترده مطرح نمی‌شد. همچنین مسئله نماز باران و مانند آن در احادیث اسلامی وارد شده

و معصومان (علیهم السلام) به آن تشویق کرده‌اند. اگر با قصد قربت منافات داشت امکان نداشت تشویق کنند. نیز پاداش‌های مادی که برای برپاداشتن نماز شب یا خواندن سوره‌های مختلف قرآن یا دعا‌هایی برای خلاص زندانیان و شفای بیماران همه دلیل بر این است که آنچه از خدا خواسته شود، هرچند داعی بر آن رسیدن به مواهب مادی باشد منافات با قصد قربت ندارد.

البته شک نیست اگر انسان به مقامی از ایمان و اخلاص برسد که عبادت پروردگار را تنها برای ادای شکر و شایستگی حق برای عبادت به جای آورد و حتی عشق به نعمت‌های بهشتی و ترس از آتش دوزخ و رسیدن به مواهب دنیوی را رها سازد، عبادتی در حد بسیار اعلانجام داده است؛ ولی این بدان معنا نیست که اگر طمع در جنت و خوف از عذاب یا رسیدن به مواهب مادی دنیا انگیزه رفتن به در خانه خدا شود و همه را از او بخواهد با اخلاص نیت مخالفت داشته باشد، از این رو در آیات قرآن در کنار «جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»؛ باغ‌هایی از بهشت که نهرها از کنار درختانش عبور می‌کند» تعبیر به «وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ» (خشنودی و رضایت خداوند از همه برتر است) نیز آمده در آنجا که می‌فرماید: «وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِينَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»؛ خداوند به مردان و زنان باایمان، باغ‌های بهشتی وعده داده که نهرها از پای درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و (همچنین)، خانه‌ها و (قصرهای) پاکیزه در باغ‌های جاودان بهشتی (به آنها وعده داده)؛ و خشنودی خدا، (از همه اینها) برتر است؛ و این، همان رستگاری و پیروزی بزرگ است.<sup>۱</sup> چه خوب است که انسان افق فکر و معرفت خود را چنان بالا برد که از عبادات و مناجات‌های خود غیر او را نخواهد، همان‌گونه که در مناجات هشتم از

۱. توبه، آیه ۷۲.

مناجات‌های پانزده گانه امام سجاد علیه السلام وارد شده است که به پیشگاه خدا عرضه می‌دارد: «فَأَنْتَ لَا غَيْرُكَ مُرَادِي وَلَكَ لَا لِسَوَاكَ سَهْرِي وَسَهَادِي وَلِقَاؤُكَ قُرَّةُ عَيْنِي وَوَصْلُكَ مَنَى نَفْسِي وَإِلَيْكَ شَوْقِي وَفِي مَحَبَّتِكَ وَلَهْيِي وَإِلَى هَوَاكَ صَبَابَتِي وَرِضَاكَ بُغْيَتِي... وَقُرْبُكَ غَايَةُ سُؤْلِي؛ تو مراد منی و غیر تو مراد من نیست. شب‌زنده‌داری و بیداری‌ام فقط برای توست نه غیر تو. دیدارت نور چشم من و وصل تو آرزوی من و به سوی تو شوق و اشتیاق من است. در وادی محبت تو سرگشته و در هوای تو دل‌داده‌ام و خشنودیات مقصد و مقصود من... و قرب تو متتهای خواسته من است».

\*\*\*



# وَقَالَ عَلَيْكِ سِتْرُكُمْ

الْمَرْأَةُ شَرُّ كُلِّهَا، وَشَرُّ مَا فِيهَا أَنَّهُ لَا بُدَّ مِنْهَا!

امام علیه السلام فرمود:

تمامی وجود زن (زنان تربیت نیافته) شرّ است و بدترین چیزی که در اوست  
این که از وجودش چاره‌ای نیست.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها مدرکی جز نهج البلاغه که در کتاب مصادر برای این کلام حکیمانه آمده غررالحکم است که آن را با تفاوتی ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۸۸).  
اضافه بر این مرحوم طبرسی در مجمع البیان ذیل آیه ۱۴ سورة «آل عمران» این حدیث را با اضافه‌ای نقل کرده است. (مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۵۲).



## شرح و تفسیر

### زنان تربیت نیافته

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به مشکلات موجود در گروهی از زنان اشاره کرده، می‌فرماید: «تمامی وجود زن شرّ است و بدترین چیزی که در اوست این که از وجودش چاره‌ای نیست»؛ (الْمَرْأَةُ شَرُّ كُلِّهَا، وَشَرُّ مَا فِيهَا أَنَّهُ لَا بُدَّ مِنْهَا!). روشن است که منظور امام علیه السلام در این کلام تمام زنان نیستند زیرا زنان برجسته در اسلام فراوان بوده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله، امام و سایر ائمه علیهم السلام برای آنها احترام فراوان قائل بودند.

حدیث معروف رسول اکرم که می‌فرمود: «حُبِّبَ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا ثَلَاثُ: النِّسَاءُ وَالطَّيِّبُ وَجُعِلَتْ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ؛ سه چیز از دنیای شما محبوب من است: بوی خوش و زنان و نور چشمانم نماز است»<sup>۱</sup> شاهد گویای این مطلب است. افزون بر این قرآن مجید بسیاری از زنان را مدح کرده است؛ مثلاً می‌فرماید: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ هر کس کار شایسته‌ای انجام دهد خواه مرد باشد یا زن در حالی که مؤمن است به‌طور مسلم او را حیات پاکیزه‌ای می‌بخشیم؛ و پاداش آنها را مطابق بهترین اعمالی که انجام می‌دادند، خواهیم داد».<sup>۲</sup>

۱. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۱۴۱.

۲. نحل، آیه ۹۷.

در حدیث معروفی که در تفسیر نور الثقلین آمده می‌خوانیم: هنگامی که اسماء بنت عمیس با همسرش جعفر بن ابی طالب از حبشه آمد بر زنان پیغمبر وارد شد و از آنها سؤال کرد: آیا چیزی از قرآن درباره اهمیت زنان آمده است؟ آنها گفتند: نه. اسماء بی درنگ نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد، عرض کرد: ای رسول خدا! زنان در ناامیدی و خسارتند، فرمود: چرا؟ عرض کرد: زیرا درباره آنها خوبی‌هایی که درباره مردان گفته می‌شود ذکر نمی‌گردد! (برای رفع اشتباه او) این آیه نازل شد: «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا»؛ به یقین مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان با ایمان و زنان با ایمان، مردان مطیع (فرمان خدا) و زنان مطیع (فرمان خدا)، مردان راستگو و زنان راستگو، مردان صابر و شکیب و زنان صابر و شکیب، مردان با خشوع و زنان با خشوع، مردان انفاق کننده و زنان انفاق کننده، مردان روزه دار و زنان روزه دار، مردان پاکدامن و زنان پاکدامن و مردانی که بسیار به یاد خدا هستند و زنانی که (بسیار خدا را) یاد می‌کنند خداوند برای همه آنان آمرزش و پاداش عظیمی فراهم ساخته است».<sup>۱</sup>

نیز قرآن بعضی از زنان را به عنوان الگو و اسوه حتی برای مردان قرار داده است: «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَةً فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ لَهَا الْحُسْنُ الْأُولَى»؛ و خداوند برای مؤمنان به همسر فرعون مثل زده است در آن هنگام که گفت پروردگارا نزد خود برای من خانه‌ای در بهشت بساز و مرا از فرعون و کار

او نجات ده و مرا از گروه ستمگران رهایی بخش و همچنین به مریم دختر عمران که دامن خود را پاک نگه داشت، و ما از روح خود در آن دمیدیم او کلمات پروردگار خویش و کتاب‌هایش را تصدیق کرد و از مطیعان (فرمان خدا) بود.<sup>۱</sup>

آری این دو زن فداکار و با ایمان و با تقوا در نوع خود سرمشق و اسوه‌ای برای مردان و زنان جهان شدند.

هر چند قرآن مجید در کنار این دو زن سخن از دو زن دیگر ناصالح می‌گوید که الگو برای کافران بوده‌اند: همسر نوح و همسر لوط که در کنار دو پیغمبر می‌زیستند؛ اما از نورانیت وجود آنها بهره نگرفتند و گمراه و همصدا با کافران شدند.

در اخبار اسلامی روایاتی که دوست داشتن زنان را نشانه ایمان یا از اخلاق انبیا می‌شمرد فراوان است؛ در حدیثی از رسول خدا می‌خوانیم: «كُلَّمَا ازْدَادَ الْعَبْدُ إِيْمَانًا ازْدَادَ حُبًّا لِلنِّسَاءِ»؛ هر قدر بندگان خدا در ایمانشان افزوده شود محبت زنان در قلوب آنها فزونی می‌یابد.<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری از امام صادق (ع) آمده است: «مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ حُبُّ النِّسَاءِ؛ یکی از اخلاق برجسته پیامبران محبت زنان است».<sup>۳</sup>

خدماتی که اسلام به زنان کرده و آنان را از آن وضع جاهلیت که معامله انسان با آنها نمی‌شد، در آورده و شخصیت والای انسانی به آنها بخشیده بر همه روشن است.

در عین حال مذمت‌هایی نیز درباره زنان در نهج البلاغه و سایر روایات اسلامی می‌بینیم و اگر همه اینها را در کنار هم بگذاریم نتیجه این می‌شود که

۱. تحریم، آیه ۱۱ و ۱۲.

۲. بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۲۸.

۳. کافی، ج ۵، ص ۳۲۰.

گروهی از زنان مورد نکوهش‌اند و گروه دیگری مورد ستایش و از آنجا که از وجود زن برای گمراه کردن مردان در طول تاریخ استفاده ابزاری فراوانی شده در روایات اسلامی و نهج‌البلاغه به این موضوع هشدار داده شده است. این سخن در میان دانشمندان معروف است که در هر پرونده جنایی پای زنی در میان است. در حالی که استفاده ابزاری از مردان کمتر شده است.

این نکته نیز شایان توجه است که بعضی از عبارات نهج‌البلاغه که در نکوهش زنان است بعد از داستان جنگ جمل که سردمدار آن یکی از همسران پیامبر بود، وارد شده، جنگی که هفده هزار نفر از مسلمانان را به کشتن داد و شکاف عظیمی در صفوف مسلمانان ایجاد کرد.

دلیل روشن این مطلب خطبه ۸۰ نهج‌البلاغه است که در طلیعه آن آمده است «مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ (علیه السلام) بَعْدَ فَرَاغِهِ مِنْ حَرْبِ الْجَمَلِ، فِي ذِمِّ النِّسَاءِ بَيَانِ نَقْصِهِنَّ؛ این یکی از خطبه‌های امام (علیه السلام) است که پس از جنگ جمل در نکوهش زنان ایراد فرموده است». بنابراین هدف آن حضرت زنانی از آن قبیل بوده است. توضیحات بیشتری در این زمینه در ذیل همان خطبه آمده است.

\*\*\*

# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

مَنْ أَطَاعَ التَّوَانِي ضَيَّعَ الْحُقُوقَ، وَمَنْ أَطَاعَ الْوَأَشِي ضَيَّعَ الصَّدِيقَ.

امام علیؑ فرمود:

آن کس که از سستی اطاعت کند حقوق افراد را ضایع می‌سازد و کسی که از سخن چین پیروی کند دوستان خود را از دست خواهد داد.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر مدرک دیگری که برای این کلام حکیمانه نقل شده است غررالحکم است که با تفاوتی آن را ذکر نموده. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۸۸).



## شرح و تفسیر

### نه سستی و نه پیروی از سخن چین

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود به دو خصلت بد و آثار منفی آنها اشاره کرده می‌فرماید: «آن کس که از سستی اطاعت کند حقوق افراد را ضایع می‌سازد و کسی که از سخن چین پیروی کند دوستان خود را از دست خواهد داد»؛ (مَنْ أَطَاعَ التَّوَانِي ضَيَّعَ الْحُقُوقَ، وَمَنْ أَطَاعَ الْوَأَشِي ضَيَّعَ الصَّدِيقَ).

توانی از ماده «ونی» (بر وزن رمی) به معنای سستی کردن است.

منظور امام علیه السلام از اطاعت «توانی» آن است که انسان در کارهای خود تنبلی کند و اموری را که لازم است به موقع انجام گیرد انجام ندهد و تدبیر و مدیریت صحیح در کارهای خود نداشته باشد.

روشن است که سستی در انجام کارها در موقع مناسب سبب تراکم آنها می‌گردد و تراکم آنها سبب ضایع شدن بخشی از آن می‌شود. به یقین چنین کسی هم حق خالق را ضایع می‌کند و هم حق مخلوق را که ساده‌ترین نمونه آن کاهل بودن در نماز است؛ کسی که نماز را به تأخیر می‌اندازد بسیار می‌شود که آن را ضایع می‌کند. در مورد حقوق مخلوق نیز همین‌گونه است؛ مثلاً شخصی کارمند یا اجیر کسی شده که اموری را برای او انجام دهد. اگر تنبلی بر وجود او مستولی شود، به وقت سر کار نیاید، تا آخر وقت کار نکند و در اثنای وقت سستی به خرج دهد، حق کسانی را که او را استخدام کرده‌اند ضایع خواهد کرد. حتی افراد

سست و تنبل، حق حیواناتی را که در اختیار او هستند و از آنها بهره‌برداری می‌کند ضایع می‌سازد؛ به موقع به آنها استراحت نمی‌دهد، غذا و آب نمی‌رساند، مراقبت‌های لازم را انجام نمی‌دهد و در نتیجه حق آنها ضایع می‌شود.

منظور از «واشی» افراد سخن‌چین است که برای برهم زدن رابطهٔ دوستان، خواه به منظور حسادت باشد یا به دلیل دیگر، نقطه‌ضعف‌هایی را از این دوست به آن دوست منتقل می‌کنند و بالعکس و در نتیجه آن دو را به یکدیگر بدبین و از هم جدا می‌سازند.

ممکن است هر دو دوست نقطه‌ضعف‌هایی داشته باشند و آنچه سخن‌چین می‌گوید مطابق واقع باشد و یا این‌که دوستی دربارهٔ دوستش لغزشی پیدا کند و سخن نامناسبی در غیاب او بگوید؛ ولی نقل کردن این عیوب یا لغزش‌ها برای دوست دیگر که سبب سردی آنها می‌شود حرام و گناه است و اگر دروغ و تهمت باشد گناه مضاعفی خواهد بود.

قرآن مجید نیز پیامبر (صلی الله علیه و آله) را از گوش دادن به گفتار سخن‌چینان و عیب‌جویان نهی کرده خطاب به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: «وَلَا تَطْغُ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ \* هَمَّازٍ مَّشَّاءٍ بِنَمِيمٍ»؛ و از کسی که سوگند یاد می‌کند و پست است اطاعت مکن. کسی که عیب‌جو و سخن‌چین است.<sup>۱</sup>

رابطهٔ این دو جمله (مَنْ أَطَاعَ التَّوَّانِي ... وَمَنْ أَطَاعَ الْوَاشِي...) از این نظر است که هر دو مربوط به رعایت حقوق است و انجام هر دو سبب تضييع حقوق می‌گردد.

این دو موضوع در روایات دیگر معصومان (علیهم السلام) نیز بازتاب گسترده‌ای دارد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در یکی از دعاهایش از چند چیز به خدا پناه می‌برد: از غم و اندوه و ناتوانی و تنبلی، عرضه می‌دارد: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْهَمِّ وَالْحُزْنِ

وَالْعَجْزِ وَالْكَسَلِ».<sup>۱</sup>

در حدیثی از امام امیرمؤمنان که در غرالحکم آمده می‌خوانیم: «مَنْ أَطَاعَ التَّوَانِي أَحَاطَتْ بِهِ النَّدَامَةُ؛ کسی که از سستی پیروی کند پشیمانی از هر سو او را احاطه خواهد کرد».<sup>۲</sup>

در حدیثی از امام باقر علیه السلام آمده است: «إِيَّاكَ وَالتَّوَانِي فِيمَا لَا عُذْرَ لَكَ فِيهِ فَإِلَيْهِ يَلْجَأُ النَّادِمُونَ؛ از سستی کردن در آنجا که عذری نداری بپرهیز که پناه‌گاه پشیمان‌ها است».<sup>۳</sup>

در حدیث دیگری که در کتاب کافی از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده می‌خوانیم: «إِنَّ الْأَشْيَاءَ لَمَّا ازْدَوَجَتْ ازْدَوَجَ الْكَسَلُ وَالْعَجْزُ فَتَجَا بَيْنَهُمَا الْفَقْرُ؛ هنگامی که اشیاء با یکدیگر ازدواج کردند تنبلی و ناتوانی نیز به هم پیوستند و فرزند آنها فقر بود».<sup>۴</sup>

شاعر عرب نیز این مضمون لطیف را در شعر زیبای خود منعکس کرده است می‌گوید:

إِنَّ التَّوَانِي أَنْكَحَ الْعَجْزَ بِنْتَهُ      وَسَاقَ إِلَيْهَا حِينَ زَوَّجَهَا مَهْرًا  
فِرَاشًا وَطِيئًا ثُمَّ قَالَ لَهَا: اتَّكِي      قُصَارَهُمَا لَا بُدَّ أَنْ يَلِدَا الْفَقْرَا

سستی و تنبلی دخترش را به ازدواج «عجز» در آورد و هنگامی که اقدام به ازدواج او کرد، مهری برای او فرستاد.

(آن مهر عبارت از) بستری آماده بود و به دخترش گفت: بر آن تکیه کن و نتیجه کار آن دو این می‌شود که فرزندی به نام فقر به بار آورند.<sup>۵</sup>

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۳۵.

۲. غرالحکم، ج ۱۰۶۳۱.

۳. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۶۴.

۴. کافی، ج ۵، ص ۸۶، ح ۸.

۵. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۳، ص ۳۱۴.

در مورد سخن چینی نیز روایات فراوانی وارد شده و نسبت به آن هشدار شدیدی در این روایات دیده می شود. در حدیثی که در غررالحکم از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده می فرماید: «إِيَّاكَ وَالتَّمِيمَةَ فَإِنَّهَا تَزْرَعُ الضَّغِينَةَ وَتُبْعِدُ عَنِ اللَّهِ وَالتَّاسِ؛ از سخن چینی بپرهیز که بذر عداوت می افشاند و انسان را از خدا و مردم دور می سازد».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری که از امام صادق (علیه السلام) در پاسخ نامه «نجاشی» والی اهواز نوشته و «شهید ثانی» در کتاب الغیبة آن را مسنداً نقل کرده، آمده است: «إِيَّاكَ وَالسُّعَاةَ وَأَهْلَ التَّمَائِمِ فَلَا يَلْتَزِقَنَّ بِكَ أَحَدٌ مِنْهُمْ وَلَا يَرَاكَ اللَّهُ يَوْمًا وَلَا لَيْلَةً وَأَنْتَ تَقْبَلُ مِنْهُمْ صَرْفًا وَلَا عَدْلًا فَيَسْخَطَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَيَهْتِكَ سِتْرُكَ؛ از سخن چینان و اهل نیمه بپرهیز. نباید احدی از آنها به دستگاه تو راه یابد و مبادا خداوند تو را روز یا شبی ببیند که از آنها سخنی می پذیری که سبب می شود بر تو خشمگین شود و پرده تو را بدرد».<sup>۲</sup>

این سخن را با حدیث پر از تأکیدی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پایان می دهیم که فرمود: «أَلَا أُنبِئُكُمْ بِشَرِّارِكُمْ قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ الْمَشَاءُونَ بِالتَّمِيمَةِ الْمُفْرَقُونَ بَيْنَ الْأَحْبَةِ الْبَاغُونَ لِلْبُرَاءِ الْمَعَايِبَ؛ آیا بدترین افراد شما را به شما معرفی نکنم؟ عرض کردند: آری ای رسول خدا. فرمود: آنهایی که پیوسته سخن چینی می کنند و در میان دوستان جدایی می افکنند و برای بی گناهان عیب می تراشند».<sup>۳</sup>

بسیار می شود که دوستان پی به خیانت سخن چین می برند و باهم صلح و آشتی می کنند و در این میان سخن چین بدبخت شرمسار می شود و به گفته سعدی:

کنند این و آن خوش دگر باره دل      وی اندر میان شوربخت و خجل

۱. غررالحکم، ج ۲۶۶۳.

۲. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۹۱، ح ۱۱.

۳. کافی، ج ۲، ص ۳۶۹، ح ۱.

# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ إِيْسَاءٍ

الْحَجَرُ الْغَصِيبُ فِي الدَّارِ رَهْنٌ عَلَى خَرَابِهَا.

امام علیؑ فرمود:

سنگ غصبی در بنای خانه گروگان ویرانی آن است.<sup>۱</sup>

مرحوم سید رضی می‌گوید: «این سخن از پیامبر ﷺ نیز نقل شده است و جای تعجب نیست که هر دو کلام مانند هم باشند، زیرا هر دو از یک محل سرچشمه گرفته و ریزش هر دو از یک دلو بوده است»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ وَيُرْوَى هَذَا الْكَلَامُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ وَلَا عَجَبَ أَنْ يَشْتَبَهَ الْكَلَامَانِ لِأَنَّ مُسْتَقَاهُمَا مِنْ قَلْبٍ وَمَفْرَعُهُمَا مِنْ ذَنْوَبٍ).

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر، این کلام نورانی را از غررالحکم و سراج الملوک و زهر الآداب قیروانی (متوفای ۴۱۳) با تفاوت‌هایی نقل کرده است (و این نشان می‌دهد که از منابع دیگری آن را گرفته‌اند). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۸۸).



## شرح و تفسیر

### سنگ غصبی خانه خرابت می کند

امام علی (ع) در این گفتار حکیمانه، آینده شوم بناهایی را بیان می کند که با وسائل غصبی ساخته شوند، می فرماید: «سنگ غصبی در بنای خانه گروگان ویرانی آن است»؛ (الْحَجَرُ الْغَصْبِيُّ فِي الدَّارِ رَهْنٌ عَلَى خَرَابِهَا).

اشاره به این که همان گونه که «رهن» و گروگان، سبب می شود انسان، مطالباتش را وصول کند، سنگ غصبی هم سبب می شود که ویرانی برای خانه وصول شود.

مرحوم مغنیه در کتاب فی ظلال نهج البلاغه در شرح این کلام حکیمانه می گوید: کسی که بنایی کند یا چیزی در اختیار بگیرد یا بخورد یا بنوشد یا به هر صورتی، از اموال دیگران (بدون رضای آنها) بهره گیرد، سرانجام کارش و وبال و خسران است، هرچند این زیان پس از مدتی صورت گیرد و اگر کسی بپرسد این آسمان خراش هایی که از خون ملت های بی گناه بنا شده و محکم در جای خود ایستاده و ویران نمی شود چگونه است؟ در پاسخ آنها می گوئیم: اگر اینها ویران نشود بناکننده آنها به زودی آنها را ترک گفته و به قبور تاریک و متعفن پناه می برند... اضافه بر این، بنای راسخ، همان وجدان پاک و روح آرامی است که

---

۱. در بسیاری از نسخ به جای «الْغَصْبِيُّ» «الْعَصْبُ» آمده و این واژه مناسب تر و معروف تر است و در بعضی از کتبی که در اسناد این کلام شریف آورده ایم به جای «الْعَصْبُ» «الْمَغْصُوبُ» آمده است.

انسان بدون هرگونه نگرانی زندگی کند. (آیا بانیان آنها چنین اند؟ قطعاً نیستند).<sup>۱</sup>  
 مرحوم طبرسی در مجمع البیان از ابن عباس نقل می‌کند که می‌گوید: من از قرآن به خوبی استفاه کرده‌ام که ظلم و ستم خانه‌ها را ویران می‌سازد. سپس به آیه شریفه سوره «نمل» تمسک می‌کند که می‌فرماید: «﴿فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةٌ بِمَا ظَلَمُوا إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾»؛ این خانه‌های آنهاست در حالی که به خاطر ظلم و ستمشان فرو ریخته؛ و در این نشانه روشنی است برای کسانی که آگاهند».<sup>۲</sup>

مرحوم سید رضی در ذیل این کلام شریف می‌گوید: «این سخن از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز نقل شده و جای تعجب نیست که هر دو کلام مانند هم باشند؛ زیرا هر دو از یک محل سرچشمه گرفته و ریزش هر دو از یک دلو بوده است»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ وَيُرْوَى هَذَا الْكَلَامُ عَنِ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) وَلَا عَجَبَ أَنْ يَشْتَبَهَ الْكَلَامَانِ لِأَنَّ مُسْتَقَاهُمَا مِنْ قَلْبٍ وَمَفْرَغُهُمَا مِنْ ذُنُوبٍ).

«مُسْتَقَى» به معنای محل سیراب شدن است «قلیب» (بر وزن صلیب) به معنای چاه و در اینجا کنایه از سرچشمه است و «مفروغ» (مفرغ) به معنای محل ریزش است و «ذُنُوب» بر وزن (قبول) به دلو بزرگ گفته می‌شود.

مرحوم دیلمی از علمای قرن نهم در کتاب ارشاد القلوب خود حدیث را به این صورت از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل کرده است: «خَمْسُ كَلِمَاتٍ فِي التَّوْرَةِ وَيَنْبَغِي أَنْ تُكْتَبَ بِمَاءِ الذَّهَبِ أَوَّلُهَا حَجَرُ الْغَضَبِ فِي الدَّارِ رَهْنٌ عَلَى خَرَابِهَا وَالْغَالِبُ بِالظُّلْمِ هُوَ الْمَغْلُوبُ وَمَا ظَفَرَ مَنْ ظَفَرَ الْإِثْمُ بِهِ وَمَنْ أَقَلَّ حَقَّ اللَّهِ عَلَيْكَ أَنْ لَا تَسْتَعِينَ بِنِعْمِهِ عَلَى مَعَاصِيهِ وَوَجْهَكَ مَاءٌ جَامِدٌ يَقْطُرُ عِنْدَ السُّؤَالِ فَاَنْظُرْ عِنْدَ مَنْ تَقْطُرُهُ؛ پنج جمله در تورات آمده است که سزاوار است با آب طلا نوشته شود: نخستین آنها این است که سنگ غضبی در بنای خانه گروگان ویرانی آن است و آن کس که با

۱. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۶۱.

۲. نمل، آیه ۵۲.

ظلم غلبه می‌کند در حقیقت مغلوب و شکست خورده است و کسی که از طریق گناه پیروز شود در واقع پیروز نشده است و کمترین حق خداوند بر تو این است که از نعمت‌های او برای معصیتش کمک نگیری و آبروی تو همچون آب منجمدی است که تقاضا آن را آب می‌کند مراقب باش نزد چه کسی آن را آب می‌کنی».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «اتَّقُوا الْحَرَامَ فِي الْبُيُوتِ فَإِنَّهُ أَسَاسُ الْخَرَابِ؛ از به کار گرفتن اشیای حرام در بناها بپرهیزید که سبب خرابی آن خواهد شد».<sup>۲</sup>

خداوندا توفیق پیروی از این کلمات دلنشین و حکمت‌آموز و به کار بستن آنها را در زندگی به همه ما مرحمت فرما تا راه بهتر زیستن را بیابیم و از آن به مقصد برسیم.

پایان جلد سیزدهم

آذرماه ۱۳۸۹

عید غدیر ۱۴۳۱

۱. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۹۵.

۲. تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۵۹، ص ۲۹۶.

# وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يَوْمُ الْمَظْلُومِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الظَّالِمِ عَلَى الْمَظْلُومِ.

امام عليه السلام فرمود:

روز انتقام مظلوم از ظالم، شدیدتر از روز ستم کردن ظالم بر مظلوم است.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب به این کلام حکمت آمیز که می رسد می گوید: شبیه این کلام در حکمت ۳۴۱ آمده و منابعش را در آن جا ذکر می کنیم. وی در آن جا آن را از وطواط در العُرر والعُرر با تفاوتی آورده و همچنین از آمدی در غررالحکم نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵۸).



## شرح و تفسیر

### روز انتقام ظالمان

امام علی (علیه السلام) در این کلام حکیمانه به ظالمان هشدار می‌دهد که در انتظار انتقام باشند، می‌فرماید: «روز انتقام مظلوم از ظالم، شدیدتر از روز ستم کردن ظالم بر مظلوم است»؛ (يَوْمُ الْمَظْلُومِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الظَّالِمِ عَلَى الْمَظْلُومِ).

همان‌گونه که در ذکر سند این حکمت آمد، شبیه آن با تفاوتی در حکمت ۳۴۱ آمده است آن‌جا که می‌فرماید: «يَوْمُ الْعَدْلِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الْجَوْرِ عَلَى الْمَظْلُومِ»؛ روز اجرای عدالت بر ستمگر، سخت‌تر است از روز ظلم ستمگر بر مظلوم». جمعی از شارحان نهج‌البلاغه این سخن را اشاره به انتقام الهی در روز قیامت دانسته‌اند. در این صورت شدیدتر بودن روز انتقام مظلوم آشکار است، زیرا مظلوم مثلاً یک بار به دست ظالم کشته یا مجروح می‌شود ولی کیفر ظالم در روز قیامت مکرر خواهد بود و به آسانی پایان نمی‌یابد.

در حالی که بعضی دیگر آن را اشاره به انتقام‌های الهی در دنیا و آخرت، هر دو دانسته‌اند، زیرا تجربه نشان می‌دهد که گروه زیادی از ظالمان، پیش از گرفتار شدن به مجازات الهی در آخرت، در همین دنیا کیفر شدیدی می‌بینند. اگر تاریخ را مطالعه کنیم مصداق‌های زیادی برای این مطلب دیده می‌شود. در طول عمر خود نیز بسیاری از ظالمان را دیده‌ایم که به چه روز سیاهی نشستند و گرفتار چه عقوبت‌های دردناکی شدند؛ افزون بر رسوایی‌های فراوان و اهانت‌های شدید که

دامان آن‌ها را گرفت.

در قرآن مجید نیز بارها به این حقیقت اشاره شده که بسیاری از ظالمان در همین دنیا نیز گرفتار کیفرهای شدیدی می‌شوند؛ از جمله در آیه ۱۰۲ سوره «هود» می‌خوانیم: «وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ»؛ و این چنین است مجازات پروردگار تو، هنگامی که شهرها و آبادی‌های ظالم را مجازات می‌کند! (آری،) مجازات او، دردناک و شدید است! در آیه ۴۵ سوره «حج» نیز آمده است: «فَكَأَيُّ مَن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَمِنْ حَاوِيَةٍ عَلَىٰ غُرُوشِهَا وَبِئْسَ مُعْتَلَّةً وَقَصْرٍ مَّشِيدٍ»؛ چه بسیار شهرها و آبادی‌هایی که آن‌ها را نابود و هلاک کردیم در حالی که (مردمش) ستمگر بودند، به گونه‌ای که بر سقف‌های خود فرو ریخت! (نخست سقف‌ها ویران گشت؛ و بعد دیوارها بر روی سقف‌ها!) و چه بسیار چاه پرآب که بی‌صاحب ماند؛ و چه بسیار قصرهای محکم و مرتفع!.

در روایات اسلامی و نیز در نهج البلاغه کراراً به این مطلب اشاره شده است. امام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در عهدنامه مشهور خود به مالک اشتر می‌فرماید: «وَلَيْسَ شَيْءٌ أَدْعَىٰ إِلَىٰ تَغْيِيرِ نِعْمَةِ اللَّهِ وَتَعْجِيلِ نِقْمَتِهِ مِنْ إِقَامَةٍ عَلَىٰ ظُلْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ دَعْوَةَ الْمُضْطَّهِدِينَ وَهُوَ لِلظَّالِمِينَ بِالْمِرْصَادِ» (بدان) هیچ چیز در تغییر نعمت‌های خداوند و تعجیل انتقام و کیفر او از اصرار بر ظلم و ستم سریع‌تر نیست، زیرا خداوند دعای مظلومان را می‌شنود و در کمین ستم‌کاران است).

در حدیث دیگری که در غررالحکم از آن حضرت نقل شده آمده است: «الظُّلْمُ فِي الدُّنْيَا بَوَارٌ وَفِي الْآخِرَةِ دَمَارٌ؛ ظلم در دنیا مایه نابودی و در آخرت موجب هلاکت است».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری در همان کتاب آمده است: «الظُّلْمُ يَزِلُّ الْقَدَمَ وَيَسْلُبُ النِّعَمَ

۱. غررالحکم، ج ۱۰۴۳۷.

وَيُهْلِكُ الْأَمَمَ؛ ظلم موجب لغزش و سلب نعمت و سبب هلاکت امت هاست.<sup>۱</sup> در کتاب «کافی» از امام صادق علیه السلام آمده است که دو نفر درباره دعوایی که در میان آن‌ها بود خدمت حضرت رسیدند. هنگامی که امام علیه السلام سخن آن‌ها را شنید فرمود: «أَمَّا إِنَّهُ مَا ظَفَرَ أَحَدٌ بِخَيْرٍ مِنْ ظَفَرٍ بِالظُّلْمِ؛ بدانید کسی که با ظلم پیروز شود هرگز به خیری دست نیافته است». سپس افزود: «أَمَّا إِنَّ الْمَظْلُومَ يَأْخُذُ مِنْ دِينَ الظَّالِمِ أَكْثَرَ مِمَّا يَأْخُذُ الظَّالِمُ مِنْ مَالِ الْمَظْلُومِ؛ بدانید مظلوم از دین ظالم بیش از آنچه ظالم از مال مظلوم می‌گیرد خواهد گرفت». و در ذیل حدیث آمده است که آن دو بعد از شنیدن سخنان امام علیه السلام پیش از آن‌که از جای برخیزند با یکدیگر صلح کردند.<sup>۲</sup>

این سخن را با حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پایان می‌دهیم آن‌جا که فرمود: «بَيْنَ الْعَبْدِ وَالْجَنَّةِ سَبْعُ عِقَابٍ أَهْوَنُهَا الْمَوْتُ. قَالَ أَنَسُ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا أَصْعَبُهَا؟ قَالَ: الْوُقُوفُ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِذَا تَعَلَّقَ الْمَظْلُومُونَ بِالظَّالِمِينَ؛ در میان بهشت و انسان هفت گردنه مخوف است که ساده‌ترین آن‌ها مرگ است. انس (از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله) می‌گوید: عرض کردم ای رسول خدا! سخت‌ترین آن‌ها کدام است؟ فرمود: حضور در پیشگاه خداوند متعال در زمانی که مظلومان دامن ظالمان را می‌گیرند».<sup>۳</sup>

مرحوم علامه شوشتري در شرح نهج البلاغه خود داستان عبرت‌انگیزی نقل می‌کند و می‌گوید: «معروف است شخصی به نام «بکبوش»، وزیر «جلال الدولة آل بویه» بود و کارهای او را به تدریج قبضه کرد. روزی «بکبوش» مردی از اشراف بصره را آزار بسیار داد و او را همچون مرده رها کرد. مدتی بعد با گروهی

۱. غررالحکم، ج ۱۰۴۱.

۲. کافی، ج ۲، ص ۳۳۴، ح ۲۲.

۳. کنز العمال، ج ۷۶۲۵، مطابق نقل میزان الحکمة، ح ۱۱۳۸۴.

عظیم سواره عبور می کرد. همان مرد مظلوم او را دید، گفت: خداوند داور میان من و تو باشد. من تو را با تیرهای شبانه هدف قرار می دهم. «بکبوش» دستور داد او را آن قدر زدند که همچون مرده به روی زمین افتاد و به او گفت: این تیرهای روز است که به تو اصابت کرد. سه روز بیشتر نگذشت که «جلال الدوله» دستور داد «بکبوش» را بگیرند و او را در اتاقی روی حصیری نشاندند و کسی را مأمور کرد که مرتباً به او اهانت کند. فراش ها برای نظافت وارد اتاق شدند و حصیر را از زیر پای او کشیدند، نامه ای زیر آن یافتند و آن را به «ابن الهدهد» که رئیس فراشان بود، دادند. او گفت: چه کسی این نامه را در آن جا انداخته است؟ گفتند: نه احدی در آن حجره وارد و نه از آن خارج شده است. نامه را خواندند دیدند این دو شعر در آن است:

سِهَامُ اللَّيْلِ لَا تُخْطِئُ وَلَكِنْ      لَهَا أَمَدٌ وَلِلْأَمَدِ انْقِضَاءُ  
أَتَهْزَأُ بِالدُّعَاءِ وَتَزْدَرِيهِ      تَأْمَلُ فِيكَ مَا صَنَعَ الدُّعَاءُ

تیرهای شبانه هرگز خطا نمی کند ولی - زمانی دارد و آن زمان به هر حال می گذرد.

آیا دعای شبانه را مسخره می کنی و بر آن عیب می نهی؟ - حال بین دعا با تو چه خواهد کرد.

این خبر به گوش «جلال الدوله» به طور مشروح رسید. دستور داد فراشان آن قدر بر دهانش کوبیدند که دندان هایش فرو ریخت و سپس انواع شکنجه ها را به او دادند تا هلاک شد.<sup>۱</sup>

یکی از بزرگان و اولیاء الله «سعید بن جبیر»، یاور امام سجاد (علیه السلام) و مؤمن خالص متوکل بر خدا و کسی است که به مر لبخند زده است. مأموران حجاج بن یوسف ثقفی، سعید بن جبیر را به نزد این سنگدل و جنایت کار بی رقیب

۱. بهج الصباغه، ج ۱۳، ص ۳۵۶.

تاریخ می آورند. حجاج چون نمی تواند در سخن بر او چیره شود، دستور می دهد رو به قبله سرش را از بدن جدا کنند. حاضران می بینند که سعید در نهایت خونسردی رو به قبله این آیه شریفه را تلاوت می کند: «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»؛ من روی خود را به سوی کسی کردم که آسمان ها و زمین را آفرید. من در ایمان خود خالصم و از مشرکان نیستم.<sup>۱</sup>

حجاج به قصد توهین به سعید فرمان داده بود او را همچون حیوانی رو به قبله گردن زنند. وقتی می بیند قرائت آن آیه برای سعید عزت و سعادت ایجاد کرده است، بار دیگر دستور می دهد که پشت به قبله او را بکشند. این بار آوای ملکوتی این آیه شریفه از حلقوم سعید بلند می شود که: «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»؛ مشرق و مغرب از آن خداست! به هر سو رو کنید - حتی پشت به قبله - خدا آن جاست! خداوند بی نیاز و داناست.<sup>۲</sup>

حجاج خشمگینانه و شکست خورده دستور می دهد سرش را بر روی زمین از تنش جدا کنند و سعید که مر را به بازی گرفته بود، با آرامش خاطری بی نظیر این کلام خدا را زمزمه می کند که: «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى»؛ ما شما را از زمین آفریدیم و به آن بازمی گردانیم و بار دیگر (در قیامت) شما را از آن بیرون می آوریم.<sup>۳</sup>

حجاج بی اختیار فریاد می زند: «گردنش را بزنید و ما را از شر او راحت کنید». سعید در آخرین لحظه عمرش با خدایش سخن گفت و از او خواست: «اللَّهُمَّ لَا تُسَلِّطْهُ عَلَى أَحَدٍ بَعْدِي؛ پروردگارا! پس از من، حجاج را بر هیچ کس مسلط

۱. انعام، آیه ۷۹.

۲. بقره، آیه ۱۱۵.

۳. طه، آیه ۵۵.

مفرما». و لحظه‌ای بعد به دیدار پروردگارش نایل آمد. نفرین سعید مستجاب شد و گریبان حجاج را گرفت تا جایی که بدنش سرد می‌شد و همواره می‌لرزید، آن قدر احساس سرما می‌کرد که دست‌هایش را داخل آتش قرار می‌داد؛ ولی باز هم می‌لرزید! یکی از بزرگان به دیدنش آمد، حجاج گفت: «برایم دعایی بکن». آن شخص گفت: «مگر نگفتم این قدر جنایت مکن! این نتیجه جنایات توست». حجاج گفت: «نمی‌گویم دعا کن تندرست و سالم شوم، بلکه دعا کن بمیرم تا از این وضع نجات یابم».<sup>۱</sup>

\*\*\*

---

۱. به نقل از مثال‌های زیبای قرآن، ج ۱، ص ۶۴

# وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِتَّقِ اللَّهَ بَعْضَ التَّقَى وَإِنْ قَلَّ، وَاجْعَلْ بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ سِتْرًا وَإِنْ رَقَّ.

امام عليه السلام فرمود:

تقوا و پرهیزکاری پیشه کن هرچند کم باشد و میان خود و خدا

پرده‌ای قرار ده هرچند نازک باشد.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر، این کلام شریف از غررالحکم با تفاوت‌هایی نقل شده است؛ ولی زمخشری در ربیع الابرار عین آنچه را که مرحوم سید رضی آورده نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۸۹).  
 اضافه می‌کنیم ابن شعبه حرانی که قبل از مرحوم سید رضی می‌زیسته این عبارت را با تفاوت مختصری در کتاب تحف العقول آورده است. (تحف العقول، ص ۳۶۱).



## شرح و تفسیر

### تمام پرده‌ها را پاره مکن!

امام علی (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه، افراد ضعیف الایمان را از پرده‌داری کامل برحذر می‌دارد و می‌فرماید: «تقوا و پرهیزکاری پیشه کن، هرچند کم باشد و میان خود و خدا پرده‌ای قرار ده، هرچند نازک باشد»؛ (اتَّقِ اللَّهَ بَعْضَ التَّقَىٰ وَإِنْ قَلَّ، وَاجْعَلْ بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ سِتْرًا وَإِنْ رَقَّ).

روشن است که مخاطب در این کلام حکمت‌آمیز، اولیاء الله و پاکان و نیکان و پرهیزکاران سطح بالا نیستند، بلکه مخاطب، توده‌های مردمند که گاه لغزشی برای آن‌ها پیدا می‌شود و به گناه نزدیک شده و یا آلوده می‌گردند. گاه در میان آن‌ها کسانی یافت می‌شوند که همه پرده‌ها را پاره کرده و به اصطلاح، پل‌های پشت سر خویش را ویران می‌سازند و رابطه خود را به کلی با خدا قطع می‌کنند. امام علی (علیه السلام) به آن‌ها خطاب کرده، می‌فرماید: اگر لغزشی هم پیدا کردید، پرده‌داری کامل نکنید؛ لا اقل بخشی از تقوا را حفظ کنید که امید است شما را به سوی خدا بازگرداند و توفیق توبه کامل پیدا کرده از هرگونه گناه پاک شوید. تقوا مانند بسیاری از فضایل اخلاقی، دارای درجات متفاوتی است؛ گاه به قدری بالاست که به سرحد عصمت می‌رسد و گاه به اندازه تقوای بزرگانی می‌رسد که در درجات بعد از معصومین (علیهم السلام) قرار داشته‌اند؛ مانند سلمان‌ها و ابوذر‌ها و علمای راستین، و گاه به قدری ضعیف می‌شود که صاحبش را بر لب پرتگاه قرار می‌دهد.

در قرآن مجید به این گونه افراد اشاره شده و در آیه ۱۰۲ سوره «توبه» می خوانیم: «وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ و گروهی دیگر، به گناهان خود اعتراف کردند و کار خوب و بد را به هم آمیختند. امید می رود که خدا توبه آن ها را بپذیرد. به یقین، خداوند آمرزنده و مهربان است!.

واژه «سَتر» (پرده) در واقع کنایه از حاجب و مانعی است که انسان را از طغیان باز می دارد و جمله «وَإِنْ رَقَّ» (هرچند نازک باشد) اشاره به ضعیف بودن این حاجب و مانع است.

مرحوم «مغنیه» در شرح نهج البلاغه خود در جلد ۴، صفحه ۳۶۱ می گوید: «گفتار امام (علیه السلام) مخصوصاً برای زمان ما که عوامل گناه و شهوت پرستی زیاد شده است صادق است؛ آن ها که دست کم اندکی از تقوا و ایمان داشته باشند همان مقدار ان شاء الله مایه نجاتشان می شود. وی سپس به این حدیث معروف نبوی اشاره کرده که می فرماید: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ الصَّابِرُ عَلَى دِينِهِ مِثْلُ الْقَابِضِ عَلَى الْجَمْرَةِ بِكَفِّهِ» زمانی بر مردم فرا می رسد که آن کس که دین و ایمان خود را حفظ می کند مانند کسی است که شعله آتشی در کف دست خود نگاه داشته باشد.<sup>۱</sup> در حدیث دیگری آمده است: «لِلْعَامِلِ مِنْكُمْ بِطَاعَةِ اللَّهِ مِثْلُ أَجْرِ خَمْسِينَ فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الصَّحَابَةِ مِثْلُ أَجْرِ خَمْسِينَ مِنَّا أَوْ مِنْهُمْ؟ قَالَ: بَلْ مِنْكُمْ؛ کسانی که در آن زمان اطاعت فرمان خدا می کنند معادل پاداش پنجاه نفر به آن ها داده می شود. یکی از صحابه عرضه داشت: پنجاه نفر از آن ها یا از ما؟ حضرت فرمود: از شما».<sup>۲</sup>

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۹۹.

۲. این حدیث در بحار الانوار به این صورت نقل شده: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ الصَّابِرُ مِنْهُمْ عَلَى دِينِهِ لَهُ أَجْرُ خَمْسِينَ مِنْكُمْ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَجْرُ خَمْسِينَ مِنَّا قَالَ نَعَمْ أَجْرُ خَمْسِينَ مِنْكُمْ قَالَهَا ثَلَاثًا».

(بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۴۷، ح ۱۰).

در آیات قرآن مجید اشاره‌های دیگری نیز به امثال این گروه شده است؛ از جمله در آیه ۳۱ سوره «نساء» می‌خوانیم: «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نَكْفِرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا»؛ اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی می‌شوید پرهیز کنید، گناهان کوچک شما را می‌پوشانیم؛ و شما را در جایگاه خوبی وارد می‌سازیم».

همچنین در آیه ۳۲ سوره «نجم» می‌خوانیم: «الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ»؛ همانان که از گناهان بزرگ و اعمال زشت دوری می‌کنند، جز گناهان صغیره (که گاه آلوده آن می‌شوند)؛ آمرزش پروردگار تو گسترده است».

کوتاه سخن این‌که اگر انسان راه خطا را می‌رود لافل باید چنان باشد که روی برگشت به درگاه خدا و تقاضای عفو را داشته باشد و تمام پل‌ها را پشت سر خود ویران نسازد.  
به گفته شاعر:

گرت هواست که معشوق نگسلد پیوند

نگاه دار سر رشته تا نگه دارد

\*\*\*



# وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِذَا انْزَحَمَ الْجَوَابُ خَفِيَ الصَّوَابُ.

امام علیؑ فرمود:

هنگامی که جواب‌ها زیاد (و درهم) شود حق مخفی می‌گردد.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکیمانه در غررالحکم با تفاوت مختصری آمده و زمخشری نیز آن را در ربیع الابرار بدون تفاوت ذکر کرده و طرطوشی در سراج الملوک آن را با تفاوت زیادی آورده که احتمال دارد کلام حکیمانه دیگری باشد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۰).



## شرح و تفسیر

### از درهم شدن جواب‌ها بهره‌ییزد

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه به نکته مهمی در مسائل مربوط به پرسش‌ها و جواب‌ها اشاره کرده، می‌فرماید: «هنگامی که جواب‌ها زیاد (و درهم) شوند حق مخفی می‌گردد»؛ (إِذَا ازْدَحَمَ الْجَوَابُ خَفِيَ الصَّوَابُ).

بسیار دیده‌ایم که سؤالی در مجلسی مطرح می‌شود و هرکس هرچیزی که به ذهنش آمد به عنوان جواب ذکر می‌کند و حتی احتمالات ضعیف و پاسخ‌های بی‌پایه نیز عنوان می‌شود، در چنین مجلس و چنان شرایطی روشن است که حق برای بسیاری مخفی می‌ماند، زیرا جدا کردن پاسخ حقیقی از آن همه احتمالات گوناگون کار آسانی نیست.

این سخن درسی برای محققان هم هست که اصرار نداشته باشند مثلاً در تفسیر یک آیه یا یک حدیث یا پاسخ یک شبهه، احتمالات زیاد و جواب‌های متعددی ذکر کنند. چه بهتر که فشرده‌تر و سنجیده‌تر سخن گویند. به خصوص این‌که بسیار دیده‌ایم هنگامی که جواب‌های یک مسئله متعدد می‌شود و یکی از آن‌ها آسیب‌پذیر است، مخالفان، همان یکی را مورد نقد قرار داده و بعد می‌گویند: مشّت، نمونه خروار است و پاسخ‌های متین را نیز از این طریق زیر سؤال می‌برند.

ابن ابی‌الحدید در شرح این گفتار حکیمانه می‌گوید: این مانند آن است که

انسانی در بعضی از مسائل نظری اشکالی ذکر کند آن هم در حضور جماعتی از اهل نظر، سپس آن‌ها در گفتن پاسخ بر یکدیگر پیشی گیرند و هرکدام بخواهند بر دیگری غلبه کنند و هرکس هرچه به نظرش آمد ذکر کند. شک نیست که در این صورت حق مخفی می‌شود و این سخن در واقع به بحث‌کنندگان دربارهٔ مسائل مختلف توصیه می‌کند که انصاف را در بحث خود با دوستان رعایت کنند و قصد مرء و قهر و غلبه بر دیگری نداشته باشند. (که در چنین شرایطی حق مخفی می‌گردد).<sup>۱</sup>

علامه مجلسی (رحمه الله) در شرح این گفتار می‌گوید: شاید در این دستور حکیمانه توصیه‌ای به سؤال‌کنندگان نیز باشد که یک مسئله را از افراد زیادی پرسش نکنند، زیرا جواب‌های متعدد سبب می‌شود آن‌ها در تشخیص حق، گرفتار شک و تردید شوند.<sup>۲</sup> البته تمام این تفسیرها قابل جمع است. در واقع ازدحام در جواب، شاخه‌ای از شاخه‌های افراط‌گری است که در همه چیز مذموم است.

## نکته

### آداب پاسخ‌گفتن

امام (علیه السلام) در این کلام حکیمانه به یکی از آداب مهم پاسخ‌گویی اشاره فرموده و در کلمات دیگری به آداب دیگری پرداخته است؛ از جمله پاسخ‌گویی سریع را مذموم شمرده می‌فرماید: «مَنْ أَسْرَعَ فِي الْجَوَابِ لَمْ يُدْرِكِ الصَّوَابَ؛ کسی که در پاسخ‌گویی شتاب کند به پاسخ صحیح نخواهد رسید».<sup>۳</sup>

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۹، ۷۶.

۲. بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۳.

۳. غرر الحکم، ج ۴۲۱۶.

نیز از حدّت و شدّت برحذر داشته می‌فرماید: «دَعِ الْحِدَّةَ وَتَفَكَّرْ فِي الْحُجَّةِ وَتَحَفَّظْ مِنَ الْخَطَلِ تَأْمَنُ الزَّلَلَ؛ تندی را رها کن و در دلیل بیندیش و از یاوه گفتن برحذر باش تا از لغزش‌ها در امان باشی».<sup>۱</sup>

نیز به بعضی از سؤالات بی‌جا اشاره کرده می‌فرماید: «رُبَّ كَلَامٍ جَوَابُهُ السُّكُوتُ؛ چه بسا سخنی که جوابش سکوت است».<sup>۲</sup>

همچنین توصیه می‌کند که هنگام عاجز ماندن از جواب نباید سکوت را فراموش کرد، می‌فرماید: «إِذَا غُلِبْتَ عَلَى الْكَلَامِ فَإِيَّاكَ أَنْ تَغْلِبَ عَلَى السُّكُوتِ؛ هرگاه در سخن گفتن مغلوب شدی مبادا در سکوت کردن مغلوب گردی».<sup>۳</sup>

امام صادق علیه السلام نیز توصیه می‌کند که انسان نباید هر سؤالی را که از او کردند پاسخ گوید که این کار عاقلان نیست، می‌فرماید: «إِنَّ مَنْ أَجَابَ فِي كُلِّ مَا يُسْأَلُ عَنْهُ فَهُوَ الْمَجْنُونُ».<sup>۴</sup>

آخرین نکته این‌که در حکمت ۸۵ از نهج البلاغه این گفتار حکیمانه نیز گذشت: «مَنْ تَرَكَ قَوْلَ لَا أَدْرِي أُصِيبَتْ مَقَاتِلُهُ؛ کسی که جمله نمی‌دانم را ترک کند (گاه) خود را به کشتن داده است».

\*\*\*

۱. غررالحکم، ح ۵۹۱.

۲. همان، ح ۴۲۲۸.

۳. همان، ح ۴۲۲۶.

۴. بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۱۷، ح ۱۵.



# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

إِنَّ لِلَّهِ فِي كُلِّ نِعْمَةٍ حَقًّا، فَمَنْ أَدَّاهُ زَادَهُ مِنْهَا،  
وَمَنْ قَصَرَ عَنْهُ خَاطَرَ بِزَوَالِ نِعْمَتِهِ.

امام علیؑ فرمود:

خداوند در هر نعمتی حقی دارد. کسی که حق آن را ادا کند، آن نعمت را بر او  
افزون می‌کند و کسی که در آن کوتاهی نماید آن نعمت را  
در خطر زوال قرار می‌دهد.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب الله در مصادر تصریح می‌کند که این گفتار حکیمانه از کلام مشروح تری اقتباس شده است که پیش  
از مرحوم سید رضی، ابن شعبه حرانی آن را در کتاب تحف العقول آورده است. بعد از سید رضی نیز  
نویسنده غرر الحکم آن را با تفاوت‌هایی در کتاب خود ذکر کرده که نشان می‌دهد منبع دیگری داشته است.  
(مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۰).



## شرح و تفسیر

### راه بقای نعمت‌ها

امام علیه السلام در این کلام نورانی اشاره به اهمیت مسئله شکر با تعبیر جدید می‌کند، می‌فرماید: «خداوند در هر نعمتی حقی دارد. کسی که حق آن را ادا کند، آن نعمت را بر او افزون می‌کند و کسی که در آن کوتاهی نماید آن نعمت را در خطر زوال قرار می‌دهد؛ (إِنَّ لِلَّهِ فِي كُلِّ نِعْمَةٍ حَقًّا، فَمَنْ أَدَاهُ زَادَهُ مِنْهَا، وَمَنْ قَصَرَ عَنْهُ خَاطَرَ بِزَوَالِ نِعْمَتِهِ).

«خاطر» (از ماده مخاطره) به معنای به خطر افکندن است.

منظور امام علیه السلام از حق نعمت، همان شکر است؛ نه تنها شکر زبانی و قلبی بلکه اساس شکر، شکر عملی است؛ یعنی از آن نعمت خداداد به نفع مظلومان استفاده کردن، صله رحم به جا آوردن، آلام بیماران را تخفیف دادن، تعظیم شعائر نمودن، به فکر یتیمان بودن و امثال این‌ها.

شکر نعمت‌هایی مانند چشم و گوش و عقل و هوش، این است که آن‌ها را در مسیر اهدافی که برای آن آفریده شده‌اند به کار بگیریم و مطابق تعبیر معروف علمای اخلاق، «الشُّكْرُ هُوَ صَرْفُ الْعَبْدِ جَمِيعَ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ فِيهِمَا خُلُقَ لِأَجَلِهِ؛ شکر عبارت از این است که انسان، تمام آنچه را خدا به او روزی داده برای آن اهدافی که آفریده شده است صرف کند».

البته شکر زبانی جایگاه خود را دارد؛ در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم:

«تَمَامُ الشُّكْرِ قَوْلُ الرَّجُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ تمام شکر آن است که انسان (از روی اخلاص و ایمان) بگوید: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) آمده است که نوح (علیه السلام) همه روز صبحگاهان و عصرگاهان این کلمات را به درگاه خدا عرضه می‌داشت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ أَنَّ مَا أَصْبَحَ أَوْ أَمْسَى بِي مِنْ نِعْمَةٍ فِي دِينٍ أَوْ دُنْيَا فَمِنْكَ، وَخَدَاكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، لَكَ الْحَمْدُ وَلَكَ الشُّكْرُ بِهَا عَلَيَّ حَتَّى تَرْضَى، وَبَعْدَ الرِّضَا؛ خداوندا من تو را گواه می‌گیرم: هر نعمتی صبح و شام به من می‌رسد، چه دینی و چه دنیوی، چه معنوی و چه مادی، همه از سوی توست، یگانه‌ای و شریکی نداری، حمد مخصوص توست و شکر هم از آن تو، آن قدر شکر می‌گویم تا از من خشنود شوی و حتی بعد از خشنودی».<sup>۲</sup>

در بعضی از روایات آمده است که خدای متعال بدین سبب او را عبد شکور خوانده است.<sup>۳</sup>

همچنین شکر قلبی نیز جایگاه خود را دارد که انسان واقعاً از خداوند به سبب نعمت‌هایی که به او ارزانی داشته راضی باشد؛ ولی به هر حال شکر در صورتی کامل می‌شود که جنبه‌های عملی آن آشکار گردد.

از بعضی روایات استفاده می‌شود که علاوه بر این‌ها انسان باید از واسطه نعمت هم تشکر کند تا شکر او کامل گردد.

در حدیثی از امام زین العابدین علی بن الحسین (علیه السلام) می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ... يُحِبُّ كُلَّ عَبْدٍ شَكُورٍ يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِعَبْدٍ مِنْ عِبِيدِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَشْكَرْتَ فَلَنَا فَيَقُولُ بَلْ شَكَرْتُكَ يَا رَبِّ فَيَقُولُ لَمْ تَشْكُرْنِي إِذْ لَمْ تَشْكُرْهُ ثُمَّ قَالَ أَشْكُرْكُمْ لِلَّهِ

۱. کافی، ج ۲، ص ۹۵، ح ۱۰.

۲. بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۲۹۰.

۳. کافی، ج ۲، ص ۹۹، ح ۲۱.

أَشْكُرْكُمْ لِلنَّاسِ؛ خداوند... هر بنده شکرگزاری را دوست دارد. خداوند متعال روز قیامت به بعضی از بندگان می‌گوید: آیا از فلان شخص تشکر کردی؟ عرض می‌کند: خدایا! من شکر تو را گزاردم. خداوند می‌فرماید: به سبب آن‌که از او تشکر نکردی شکر مرا ادا ننموده‌ای. سپس امام علیه السلام فرمود: شاکرترین شما در برابر خدا شاکرترین شما در برابر بندگان خداست.<sup>۱</sup>

در احادیث متعددی آمده است که شکر هر نعمتی پرهیز از گناهان است از جمله در حدیثی از امام امیرمؤمنان علیه السلام می‌خوانیم: «شُكْرُ كُلِّ نِعْمَةٍ الْوَرَعُ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ».<sup>۲</sup>

دلیل آن هم روشن است؛ پرهیز از گناه دلیل فرمانبرداری بنده است و فرمانبرداری، بهترین تشکر به پیشگاه بخشنده نعمت‌هاست.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که ابو بصیر از حضرت سؤال کرد: «هَلْ لِلشُّكْرِ حَدٌّ إِذَا فَعَلَهُ الْعَبْدُ كَانَ شَاكِرًا؟ آیا شکر حد نهایی دارد که هرگاه بنده‌ای آن را انجام دهد شاکر محسوب شود؟» امام علیه السلام فرمود: آری. ابوبصیر سؤال کرد: آن کدام است؟ امام علیه السلام فرمود: «يَحْمَدُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ نِعْمَةٍ عَلَيْهِ فِي أَهْلِ وَمَالٍ وَإِنْ كَانَ فِيمَا أَنْعَمَ عَلَيْهِ فِي مَالِهِ حَقٌّ أَدَّاهُ وَمِنْهُ قَوْلُهُ جَلَّ وَعَزَّ «سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ»؛ انسان در برابر هر نعمتی که خدا به او داده؛ خواه در خانواده‌اش باشد یا در اموالش، او را شکر می‌گوید و اگر حقی در اموال او در نعمتی که به وی داده شده، باشد، آن را ادا می‌کند و از آن جمله است گفتار خداوند متعال که می‌فرماید: «(انسان به هنگام سوار شدن بر مرکبی بگوید: منزّه است خداوندی که آن را مسخّر ما کرد و (اگر لطف خدا نبود) ما نمی‌توانستیم در کنار آن قرار بگیریم».<sup>۳</sup>

۱. کافی، ج ۲، ص ۹۹، ح ۳۰.

۲. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۳۰۷، ح ۳۱.

۳. کافی، ج ۲، ص ۹۵، ح ۱۲؛ زخرف، آیه ۱۳.

این بخش از کلام حکیمانه را با حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) درباره آخرین مرحله شکری که از انسان امکان پذیر است پایان می دهیم. آن حضرت می فرماید: «أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى مُوسَى (علیه السلام): يَا مُوسَى! أَشْكُرْنِي حَقَّ شُكْرِي. فَقَالَ: يَا رَبِّ كَيْفَ أَشْكُرُكَ حَقَّ شُكْرِكَ وَلَيْسَ مِنِّي شُكْرٌ أَشْكُرُكَ بِهِ إِلَّا وَأَنْتَ أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ؟ فَقَالَ: يَا مُوسَى! شَكَرْتَنِي حَقَّ شُكْرِي حِينَ عَلِمْتَ أَنَّ ذَلِكَ مِنِّي؛ خَدَاوَنَدَ بِهِ مُوسَى وَحَى فَرَسْتَادَ كَيْفَ شُكْرِي حَقَّ شُكْرِي! حَقَّ شُكْرِي حِينَ عَلِمْتَ أَنَّ ذَلِكَ مِنِّي. مُوسَى عَرَضَ كَرْدَ: چگونه حق شکر تو را ادا کنم در حالی که همین نعمت توفیق شکرگزاری، نعمت دیگری از سوی تو بر من است؟ (بنابراین با شکرگزاری نعمت جدیدی به من عطا می شود که باید شکر آن را هم بگزارم) خدَاوَنَدَ فرمود: ای موسی! حق شکر من را به جا آوردی چون می دانی این توفیق هم از سوی من است».<sup>۱</sup>

اما کفران نعمت بی شک مایه زوال نعمت ها است و در قرآن سرگذشت امت هایی که کفران نعمت کردند و گرفتار شدند به کرار نقل شده که نمونه روشنی از آن داستان قوم سبا است که خدَاوَنَدَ آن همه نعمت به آن ها داد و کفران کردند و تمام آن ها از آنان گرفته شد.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «أَحْسِنُوا جَوَارَ نِعَمِ اللَّهِ وَاحْذَرُوا أَنْ تَنْتَقِلَ عَنْكُمْ إِلَى غَيْرِكُمْ أَمَّا إِنَّهَا لَمْ تَنْتَقِلْ عَنْ أَحَدٍ قَطُّ فَكَادَتْ أَنْ تَرْجِعَ إِلَيْهِ قَالَ وَكَانَ عَلِيٌّ (علیه السلام) يَقُولُ قَلَّ مَا أَدْبَرَ شَيْءٌ فَأَقْبَلَ؛ با نعمت های پروردگار به خوبی رفتار کنید و بترسید که (بر اثر کفران) آن نعمت ها از شما گرفته شود و به دیگران داده شود بدانید هیچ نعمتی از کسی منتقل نشد که به این آسانی به او بازگردد. علی (علیه السلام) می فرمود: کمتر می شود که نعمتی به انسان پشت کند و سپس بار دیگر بازگردد».<sup>۲</sup>

همین مضمون در حکمت ۲۴۶ به زودی خواهد آمد.

۱. میزان الحکمة، ج ۳، ۹۶۰۳.

۲. کافی، ج ۴، ص ۳۸، ج ۳.

# وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِذَا كَثُرَتِ الْمَقْدِرَةُ قَلَّتِ الشَّهْوَةُ.

امام علیؑ فرمود:

هنگامی که قدرت بر چیزی فزونی یابد علاقه به آن کم می شود.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها مدرک دیگری که خطیب علیؑ در مصادر برای این کلام نورانی ذکر کرده غررالحکم آمده است که با کمی تفاوت آن را آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۰).  
نویسنده کتاب عیون الحکم و المواعظ از علمای قرن ششم نیز این کلام حکیمانه را با کمی تفاوت ذکر کرده است. (عیون الحکم و المواعظ، ص ۱۱۵).



## شرح و تفسیر

### با افزایش قدرت، حرص کم می شود

امام علی (ع) در این گفتار حکیمانه به یک نکته روانی اشاره می کند که در زندگی انسان، سرنوشت ساز است، می فرماید: «هنگامی که قدرت بر چیزی فزونی یابد علاقه به آن کم می شود»؛ (وَقَالَ عَلِيٌّ: إِذَا كَثُرَتِ الْمَقْدِرَةُ قَلَّتِ الشَّهْوَةُ).

به گفته مرحوم «کمره ای» در منهاج البراعة این گفتار حکیمانه از یک اصل روانی معروف سرچشمه می گیرد که می گوید: «الإنسان حريص على ما مُنِع؛ انسان نسبت به چیزی که برای او ممنوع شده حرص فراوان دارد».

دلیل آن هم روشن است؛ چیزی که در دسترس انسان باشد و هر زمان بخواهد به آن برسد، نه برای ذخیره کردن آن دست و پا می زند، نه به علت از دست دادنش اضطراب دارد و ای بسا با بی اعتنایی به آن نگاه کند و حتی گاه از آن سیر و ملول شود؛ ولی به عکس، چیزی که در دسترس او نیست یا به زحمت پیدا می شود به آن علاقه نشان می دهد و گاه اصرار دارد بیش از مقدار حاجت خود از آن ذخیره کند.

به همین دلیل هنگامی که چیزی از مواد غذایی کم می شود، مردم به فروشگاه ها هجوم می برند و هرکس چند برابر نیازش خریداری می کند و بر اثر آن، نوعی قحطی مصنوعی حاصل می گردد. در این گونه موارد اگر مدیران جامعه فروشگاه هایی را - هرچند به طور موقت - پر از مواد مذکور کنند هجوم برای

خریدن فرو می‌نشیند و مردم تنها به مقدار حاجت روزانه از آن تهیه می‌کنند و بازار، کساد می‌شود.

نیز به همین دلیل است که بازرگانان سودجو در عرصه داخلی و بین‌المللی برای این‌که متاع خود را به قیمت‌های گزاف بفروشند، موقتاً جلوی توزیع آن را گرفته و گاه افرادی را به بازار می‌فرستند که هرچه در بازار هست خریداری کنند و به این ترتیب قحطی مصنوعی ایجاد کنند و سپس اجناس خود را به تدریج به بازار می‌فرستند تا به قیمت گزاف بفروشند.

یکی از دلایل تحریم احتکار در اسلام نیز همین است که ایجاد گرانی مصنوعی می‌کند و مردم را در وحشت فرو می‌برد و سبب تحریک حرص مردم می‌شود که بیش از نیاز خود مطالبه می‌کنند و قحطی کاذب جدیدی به وجود می‌آورند.

مدیران جامعه باید از این نکته بهره‌گیری کنند و همیشه مقدار قابل توجهی از مواد غذایی و سایر مواد مورد نیاز را در بازار حاضر سازند تا مردم بر تهیه نیازهای خود در کوتاه‌مدت و درازمدت احساس توانایی کنند و مصداق «كَثُرَتْ الْمَقْدِرَةُ» شود که نتیجه آن، احساس بی‌نیازی و مصداق «قَلَّتِ الشَّهْوَةُ» است؛ درست، کاری که سودجویان و تولیدکنندگان بازار سیاه از ضد آن بهره‌گیری می‌کنند و از این طریق، آلف و الوفی به ناحق به دست می‌آورند.

۲۲۶

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ السَّائِغِ

احْذَرُوا نِفَارَ النَّعَمِ فَمَا كُلُّ شَارِدٍ بِمَرْدُودٍ.

امام علیؑ فرمود:

از فرار کردن (و رمیدن) نعمت‌ها بر حذر باشید که هر فراری باز نمی‌گردد.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته صاحب کتاب مصادر، جاحظ پیش از سید رضی رحمته الله این گفتار حکیمانه را در کتاب المائة المختارة از امیرمؤمنان علی رحمته الله نقل کرده است و زمخشری در کتاب ربیع الابار و ابن قاسم در ریاض الاخبار نیز آن را آورده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۰).



## شرح و تفسیر

### نعمت‌ها را از خود رم ندهید!

امام علی (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه درباره از دست رفتن نعمت‌ها هشدار می‌دهد و می‌فرماید: «از فرار کردن (و رمیدن) نعمت‌ها بر حذر باشید که هر فراری باز نمی‌گردد»؛ (اَحْذَرُوا نِفَارَ النِّعَمِ فَمَا كُلُّ شَارِدٍ بِمَرْدُودٍ).

«نِفَار» به معنی فرار کردن و «نِعَم» جمع نعمت است، بعضی آن را به فتح نون و به معنی حیوان چهارپا مانند گاو و گوسفند و شتر دانسته‌اند و «شارد» به معنای حیوان فراری است.

در این گفتار حکیمانه، امام علی (علیه السلام) نعمت‌ها را تشبیه به حیوانات اهلی سودمند کرده که گاه فرار می‌کنند، فرارکردنی که هرگز به چنگ نمی‌آیند و توصیه می‌فرماید که قدر نعمت‌ها را بدانید، شکر آن را به جا آورید، از فرصت‌ها استفاده کنید و از نعمت‌های الهی بهره‌گیرید.

به یقین، «جوانی» از آن نعمت‌هایی است که وقتی فرار کرد هرگز باز نمی‌گردد، باید جوانان از آن بهره‌گیرند و علم و آداب و فضایل اخلاقی تحصیل کنند که همه این‌ها در جوانی امکان‌پذیر است.

به گفته شاعر عرب:

فَتَرَكَضُوا خَيْلَ الشَّبَابِ وَبَادِرُوا      أَنْ تَسْتَرِدَّ فَإِنَّهُمْ عَوَارِي

بر اسب‌های جوانی سوار شوید و با سرعت برانید (و خود را به مقصد

برسانید) - مبادا گرفته شوند و برای همیشه از دست بروند، زیرا این مرکب‌ها عاریتی هستند.

سلامتی جسم، یکی دیگر از آن نعمت‌هاست که در بسیاری از موارد هنگامی که گرفته شد باز نمی‌گردد و یا اگر بازگردد به شکل اول نخواهد بود.

انسان سالم قادر بر هر کار مثبتی است؛ ولی هنگامی که سلامتی از دست رفت عجز و ناتوانی جای آن را خواهد گرفت به خصوص بیماری‌هایی که در سنین بالا انسان را مبتلا می‌کنند، مصداق بارز همین مطلب است.

امنیت نیز یکی دیگر از نعمت‌های بزرگ است؛ انسان در محیط امن قادر به انجام دادن هر کار خوبی است؛ اما بسیار دیده شده با تزلزل امنیت، سال‌ها ناامنی و آثارش باقی می‌ماند و به زودی باز نمی‌گردد.

کوتاه سخن این که تمام نعمت‌ها اعم از نعمت‌های فردی یا اجتماعی، مادی یا معنوی، همواره در معرض زوالند؛ زوالی که گاه امکان بازگشت در آن هست و گاه زوالی است که هرگز امکان بازگشت ندارد.

البته چیزی که باعث رمیدن نعمت‌هاست در درجه اول، ناسپاسی است؛ همان چیزی که در حکمت ۲۴۴، امام (علیه السلام) به آن اشاره فرمود که هر نعمتی حقی دارد، کسی که حق آن را ادا کند خداوند آن را افزون می‌سازد و هرکس در ادای حق نعمت کوتاهی نماید آن را در معرض زوال قرار خواهد داد.

بعضی از شارحان نهج البلاغه مسئله خارج شدن آدم و حوا را از بهشت، یکی از مصادیق همین گفتار حکیمانه مولا دانسته‌اند. جد و جدّه ما بر اثر ترک اولی و ناسپاسی برای همیشه از بهشت خارج شدند و به دنیایی که پر از مشکلات و ناراحتی‌هاست گام نهادند؛ نعمتی بود که بعد از رمیدن، به آن‌ها و فرزندان‌شان بازنگشت (البته حساب بهشت و آخرت حساب دیگری است).

در روایتی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) خطاب به یکی از اصحابش چنین

می خوانیم: «إِنَّ النِّعَمَ كَالْأَيْلِ الْمُعْتَقَلَةِ فِي عَطَنِهَا عَلَى الْقَوْمِ مَا أَحْسَنُوا جَوَارَهَا فَإِذَا أَسَاءُوا مُعَامَلَتَهَا وَإِنَّا لَنَفَرْتُ عَنْهُمْ؛ نعمت‌ها همچون شتری است که مهار و بسته شده است. مادامی که صاحبانش با آن خوش رفتاری کنند در جایگاه خود می ماند ولی هنگامی که بدرفتاری نمایند (ای بسا مهار خود را پاره و) از آن‌ها فرار کند».<sup>۱</sup>

شیخ حرّ عاملی رحمته الله در وسائل الشیعه در کتاب امر به معروف و نهی از منکر بابی تحت عنوان «وَجُوبُ حُسْنِ جَوَارِ النِّعَمِ بِالشُّكْرِ وَأَدَاءِ الْحَقُوقِ» نوشته و روایات متعددی در این زمینه آورده است.

در آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»؛ خداوند سرنوشت قومی را تغییر نمی دهد مگر آن که آنان آنچه را در خودشان است تغییر دهند».<sup>۲</sup> نیز اشاره ای به این مطلب دیده می شود.

\* \* \*

۱. کافی، ج ۴، ص ۳۸، ح ۱.

۲. رعد، آیه ۱۱.



# وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

الكَرَمُ أَعْطَفُ مِنَ الرَّحِمِ.

امام علیؑ فرمود:

رابطه سخاوت از خویشاوندی بیشتر است.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب علیؑ در این جا در ذیل این کلام حکیمانه منبع خاصی نقل نمی‌کند و تنها می‌گوید: ما در پایان این کتاب (کتاب مصادر) به آن اشاره خواهیم کرد که ظاهراً توفیقی برای او در این کار حاصل نشده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۱).  
 اضافه می‌کنیم: آمدی در غرر الحکم و علی بن محمد اللیثی در عیون الحکم والمواعظ، ص ۲۸ عین این کلام نورانی را آورده‌اند.



## شرح و تفسیر

### سخاوت، بهترین وسیله ارتباط

امام علی (علیه السلام) در این کلام حکیمانه به یکی از آثار مهم کرم و سخاوت اشاره می‌کند و می‌فرماید: «رابطه سخاوت از خویشاوندی بیشتر است»؛ (الْكَرَمُ أَغْطَفُ مِنَ الرَّحِمِ).

«اعطف» به معنای مایل تر و بامحبت تر است و از ماده «عطف» (بر وزن وقت) گرفته شده است.

در بعضی از منابع لغت، «کرم» را بخشش توأم با سهولت و بدون سخت‌گیری گفته‌اند، از این رو «کریم» کسی است که به راحتی به افراد نیازمند بخشش می‌کند. توجه به این نکته نیز لازم است که در منابع لغت برای واژه «کرم» دو معنا ذکر شده است: نخست جود و بخشش و دوم شخصیت و شرافت و ممکن است که هر دو به یک معنا بازگشت کنند، زیرا یکی از نشانه‌های شخصیت و شرافت انسان، جود و بخشش است؛ ولی در هر حال معنای این کلمه در گفتار حکیمانه بالا همان جود و بخشش است.

دانشمندان و شارحان نهج البلاغه برای این کلام دو تفسیر کرده‌اند: نخست این که تأثیری که کرم دارد بیش از تأثیر خویشاوندی است، زیرا کرم جزء طبیعت شخص کریم است، از این رو بدون هیچ‌گونه تکلفی آن را اعمال می‌کند؛ ولی خویشاوندی گاه در حدی نیست که انسان را وادار به سخاوت و بخشش کند،

بلکه ممکن است در بعضی از اوقات بر اثر ترس از سرزنش مردم یا سایر خویشاوندان باشد که چرا فلان کس به برادر نیازمندش توجهی ندارد، بنابراین در بعضی از موارد، کرم خویشاوندان توأم با تکلف است در حالی که کرم کریمان چنین نیست.

تفسیر دیگر این که کرم و سخاوت سبب عطف توجه مردم به شخص کریم می شود و چه بسا او را حتی بیش از برادر یا پدر و مادر خود دوست می دارند و به تعبیر دیگر آن رابطه عاطفی که از کرم سرچشمه می گیرد گاه قوی تر از روابط عاطفی ای است که از خویشاوندی ناشی می شود.

ممکن است هر دو معنا در کلام امام (علیه السلام) جمع باشد، هرچند معنای اول مناسب تر به نظر می رسد.

در هر صورت پیام این کلام حکیمانه این است که کریمان را در کار خود تشویق می کند؛ از یک سو آن ها را برتر از خویشاوندان می شمارد و از سویی دیگر رابطه عاطفی آن ها را با مردم بیش از رابطه خویشاوندان با یکدیگر توصیف می نماید و این ها همه از آثار کرم است.

درباره اهمیت کرم و مقام کریمان روایات زیادی از معصومان (علیهم السلام) نقل شده است. درباره اهمیت کرم همین بس که یکی از صفات بارز خدا کریم بودن است و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) کرم خویش را از همه برتر می شمرد و می فرمود: «أَنَا أَكْرَمُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَلَا فَخْرَ؛ مَنْ كَرِمَ تَرَى أَوَّلِينَ وَآخِرِينَ هَسْتُمْ وَافْتِخَارُ هَمْ نَمِي كُنْ» (زیرا آن را وظیفه خود می دانم).<sup>۱</sup>

در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم که فرمود: «إِنَّ السَّخَاءَ شَجَرَةٌ مِنْ أَشْجَارِ الْجَنَّةِ لَهَا أَغْصَانٌ مُتَدَلِّیَةٌ فِي الدُّنْيَا فَمَنْ كَانَ سَخِيًّا تَعَلَّقَ بِغُصْنٍ مِنْ أَغْصَانِهَا فَسَاقَهُ ذَلِكَ الْغُصْنُ إِلَى الْجَنَّةِ؛ سخاوت، درختی از درختان بهشت است که

۱. صحیح ترمذی، ح ۳۶۱۰.

شاخه‌های آن در دنیا آویزان شده، هرکس سخاوتمند باشد به یکی از این شاخه‌ها می‌چسبد و او را به بهشت می‌رساند».<sup>۱</sup>

در بعضی از احادیث میان سخاوت و کرامت تفاوت ذکر شده و کریم بالاتر از سخی شمرده شده است همان‌گونه که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی می‌خوانیم: «الرَّجَالُ أَرْبَعَةٌ سَخِيٌّ وَكَرِيمٌ وَبَخِيلٌ وَلَيْثِمٌ فَالسَّخِيُّ الَّذِي يَأْكُلُ وَيُعْطِي وَالْكَرِيمُ الَّذِي لَا يَأْكُلُ وَيُعْطِي وَالْبَخِيلُ الَّذِي يَأْكُلُ وَلَا يُعْطِي وَاللَّيْثِمُ الَّذِي لَا يَأْكُلُ وَلَا يُعْطِي؛ انسان‌ها چهار گونه‌اند: سخاوتمند و کریم و بخیل و لئیم. سخاوتمند کسی است که هم خودش می‌خورد و هم به دیگران می‌بخشد و کریم کسی است که خودش نمی‌خورد (و ایثار می‌کند) و به دیگران عطا می‌نماید و بخیل کسی است که خودش می‌خورد اما چیزی به دیگری نمی‌دهد و لئیم آن‌کس است که نه خود می‌خورد و نه به دیگری می‌بخشد».<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «الْكَرِيمُ مَنْ بَدَأَ بِإِحْسَانِهِ؛ کریم کسی است که بی آن‌که از او طلب کنند احسان می‌کند».<sup>۳</sup>

در تعبیر دیگری از همان حضرت علیه السلام آمده است: «الْكَرِيمُ مَنْ سَبَقَ نَوَالُهُ سُؤَالَه؛ کریم کسی است که بخشش او بر سؤال و تقاضا پیشی می‌گیرد».<sup>۴</sup>

\* \* \*

۱. بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۳۵۲، ح ۹.

۲. همان، ص ۳۵۶، ح ۱۸.

۳. غررالحکم، ح ۸۷۴۶.

۴. همان، ح ۸۷۴۸.



# وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مَنْ ظَنَّ بِكَ خَيْرًا فَصَدَّقْ ظَنَّهُ.

امام علیؑ فرمود:

کسی که به تو گمان خوبی دارد گمانش را (با عمل) تصدیق کن.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

این جمله حکیمانه در ضمن وصیت امام امیرالمؤمنین به امام حسن علیهما السلام آمده که آن را به هنگام بازگشت از صفین در محلی که نامش «حاضرین» بود مرقوم داشت (و شرح آن در اواخر نامه ۳۱ گذشت) و زمخشری آن را در ربیع الابرار درست با همین عبارت آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۱).



## شرح و تفسیر

### حُسن ظن مردم را با عمل، تصدیق کن

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اشاره به نکته لطیفی در مورد حسن ظن مردم نسبت به انسان می‌کند، می‌فرماید: «کسی که به تو گمان خوبی دارد گمانش را (با عمل) تصدیق کن»؛ (مَنْ ظَنَّ بِكَ خَيْرًا فَصَدِّقْ ظَنَّهُ).

اشاره به این‌که، بسیار می‌شود افراد به سبب خاطره خوبی که از کسی دارند و او را با سخاوت و خیر و مثبت می‌دانند گمان می‌برند حل مشکل آن‌ها - خواه مشکل مالی باشد یا جز آن - به دست اوست و به سراغ وی می‌روند. امام علیه السلام می‌فرماید: در این‌گونه موارد باید به حل مشکل آن‌ها پرداخت و حسن ظن آن‌ها را عملاً تصدیق کرد.

این کار از یک سو سبب حل مشکلات مردم می‌گردد و از سویی دیگر بر شخصیت انسان می‌افزاید و گمانی را که مردم در حق او دارند تثبیت می‌کند و اصولاً این‌گونه حسن ظن‌ها نوعی توفیق اجباری است که برای نیکوکاران حاصل می‌شود.

بعضی از دانشمندان گفته‌اند: «هرگاه نقطه مقابل آن برای انسان رخ دهد؛ یعنی کسی به او سوءظن پیدا کند که مثلاً آدمی بخیل و تندخو و بداخلاق است در این جا با اعمال نیک باید سوءظن آن‌ها را تکذیب کرد، همان‌گونه که با اعمال نیک، حسن ظن را عملاً تصدیق می‌کند».

این کلام حکیمانه - همان گونه که در بحث سند اشاره شد - پیش از این در لابه لای نصیحت امام (علیه السلام) به فرزند دلبنش امام حسن (علیه السلام) آمده است. در آن جا گفتیم: اشاره به این است که اگر کسی مثلاً تو را اهل خیر و بذل و بخشش و سخاوت می داند و از تو چیزی می خواهد به او کمک کن تا گمان او را تصدیق کرده باشی و بزرگواری تو تثبیت شود.

این گونه رفتار دو مزیت دارد؛ هم خوش بینی و حسن ظن مردم را تثبیت می کند و هم با این خوش بینی ها انسان به راه خیر کشیده می شود. بسیار اتفاق می افتد که افرادی نزد انسان می آیند و می گویند مشکلی داریم که گمان می کنیم تنها به دست تو حل می شود. انسان باید در حل مشکل چنین افرادی بکوشد و حسن ظن آن ها را به سوء ظن تبدیل نکند.

## نکته

### بلای سوء ظن و بدبینی

مسئله تشویق به حسن ظن و برحذر داشتن سوء ظن در آیات و روایات اسلامی بازتاب گسترده ای دارد و به تعبیر دیگر، اسلام نه تنها برای مسلمانان بلکه برای تمام انسان ها، حفظ آبرو در عمل و زبان خواسته است، بلکه در منطقه فکر و روح نیز چنین امنیتی را برای آن ها می خواهد و می گوید: هیچ کس به دیگری سوء ظن پیدا نکند، زیرا بعضی از گمان ها گناه است و می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ»<sup>۱</sup>.

امام امیرمؤمنان (علیه السلام) یکی از آثار سوء ظن را ارتکاب گناهان خطرناک می شمارد و مطابق نقل غررالحکم می فرماید: «مَنْ سَاءَتْ ظُنُونُهُ اعْتَقَدَ الْخِيَانَةَ بِمَنْ لَا يَخُونُهُ؛ کسی که به مردم، بدگمان است معتقد به خیانت کردن به کسی

۱. حجرات، آیه ۱۲.

می‌شود که به او خیانت نکرده است».<sup>۱</sup> در حدیث دیگری از آن حضرت علیه السلام که در همان منبع آمده می‌خوانیم: «مَنْ لَمْ يَحْسُنْ ظَنَّهُ اسْتَوْحَشَ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ؛ شخص بدگمان از همه می‌ترسد».<sup>۲</sup> همان حضرت علیه السلام در مقابل، به حسن ظن دعوت می‌کند و طبق روایتی می‌فرماید: «وَلَا تَظُنَّنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أَخِيكَ سُوءاً وَأَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مَحْمِلاً؛ هرگز نسبت به سخنی که از برادر مسلمانان صادر شده گمان بد مبر در حالی که محمل صحیح نیکویی برای آن داری».<sup>۳</sup>

در حدیث دیگری از آن حضرت علیه السلام، حسن ظن از بهترین خصلت‌ها و برترین نعمت‌ها شمرده شده است: «حُسْنُ الظَّنِّ مِنْ أَحْسَنِ الشَّيْمِ وَأَفْضَلِ الْقِسَمِ». برای حفظ حسن ظن مردم، در کلام حکیمانه مورد نظر دستور می‌دهد که اگر کسی به تو حسن ظن داشت و انتظار کمک، بخشش، خدمت و مانند آن را از تو دارد مطابق آن عمل کن تا همچنان حسن ظن وی، پایدار بماند.<sup>۴</sup>



۱. غررالحکم، ج ۵۶۸۱.

۲. همان، ج ۵۳۳۳.

۳. کافی، ج ۲، ص ۳۶۲، ح ۳.

۴. برای مطالعه بیشتر به کتاب اخلاق در قرآن، ج ۳، ص ۳۲۱ به بعد مراجعه کنید.



# وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ مَا أَكْرَهْتَ نَفْسَكَ عَلَيْهِ.

امام عليه السلام فرمود:

برترین اعمال آن است که خود را (به زحمت) بر آن وادار کنی.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر آمده است که این کلام حکیمانه از امیرمؤمنان عليه السلام در کتاب تذکرة الخواص ذکر شده است، سپس می‌افزاید: بارها گفته‌ایم که نویسنده این کتاب تنها کلماتی را از امیرمؤمنین عليه السلام نقل می‌کند که سند متصل در آن داشته باشد و مفهوم آن این است که این کلام نورانی را از نهج البلاغه که اسناد آن ذکر نشده نقل نکرده و بعد می‌گوید: این سخن در غررالحکم با تفاوتی آمده است (و آن هم نشان می‌دهد که از جای دیگری آن را اخذ کرده است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۱).

اضافه می‌کنیم که این کلام حکیمانه در کتاب جواهر المطالب ابن الدمشقی (متوفای قرن نهم) از همان حضرت عليه السلام با افزوده‌ای به این صورت آمده است: «وَقَلِيلٌ تَدْوُمُ عَلَيْهِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ مَمْلُوءٍ مِنْهُ». (جواهر المطالب، ج ۲، ص ۱۶۵).



## شرح و تفسیر

امام علی (علیه السلام) در این کلام حکیمانه به برترین اعمال اشاره کرده می‌فرماید: «برترین اعمال آن است که خود را (به زحمت) بر آن وادار کنی»؛ (أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ مَا أَكْرَهْتَ نَفْسَكَ عَلَيْهِ).

اشاره به این‌که، کاری است برخلاف خواسته نفس؛ مثل این‌که می‌خواهد مالی ببخشد و نفس او به سبب علاقه به مال با آن موافق نیست، یا از ارتباط نامشروعی بپرهیزد که نفس تمایل به آن دارد و یا قدرت بر انتقام پیدا کرده و نفس تمایل به آن دارد و او از انتقام‌جویی بپرهیزد.

در تمام این موارد که نفس انسان تمایل به فعل معروف یا ترک منکر ندارد هنگامی که افراد با ایمان در برابر خواسته نفس مقاومت کنند و آن معروف را به جا آورند و آن منکر را ترک کنند، عملی بسیار پرفضیلت انجام داده‌اند، چراکه هم کار خیر انجام شده و هم نفس سرکش تحت ریاضت قرار گرفته و از طغیان آن پیشگیری شده است.

اکثر شارحان نهج‌البلاغه در این جا تصریح کرده‌اند که این گفتار حکیمانه شبیه حدیث معروف پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است که در بسیاری از منابع آمده است؛ آن حضرت (صلی الله علیه و آله) فرمود: «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَزُهَا»؛ بهترین اعمال عملی است که سخت‌تر و قوی‌تر و پرمشقت‌تر باشد.<sup>۲</sup> متنها امام علی (علیه السلام) شاخه خاصی از آن

۱. «أَحْمَزُ» از ریشه «حَمَز» بر وزن «رَمَز» به معنای شدت، قوت، زحمت و مشقت آمده است.

۲. بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۱۹۱.

حدیث نبوی را بیان کرده، زیرا مشقت بار بودن یک عمل گاه به واسطه انجام دادن کارهای بدنی سنگین است و گاه به سبب طول مدت و گاه به علت فراهم نبودن مقدمات و نیز گاهی به واسطه مخالفت نفس با آن است که امام (علیه السلام) روی همین نکته تکیه فرموده است.

دلیل آن هم روشن است؛ پاداش های مادی در عرف عقلا همواره متناسب با مقدار زحمتی است که برای کاری کشیده می شود و به همین دلیل کار پیرزحمت تر پاداش و مزد و اجرت بیشتری دارد. پاداش های الهی نیز همین گونه است؛ هر قدر عمل سخت تر و پرمشقت تر باشد، پاداشش نزد خداوند بیشتر است و این گونه احادیث به هنگامی که انسان در انجام وظایف خود یا ترک گناه گرفتار زحمت و مشقت شدیدی می شود اسباب آرامش روح است، زیرا می داند هرچه زحمتش بیشتر باشد لطف و کرامت و عنایت حق به او بیشتر است.

بعضی از بزرگان مانند علامه مجلسی (رحمه الله) در بحارالانوار در این جا به اشکالی اشاره کرده اند و آن این که این کلام حکیمانه در بدو نظر با روایاتی که می گوید: «نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ» منافات دارد، زیرا «نیت» به تنهایی کار آسانی است و عمل است که غالباً دارای مشکلاتی است. سپس پاسخ سید مرتضی (رحمه الله) را درباره حل این اشکال پذیرفته که می فرماید: «خیر» (در حدیث نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ) به معنای افعَل تفضیل نیست بلکه اشاره به این است که نیت مؤمن همواره خیر خوب است.

ولی هرگاه به تفسیری که از امام باقر (علیه السلام) در بحارالانوار نقل شده مراجعه می شود اشکال بدون تکلف حل می گردد آن جا که می فرماید: «نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ أَفْضَلُ مِنْ عَمَلِهِ وَذَلِكَ لِأَنَّهُ يَنْوِي مِنَ الْخَيْرِ مَا لَا يُدْرِكُهُ وَنِيَّةُ الْكَافِرِ شَرُّ مِنْ عَمَلِهِ وَذَلِكَ لِأَنَّ الْكَافِرَ يَنْوِي الشَّرَّ وَيَأْمُلُ مِنَ الشَّرِّ مَا لَا يُدْرِكُهُ؛ نیت مؤمن از عمل او بهتر است، زیرا همواره قصد کارهای (مهمی) را دارد که به آن نمی رسد و نیت کافر

از عمل او بدتر است، زیرا قصد کارهای بدتری را دارد که به آن دسترسی پیدا نمی‌کند»<sup>۱</sup>، بنابراین بهتر بودن نه از نظر فضیلت است، بلکه از نظر همت و قصد والاست.

\* \* \*

---

۱. بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۲۰۶، ح ۱۹.



## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ السَّائِرِ

عَرَفْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ، وَحَلِّ الْعُقُودِ، وَنَقْضِ الْهِمَمِ.

امام علیؑ فرمود:

خداوند را به وسیله برهم خوردن تصمیم‌ها، فسخ پیمان‌ها  
و نقض اراده‌ها شناختم.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می‌گوید: این کلام حکیمانه را پیش از سید رضی رحمه الله مرحوم صدوق در کتاب خصال و در کتاب توحید به‌طور مسند از امام باقر از پدرش از جدش امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرده است سپس اضافه می‌کند: شیخ ابوطالب زاهدی گیلانی (متوفای قرن ۱۲) کتابی در شرح این گفتار حکیمانه دارد که به وسیله فرزندش شیخ محمدعلی به فارسی ترجمه شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۱).



## شرح و تفسیر

### اراده‌ای برتر از اراده‌ما!

امام علی (علیه السلام) در این کلام نورانی اش به یکی از دلایل توحید اشاره کرده می‌فرماید: «خداوند را به وسیلهٔ برهم خوردن تصمیم‌ها، فسخ پیمان‌ها و نقض اراده‌ها شناختم»؛ (عَرَفْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ، وَحُلِّ الْعُقُودِ، وَنَقْضِ الْهَيْمِ). اشاره به این‌که، بسیار می‌شود انسان تصمیم محکمی به انجام کاری می‌گیرد، اما ناگهان ارادهٔ او تغییر پیدا می‌کند بی‌آن‌که عاملی برای آن تغییر بشناسد! این نشان می‌دهد که اراده‌ای از بیرون به آن تعلق گرفته بود که ارادهٔ این شخص فسخ شود وگرنه دلیلی ندارد که انسان با داشتن تصمیم قوی بر کاری ناگهان منصرف شود. این تفسیر مطابق همان روایت صدوق است که در شرح سند این حکمت آمده است.

تفسیر دیگری نیز برای این کلام نورانی شده است که بسیار می‌شود انسان تصمیم محکمی بر کاری می‌گیرد؛ ولی تقدیرات الهی مانع از آن می‌گردد و انسان ناچار عقب‌نشینی می‌کند و از آن چنین می‌فهمد که مافوق ارادهٔ او ارادهٔ دیگری است که اگر تعلق به چیزی گیرد هرچه برخلاف آن است درهم می‌ریزد و از بین می‌رود.

کوتاه سخن این‌که اگر انسان، فعلاً ما یَشاء بود و هرچه می‌خواست می‌توانست انجام دهد ممکن بود در وجود خدا شک کنیم؛ اما این‌که می‌بیند

ما فوق اراده او، اراده‌ای است که در بسیاری از مواقع اراده او را برهم می‌زند یا مانع تحقق مراد او می‌شود می‌فهمد عالم، مدبر قادر و توانایی دارد که آن را بر طبق اراده حکیمانه‌اش تدبیر و اداره می‌کند.

در این‌که آیا واژه‌های «عزائم» و «عقود» و «همم» مترادف است و همه به معنای اراده انسان است یا با هم تفاوت دارد، در میان شارحان نهج البلاغه اختلاف نظر است؛ بعضی هر سه را به یک معنا می‌دانند و بعضی معتقدند «عزائم» اراده‌های بسیار قوی است و «عقود» مرحله‌ای پایین‌تر و «همم» مرتبه نازله است.

در بعضی از منابع لغت، «عزم» را به معنای تصمیم محکم گرفته‌اند در حالی که «همم» جمع «همت» را به معنای تصمیمی که انسان گرفته و آن را عمل نکرده ذکر نموده‌اند و «عقود» معنای وسیعی دارد که می‌تواند تصمیم و غیر تصمیم را شامل شود، بنابراین بعید نیست که تفاوت این سه واژه با یکدیگر بر حسب درجات قوت و ضعف باشد و امام (علیه السلام) می‌خواهد بفرماید گاهی می‌شود اراده‌های عادی و یا اراده‌های قوی بر انجام کارها، بدون عامل شناخته شده‌ای فسخ می‌شود و این نشانه وجود اراده قوی‌تری بالاتر از اراده ماست.

بعضی چنین پنداشته‌اند که این کلام حکیمانه با آنچه در آیات قرآن درباره عزم و اراده آمده سازگار نیست؛ قرآن خطاب به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌گوید: ﴿فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾<sup>۱</sup> و در نکوهش ترک اولای آدم می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسَى وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾<sup>۲</sup>.

ولی روشن است که هیچ‌کس نمی‌تواند نقش تصمیم و اراده انسان را در پیشرفت کارها انکار کند، سخن در این جاست که گاه موارد استثنایی پیش می‌آید

۱. آل عمران، آیه ۱۵۹.

۲. طه، آیه ۱۱۵.

که انسان تصمیمی می‌گیرد و عزم خود را بر انجام کاری راسخ می‌کند و ناگهان به علل ناشناخته‌ای برهم می‌خورد، در این موارد استثنایی انسان احساس می‌کند که اراده‌ای مافوق اراده او وجود دارد.

البته دلایل خداشناسی بسیار است. آنچه امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه بیان کرده اشاره به نکته تازه‌ای است که بسیاری از آن غافلند.

علامه شوشتری رحمته الله در شرح نهج البلاغه خود می‌گوید: کلام امام علیه السلام در این جا شبیه حدیث معروفی است که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله (در کتب بسیاری) نقل شده است که فرمود: «مَا مِنْ آدَمِيٍّ إِلَّا وَقَلْبُهُ بَيْنَ أَصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ اللَّهِ؛ هیچ انسانی نیست مگر این‌که قلب او در میان دو انگشت از انگشت‌های قدرت پروردگار قرار دارد»<sup>۱</sup> و سپس به این آیه شریفه استشهاد می‌کند: «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ»؛ بدانید که خداوند میان انسان و قلب او حائل می‌شود و بدانید که به‌سوی او باز می‌گردید و محشور می‌شوید»<sup>۲</sup>.

این سخن در جای خود صحیح است؛ ولی آنچه را علامه شوشتری رحمته الله آورده از قبیل پی بردن به معلول از ناحیه علت است در حالی که آنچه امام علیه السلام فرموده از قبیل پی بردن به علت از ناحیه معلول است.

این سخن را با کلماتی از امام باقر علیه السلام پایان می‌دهیم که می‌فرماید: «کسی از جدم امیرمؤمنان علیه السلام سؤال کرد با چه وسیله‌ای پروردگارت را شناخته‌ای؟ امام علیه السلام فرمود: بِفَسْخِ الْعَزْمِ وَنَقْضِ الْهَمِّ لَمَّا هَمَمْتُ فَحِيلَ بَيْنِي وَبَيْنَ هَمِّي وَعَزَمْتُ فَخَالَفَ الْقَضَاءُ عَزْمِي عَلِمْتُ أَنَّ الْمُدَبِّرَ غَيْرِي؛ خدا را به‌وسیله فسخ اراده و نقض تصمیم‌ها شناختم ای بسا تصمیم بر کاری گرفتم و او میان من و خواسته‌ام

۱. این روایت در بسیاری از منابع اهل سنت مانند سنن ابن ماجه، مسند احمد، مستدرک حاکم و کنز العمال آمده و در منابع ما نیز در بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۴۸ از امام باقر علیه السلام ضمن روایتی نقل شده است.

۲. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری رحمته الله، ج ۱، ص ۳۸۴.

جدایی افکند و عزم انجام برنامه‌ای را داشتم و قضای او عزم من را برهم زد، از این جا دانستم که مدبّر، غیر من است».<sup>۱</sup>

\* \* \*

---

۱. توحید صدوق، ص ۲۸۸.

# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

مَرَارَةُ الدُّنْيَا حَلَاوَةُ الْآخِرَةِ، وَحَلَاوَةُ الدُّنْيَا مَرَارَةُ الْآخِرَةِ.

امام علیؑ فرمود:

تلخی دنیا شیرینی آخرت است و شیرینی دنیا تلخی آخرت.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب الله در مصادر می گوید: این کلام شریف در کتاب روضة الواعظین با تفاوت تقدیم جمله دوم بر جمله اول آمده است و در غررالحکم نیز به این صورت ذکر شده: «حلاوة الدنيا توجب مرارة الآخرة». این تفاوت ها نشان می دهد که آن ها را از منبع دیگری جز نهج البلاغه گرفته اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۲).



## شرح و تفسیر

### تلخی و شیرینی دنیا و آخرت

امام علی (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه اشاره به تفاوت آشکار میان امور شیرین و تلخ در دنیا و آخرت می‌کند و می‌فرماید: «تلخی دنیا شیرینی آخرت است و شیرینی دنیا تلخی آخرت»؛ (مَرَارَةُ الدُّنْيَا حَلَاوَةُ الْآخِرَةِ، وَحَلَاوَةُ الدُّنْيَا مَرَارَةُ الْآخِرَةِ).

اشاره به این‌که بسیاری از طاعات و عبادات و انجام دادن دستورات الهی تلخ‌کامی‌هایی دارد؛ جهاد فی سبیل الله، جهاد با هوای نفس و گاه رفتن به زیارت خانه خدا، پرداختن خمس و زکات و چشم‌پوشی از اموال حرام و مقامات عالی نامشروع، تلخی‌ها و مشکلاتی برای انسان دارد؛ ولی به یقین این تلخی‌ها سبب شیرینی در سرای آخرت و بهشت برین است. نعمت‌هایی که نه چشمی آن را دیده و نه گوشی سخنی از آن شنیده و نه به خاطر انسانی خطور کرده است.

به عکس، بسیاری از گناهان ممکن است لذت‌بخش باشد. پیروی از هوا و هوس و عیش و نوش‌های گناه‌آلود و اموال فراوانی که از طرق نامشروع تحصیل می‌شود برای صاحبان آن‌ها لذتی دارد؛ ولی این لذات، تلخ‌کامی‌هایی را در آخرت به دنبال دارد عذاب‌هایی که بسیار شدید و طولانی است و حتی یک روز آن را نمی‌توان تحمل کرد تا چه رسد به سالیان دراز.

مقصود امام علی (علیه السلام) از این گفتار حکیمانه این است که اگر در مسیر اطاعت، مشکلات و شاید ناراحتی‌ها و مرارت‌هایی وجود داشته باشد، نگران نشویم،

آن‌ها را به جان و دل بپذیریم به امید وعده‌های الهی در آخرت و به عکس اگر در گناه، لذتی باشد از عواقب تلخ آن غافل نگردیم و کوتاه سخن این‌که هدف امام (علیه السلام) تشویق به طاعات و ترک گناهان است.

شبیه این سخن، تعبیری است که در خطبه ۱۷۴ نهج البلاغه گذشت که امام (علیه السلام) می‌فرماید: «إِنَّ الْجَنَّةَ حُقَّتْ بِالْمَكَارِهِ وَإِنَّ النَّارَ حُقَّتْ بِالشَّهَوَاتِ؛ بهشت در لابه‌لای ناراحتی‌ها پیچیده شده و دوزخ در لابه‌لای شهوات».

نیز در حکمت ۳۷۶ می‌فرماید: «إِنَّ الْحَقَّ ثَقِيلٌ مَرِيءٌ، وَإِنَّ الْبَاطِلَ خَفِيفٌ وَبِئْسَ حَقٌّ؛ حق، سنگین اما گوارا و باطل، سبک و آسان؛ اما بلاخیز و مر آور است». حق گرچه ثقیل و سنگین است ولی عاقبتش گواراست. به عکس، باطل که در آغاز آسان و راحت است؛ ولی در پایان ناگوار و خطرناک است.

البته آنچه امام (علیه السلام) در این جا فرموده بیان حکم غالبی است و گرنه موارد استثنایی نیز وجود دارد که انسان از انجام دادن حق لذت ببرد و از انجام دادن باطل ناراحت شود. حدیث معروفی که می‌گوید: «مؤمن اوقات شبانه‌روز خود را به سه بخش تقسیم می‌کند: بخشی برای عبادت و بندگی پروردگار و بخشی برای سامان دادن به وضع زندگی و در بخش دیگری به لذات حلال می‌پردازد تا نیرو و آرامش برای انجام وظایف پیدا کند»، دلیل روشنی بر این استثناست. در حالات انبیا و اولیای الهی به خصوص در آزمایش‌های سخت آن‌ها، شواهد زیادی بر اصل گفتار امام (علیه السلام) هست.

اگر حضرت یوسف (علیه السلام) تسلیم خواسته نامشروع زلیخا می‌شد برای او لذت‌بخش بود؛ اما مرارت آخرت را به دنبال داشت و این‌که تسلیم نشد و به سبب آن، سال‌ها در زندان ماند و مرارت زیادی را چشید بر کسی پوشیده نیست؛ اما حلاوت آخرت بلکه حلاوت دنیا را در پایان و بعد از مدتی به دنبال داشت.

حضرت آدم علیه السلام ترک اولی کرد و از شجره ممنوعه موقتاً لذت برد؛ اما پایان غم‌انگیزی برای او داشت.

بسیار می‌شود مرارت‌های دنیا نتیجه شیرینی در همین دنیا نصیب انسان می‌کند مانند جوانی که سال‌ها در غربت و با مشقت درس خوانده تا توانسته به مراحل عالی علم و دانش برسد که لذت آن را در پایان در همین دنیا می‌بیند و به عکس جوانی که تن به تنبلی و خوش‌گذرانی و عیش و نوش داده و بی‌سواد باقی مانده مرارت آن را در پایان کار در همین دنیا می‌چشد.

\*\*\*



## وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فَرَضَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً مِنَ الشَّرِّ، وَالصَّلَاةَ تَنْزِيهاً عَنِ الْكِبَرِ، وَالزَّكَاةَ تَسْبِيحاً لِلرِّزْقِ، وَالصِّيَامَ ابْتِلَاءً لِإِخْلَاصِ الْخَلْقِ، وَالْحَجَّ تَقَرُّبَةً لِلدِّينِ، وَالْجِهَادَ عِزّاً لِلْإِسْلَامِ، وَالْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلَحَةً لِلْعَوَامِّ، وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ رَدْعاً لِلْسُّفَهَاءِ، وَصِلَةَ الرَّحِمِ مَنَمَةً لِلْعَدَدِ، وَالْقِصَاصَ حَقْنًا لِلدَّمَاءِ، وَإِقَامَةَ الْحُدُودِ إِعْظَاماً لِلْمَحَارِمِ، وَتَرْكَ شُرْبِ الْخَمْرِ تَحْصِيناً لِلْعَقْلِ، وَمُجَانَبَةَ السَّرِقَةِ إِجَاباً لِلْعِفَّةِ، وَتَرْكَ الزِّنَى تَحْصِيناً لِلنَّسَبِ، وَتَرْكَ اللَّوَاطِ تَكْثِيراً لِلنَّسْلِ، وَالشَّهَادَاتِ اسْتِظْهَاراً عَلَى الْمَجَاحِدَاتِ، وَتَرْكَ الْكَذِبِ تَشْرِيفاً لِلصِّدْقِ، وَالسَّلَامَ أَمَاناً مِنَ الْمَخَافِ، وَالْأَمَانَةَ نِظَاماً لِلْأَمَّةِ، وَالطَّاعَةَ تَعْظِيماً لِلْإِمَامَةِ.

امام علیؑ فرمود:

خدا ایمان را برای تطهیر دل از شرک، و نماز را برای پاک شدن از کبر و غرور، و زکات را سبب روزی قرار داده است، و روزه را به عنوان آزمایشی برای اخلاص بندگان، و حج را برای تقویت دین، و جهاد را برای عزت و سربلندی اسلام (و مسلمانان)، و امر به معروف را برای اصلاح توده مردم، و نهی از منکر را برای باز

داشتن بی خردان، و صلۀ رحم را برای افزایش نفوس، و قصاص را برای حفظ خون‌ها (جان‌ها)، و اقامۀ حدود را برای بزرگ شمردن محرمات الهی، و ترک شرب خمر را برای حفظ و سلامت عقل، و دوری از سرقت را برای حفظ عفت (و پرهیز از آلودگی به اموال مردم)، و ترک زنا را برای حفظ نسب‌ها، و ترک لواط (و همجنس‌گرایی) را برای افزایش نسل، و شهادت و گواهی را برای اظهار حق در برابر انکارها، و ترک دروغ را برای احترام و بزرگداشت صدق و راستی، و سلام را امان در برابر ترس‌ها، و امامت را برای نظم و نظام امت، و اطاعت و فرمانبرداری (از امام مسلمانان) را برای (تعظیم و تحکیم) مقام امامت قرار داده است.<sup>۱</sup>

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

مطابق گفته خطیب‌الله در مصادر، از کسانی که این کلمات حکیمانه را در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند نویسنده‌نهایة الإرب است که بخش‌هایی از آن را به مناسبت در کتاب خود آورده و همچنین شافعی در مطالب السؤل و آمدی در غررالحکم. با توجه به این‌که همه آن‌ها بخش‌هایی از این روایت را با تفاوت‌هایی نقل کرده‌اند روشن می‌شود که از مصادر دیگری دریافت داشته‌اند. سپس اضافه می‌کند که این بخشی از خطبه غزای فدکیه فاطمه زهرا (علیها السلام) را که موافق و مخالف، آن را نقل کرده‌اند تشکیل می‌دهد که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) بخش‌هایی را به آن افزوده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۳).

## شرح و تفسیر

### فلسفه، بخش مهمی از احکام اسلامی

امام علی (ع) در این گفتار حکیمانه مبسوط اشاره به فلسفه‌های بخش مهمی از احکام اسلامی کرده است که در بیست بخش خلاصه می‌شود.

۱. نخست می‌فرماید: «خدا ایمان را برای تطهیر دل از شرک واجب کرده است»؛ (فَرَضَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً مِنَ الشِّرْكِ).

اشاره به این‌که ایمان به یگانگی خداوند، انسان را از آلودگی به شرک و بت‌پرستی نجات می‌دهد، همان آلودگی بسیار بدی که همه انبیا برای تطهیر آن به پا خاسته‌اند و نخستین دعوت آن‌ها دعوت به توحید بود. اگر قلب انسان فقط جایگاه ایمان به خدا باشد همه چیز را برای او می‌خواهد و همواره در طریق اطاعت فرمان او گام برمی‌دارد، از هرگونه دوگانگی و چندگانگی رهایی می‌یابد، هدفی واحد، معبودی واحد و برنامه واحدی خواهد داشت. در حالی که وقتی آلوده شرک می‌شود معبودهای متعدد، برنامه‌های مختلف و اهداف پراکنده پیدا می‌کند.

۲. «خدا نماز را برای پاک شدن از کبر و غرور واجب کرده است»؛ (وَالصَّلَاةُ تَنْزِيهَاً عَنِ الْكِبَرِ).

نماز، آثار و برکات فراوانی دارد که یکی از آن‌ها پاک شدن از کبر و غرور است، زیرا به هنگام نماز، انسان همچون عبد ذلیل در برابر خداوند جلیل

می ایستد، سپس تعظیم می کند و به خاک می افتد و پیشانی را بر درگاه او به خاک می ساید و این عمل را چند بار تکرار می کند. به یقین این برنامه نورانی، کبر و غرور او را درهم می شکند، همان چیزی که انسان را به طغیان و می دارد و آلوده انواع گناهان می کند، چراکه سرچشمه انواع معاصی همین مسئله تکبر است.

در حالات ابلیس نیز خوانده ایم که کبر و غرور او مانع از سجده بر آدم در پیشگاه خدا شد، سجده ای که اگر انجام می داد کبر و غرور او درهم می شکست و هرگز گرفتار آن عاقبت بسیار شوم نمی شد.

اصولاً آنچه درباره نماز در قرآن مجید آمده است که نماز انسان را از فحشا و منکرات باز می دارد: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»<sup>۱</sup> یکی از دلایل همین است. هنگامی که کبر و غرور کنار برود انسان تسلیم فرمان خدا می شود و از معاصی چشم می پوشد.

۳. «خداوند زکات را سبب روزی قرار داد»؛ (وَالزَّكَاةُ تَسْبِيحًا لِلرِّزْقِ).

این عبارت دو تفسیر دارد: نخست این که پرداختن زکات، روزی فقر را تضمین می کند، زیرا در حدیث آمده که اگر مردم زکات اموالشان را بدهند، فقری در سراسر جهان اسلام پیدا نخواهد شد. همان گونه که در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «وَلَوْ أَنَّ النَّاسَ أَدَّوْا زَكَاةَ أَمْوَالِهِمْ مَا بَقِيَ مُسْلِمٌ فَقِيراً مُحْتَاجاً»<sup>۲</sup>.

تفسیر دیگر این که پرداختن زکات سبب می شود خداوند روزی را بر زکات دهنده فراوان کند و اموال او را از خطرات تجاوز گرسنگان حفظ نماید و جمع میان این دو تفسیر در جمله بالا بعید نیست، همان گونه که در حدیثی از

۱. عنکیوت، آیه ۴۵.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۷، ح ۱۵۷۹.

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نیز آمده است که می فرماید: «أَنَّ عِلَّةَ الزَّكَاةِ مِنْ أَجْلِ قُوتِ الْفُقَرَاءِ وَتَحْصِينِ أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ؛ علت تشریع زکات تأمین قوت فقرا و حفظ اموال اغنیاست».<sup>۱</sup>

۴. «و روزه را برای این تشریع کرد که آزمایشی برای اخلاص بندگان باشد؛ (وَالصَّيَامُ ابْتِلَاءٌ لِإِخْلَاصِ الْخَلْقِ).

تمام عبادات، مشروط به اخلاص و به یک معنا از اسباب خلوص نیت است؛ ولی از آن جا که روزه عبادتی است که در ظاهر آشکار نیست، تأثیر بسیار عمیق تری در آزمودن اخلاص مردم دارد و به تعبیر دیگر، تنها خدا از آن آگاه است و تا روزه دار چیزی نگوید کسی از روزه او باخبر نمی شود و این در واقع یک مرحله عالی از تقواست و به همین سبب در قرآن مجید تشریع روزه برای نیل به تقوا ذکر شده است.

۵. «و حج را برای تقویت دین قرار داد»؛ (وَالْحَجَّ تَقْرِبَةً لِلدِّينِ).

بدون شک در موسم حج، مسلمانان پاکدلی از سراسر دنیا و جهان اسلام به سوی مرکز توحید می آیند و یک صدا لبیک می گویند و اطراف خانه خدا طواف می کنند و با هم نماز می گزارند و با هم به منا و مشعر و عرفات می روند و شیطان را سنگسار می کنند. از اخبار و حالات یکدیگر باخبر می شوند و روابط دوستی در میان آن ها عمیق تر می گردد و برای حل مشکلات یکدیگر می اندیشند و مجموع این ها سبب تقویت اسلام می شود، از این رو دشمنان همواره از این عبادت بزرگ وحشت داشتند و می کوشیدند بر آن ضربه ای وارد کنند تا هر سال از طریق این عبادت بزرگ روح تازه ای در کالبد اسلام در آن کانون وحدت دمیده نشود، از این رو در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «لَا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا مَا قَامَتِ الْكَعْبَةُ؛ مادامی که کعبه برپاست اسلام هم برپاست».<sup>۲</sup>

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۷، ح ۱۵۸۰.

۲. کافی، ج ۴، ص ۲۷۱، ح ۴.

در اکثر نسخه‌های نهج البلاغه جمله بالا با واژه «تَقْوِيَّة» ذکر شده در حالی که در نسخه «صبحی صالح» «تَقَرُّبَةً» است. گرچه آن هم نامناسب نیست، زیرا حج باعث می‌شود که مردم از نظر دین با هم نزدیک شوند؛ ولی به یقین تعبیر اول مناسب‌تر و مأنوس‌تر است، زیرا واژه «تَقَرُّبَةً» در کمتر حدیث یا عبارتی به چشم می‌خورد.

۶. «و جهاد را برای عزت و سربلندی اسلام (و مسلمانان) قرار داد»؛  
(وَالْجِهَادَ عِزًّا لِلْإِسْلَامِ)

دلیل آن روشن است؛ اگر مسلمانان در برابر حيله‌ها و حملات و تهاجمات دشمنان خاموش بنشینند و به جهاد برنخیزند چیزی نمی‌گذرد که عظمت آن‌ها پایمال دشمنان می‌شود و عزت و سربلندی تبدیل به ذلت و سربه‌زیری می‌گردد. از این رو در خطبه معروف جهاد، امیرمؤمنان (علیه السلام) می‌فرماید: «فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِمَنْ أَحْبَبَهُ وَأُولِيَّائِهِ وَهُوَ لِبَاسُ التَّقْوَى وَدِرْعُ اللَّهِ الْحَصِينَةُ وَجُنَّتُهُ الْوَثِيقَةُ فَمَنْ تَرَكَهُ رَغْبَةً عَنْهُ أَلْبَسَهُ اللَّهُ ثَوْبَ الذُّلِّ؛ (آگاه باش) جهاد دری از درهای بهشت است که خداوند آن را به روی یاران خاصش گشوده، جهاد، لباس تقوا و زره محکم و سپر مطمئن خداوند است و مردمی که از جهاد روی‌گردان شوند خداوند لباس ذلت بر تن آن‌ها می‌پوشاند و بلاها به آن‌ها هجوم می‌آورند».<sup>۱</sup>

۷ و ۸. «و امر به معروف را برای اصلاح توده مردم و نهی از منکر را برای باز داشتن بی‌خردان قرار داد»؛ (وَالْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلَحَةً لِلْعَوَامِّ، وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ رَدْعًا لِلشُّفَهَاءِ).

این امتیاز مهم را قانون اسلام بر بسیاری از قوانین جهان دارد که همه افراد جامعه را در برابر آنچه در جامعه می‌گذرد مسئول می‌داند، هرگاه کسی از انجام

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

وظیفه خود عدول کند، همه به عنوان واجب کفایی مأمورند او را نصیحت کرده و به انجام وظیفه فرا خوانند و هرگاه کسی آشکارا منکری را انجام دهد و کاری برخلاف موازین اسلامی مرتکب شود، همه مسئولند او را اندرز دهند و از آن کار بازدارند.

بنابراین، امر به معروف، مصلحتی است برای توده مردم و نهی از منکر سبب پیشگیری از کار سفیهان است.

قابل توجه است که در امر به معروف بر عوام تکیه می‌کند. اشاره به این‌که خواص، وظایف خود را انجام می‌دهند و کمتر نوبت به امر به معروف می‌رسد و در مورد نهی از منکر بر سفها تکیه می‌کند اشاره به این‌که آدم عاقل و خردمند به دنبال گناه نمی‌رود و آن‌ها که با ارتکاب گناه، هم به خود ظلم می‌کنند و هم به جامعه، سفیه و کم‌خردند. قرآن مجید هم به این موضوع اشاره‌ای دارد و می‌فرماید: «وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ»؛ چه کسی از آیین ابراهیم، روی‌گردان خواهد شد به جز افراد نادان و سفیه؟<sup>۱</sup>

درباره اهمیت امر به معروف و نهی از منکر و شرایط آن در بحث‌های گذشته مطالب قابل ملاحظه‌ای آمده است.<sup>۲</sup>

۹. «و صلۀ رحم را برای افزایش نفوس مقرر داشت»؛ (وَصِلَّةَ الرَّحِمِ مَنَّمَاةً لِلْعَدَدِ).

«مَنَّمَاة» مصدر میمی و به معنای نمو کردن است و چون به صورت مفعول لاجله ذکر شده به معنای سببیت نمو است.

روشن است هنگامی که افراد یک فامیل صلۀ رحم به جای آورند و مراقب یکدیگر باشند و به همدیگر کمک کنند، تلفات در میان آن‌ها کم خواهد بود

۱. بقره، آیه ۱۳۰.

۲. از جمله به جلد ۲ از همین کتاب، ص ۲۵۵؛ تفسیر نمونه، ج ۳، ذیل آیه ۱۰۴ سوره آل عمران مراجعه شود.

و این سبب کثرت فامیل و در نتیجه کثرت عدد مسلمانان خواهد شد و در برابر دشمنان قدرت و قوت بیشتری پیدا می کنند.

افزون بر این، از روایات استفاده می شود که صلۀ رحم تأثیر معنوی و الهی خاصی در فزونی عمر و عمران و آبادی شهرها دارد.

در حدیثی از امام صادق از پدرانش از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمده است: «صِلَّةُ الرَّحِمِ تَعْمُرُ الدِّيَارَ وَتَزِيدُ فِي الْأَعْمَارِ وَإِنْ كَانَ أَهْلُهَا غَيْرَ أَخِيَارٍ؛ صلۀ رحم خانه ها را آباد و عمرها را زیاد می کند، هرچند اهل آن از نیکان نباشند».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از همان حضرت (علیه السلام) می خوانیم: «إِنَّ الْقَوْمَ لَيَكُونُونَ فَجَرَةً وَلَا يَكُونُونَ بَرَّةً فَيَصِلُونَ أَرْحَامَهُمْ فَتَنَمِي أَمْوَالُهُمْ وَتَطُولُ أَعْمَارُهُمْ فَكَيْفَ إِذَا كَانُوا الْبُرَارَ بَرَّةً؛ ممکن است جمعیتی فاجر و گنهگار باشند و از نیکان نباشند؛ ولی در عین حال صلۀ رحم به جا آورند. در این صورت اموالشان افزایش پیدا می کند و عمرشان طولانی می شود تا چه رسد به این که از نیکان و خوبان باشند».<sup>۲</sup>

بعضی از شارحان نهج البلاغه تفسیر دیگری برای این کلام حکیمانه ذکر کرده اند که هرگاه انسان صلۀ رحم به جای آورد، ارحام او اطراف وی را می گیرند و قوت و قدرت آن شخص که صلۀ رحم به جای آورده فزونی می یابد ولی تفسیر اول صحیح تر به نظر می رسد.<sup>۳</sup>

۱۰. «و قصاص را برای حفظ خون ها (و جان ها) قرار داد»؛ (وَالْقِصَاصُ حَقًّا لِلدَّمَاءِ).

این سخن برگرفته از قرآن مجید است که می فرماید: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ

۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۹۳، ح ۲۱.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۵۵، ح ۲۱.

۳. علامۀ مجلسی (رحمه الله) این تفسیر را در بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۰۹ آورده و مرحوم مغنیه در فی ظلال از او تبعیت نموده است.

يَا أُولِي الْأَلْبَابِ؛ ای خردمندان! در قصاص، حیات و زندگی شما است.<sup>۱</sup> درست است که ظاهراً بر اثر قصاص، فردی از جامعه حذف می‌شود؛ ولی این حذف سبب پیشگیری از قتل‌های آینده است، زیرا افرادی که به فکر قتل دیگران می‌افتند، هنگامی که منظره قصاص در نظرشان مجسم می‌شود و خود را در خطر قطعی می‌بینند از این عمل خودداری می‌کنند و به فرض که بتوانند قتلی انجام دهند و متواری شوند باید یک عمر به صورت دربه‌در زندگی مخفیانه داشته باشند که ناراحتی و زجر آن کمتر از قصاص نیست.

متأسفانه در دنیای امروز، بعضی از گروه‌ها و به اصطلاح طرفداران حقوق بشر با هرگونه قصاص مخالفند و می‌گویند: خون را با خون نباید شست؛ قاتل کار خطایی انجام داده و اگر ما قاتل را به قتل برسانیم خطای دیگری است. این‌ها برای قاتل دلسوزی می‌کنند؛ اما گویا برای صدها یا هزاران نفری که جانشان به وسیله قاتلان در خطر است و آن قاتلان با نفی قصاص احساس امنیت می‌کنند دلشان نسوخته است.

۱۱. «و اقامه حدود را برای بزرگ شمردن محرمات الهی قرار داد»؛ (وِاقَامَةً الْحُدُودِ اعْظَامًا لِلْمَحَارِمِ).

«محارم» در این جا اشاره به گناهان کبیره یا بخش مهمی از آن‌هاست که در موردشان اقامه حدود و اجرای تعزیرات می‌شود، زیرا حدود به معنای عام شامل تعزیرات هم می‌گردد. بدیهی است با اجرای حد، گناه در نظرها پراهمیت خواهد شد و کمتر کسی به سراغ آن می‌رود زیرا می‌داند علاوه بر مجازات الهی در سرای آخرت، در این دنیا هم مجازات سنگینی دامن او را می‌گیرد و این امر سبب امنیت جامعه و حفظ آن از آلودگی‌های گسترده خواهد شد.

از این رو در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است: «وَحَدُّ يُقَامُ لِلَّهِ فِي الْأَرْضِ

أَفْضَلُ مَنْ مَطَرَ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا؛ حدی که در زمین اجرا شود برتر از چهل روز باریدن باران است».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از ابو ابراهیم (امام کاظم علیه السلام) در تفسیر آیه شریفه «وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»<sup>۲</sup> می فرماید: «این فقط احیای به وسیله باران نیست، بلکه خداوند مردانی را مبعوث می کند که عدل را زنده کنند و زمین با احیای عدل زنده می شود. سپس افزود: «وَلَا قَامَةُ الْحَدِّ لِلَّهِ أَنْفَعُ فِي الْأَرْضِ مِنَ الْقَطْرِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا؛ و اقامه حد در آن سودمندتر است از نزول چهل روز باران در زمین».<sup>۳</sup>

البته اساس دعوت انبیا بر برنامه های فرهنگی است و اکثریت مردم از این طریق به راه راست دعوت می شوند؛ ولی مواردی پیدا می شود که افرادی سرسختانه در مقابل اوامر و نواهی آنها به مخالفت برمی خیزند. در این گونه موارد جز توسل به اجرای حدود و مجازات ها راهی نیست، همان گونه که در برنامه تمام عقلای جهان و قوانین عالم نیز همین گونه است.

۱۲. «و ترک شرب خمر را برای حفظ و سلامت عقل تشریع کرد»؛ (وَتَرَكْ شُرْبَ الْخَمْرِ تَحْصِينًا لِلْعَقْلِ).

جای شک و تردید نیست که شراب و همه مواد مخدر از دشمنان شماره یک عقل انسانی هستند؛ نه تنها در حالت مستی شعله عقل به کلی خاموش می شود و افراد مست دست به هر کاری می زنند، بلکه بعد از آن نیز تأثیرات زیادی در تخریب مغز و اعصاب از خود به جای می گذارد و گاه منجر به جنون می شود.

مرحوم «کلینی» در جلد ششم کتاب کافی بابی تحت عنوان «إِنَّ الْخَمْرَ رَأْسُ كُلِّ إِثْمٍ وَشَرِّ» (شراب سرچشمه هر گناه و بدی است) آورده است و احادیث فراوانی در ذیل آن ذکر کرده است؛ از جمله در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمده

۱. کافی، ج ۷، ص ۱۷۵، ح ۸.

۲. روم، آیه ۱۹.

۳. کافی، ج ۷، ص ۱۷۴، ح ۲.

است: «إِنَّ الْخَمْرَ رَأْسُ كُلِّ إِثْمٍ؛ شراب سرچشمه هر گناهی است».<sup>۱</sup>  
 در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ لِلشَّرِّ أَقْفَالًا وَجَعَلَ مَفَاتِيحَهَا أَوْ قَالَ مَفَاتِيحَ تِلْكَ الْأَقْفَالِ الشَّرَابُ؛ خداوند برای شرور و بدی ها قفل هایی قرار داده (که همان قفل عقل هاست) و کلید آن قفل ها را شراب قرار داده است».<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری از امام باقر یا امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «مَا عُصِيَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بِشَيْءٍ أَشَدَّ مِنْ شُرْبِ الْخَمْرِ إِنَّ أَحَدَهُمْ لَيَدْعُ الصَّلَاةَ الْفَرِيضَةَ وَيَشْبُ عَلَى أُمِّهِ وَأُخْتِهِ وَابْنَتِهِ وَهُوَ لَا يَعْقِلُ؛ گناهی در پیشگاه خداوند شدیدتر از شرب خمر نیست. بعضی از شراب خواران نماز واجب را به کلی ترک می کنند و ممکن است به مادر و خواهر و دختر خود در حالی که نمی فهمند تجاوز کنند».<sup>۳</sup>  
 همین مضمون را یکی از شعرای فارسی زبان در شعر خود مجسم ساخته است آن جا که می گوید:

ابلیس شبی رفت به بالین جوانی  
 آراسته با شکل مهیبی سر و بر را  
 گفتا که منم مر اگر خواهی زنهار  
 باید بگزینی تو یکی زین سه خطر را  
 یا آن پدر پیر خودت را بکشی زار  
 یا بشکنی از خواهر خود سینه و سر را  
 یا خود ز می ناب بنوشی دو سه ساغر  
 تا آن که بیوشم ز هلاک تو نظر را

۱. کافی، ج ۶، ص ۴۰۳، ح ۳.

۲. همان، ح ۵.

۳. همان، ح ۷.

لرزید از این بیم جوان بر خود و جا داشت  
 کز مر فتد لرزه به تن ضیغم نر را  
 گفتا نکنم با پدر و خواهرم این کار  
 لیکن به می از خویش کنم رفع ضرر را  
 جامی دو سه می خورد چو شد چیره ز مستی  
 هم خواهر خود را زد و هم کشت پدر را  
 ای کاش شود خشک بن تاک خداوند  
 زین مایه شر حفظ کند نوع بشر را

۱۳. «و دوری از سرقت را برای حفظ عفت (و پرهیز از آلودگی به اموال مردم) مقرر داشت»؛ (وَمُجَانِبَةَ السَّرِقَةِ إِيجَاباً لِلْعِفَّةِ).

سرقت و دزدی به هر شکل باشد از بزر ترین گناهان در اسلام و دارای حدّ شرعی است و در همه عرف‌ها و تمام عقلا کاری بسیار زشت محسوب می‌شود و در تمام قوانین دنیا برای آن مجازات مقرر شده است.

تعبیر به «عفت» در کلام امام (علیه السلام) اشاره به خویشتن‌داری و مناعت طبع و ترک هرگونه حرص است. خداوند سرقت را از این‌رو تحریم فرموده که افزون بر حفظ امنیت مالی جامعه، روح عفت را در افراد زنده کند، هیچ‌کس به اموال دیگری چشم ندوزد و حتی در بدترین حالات معیشتی به فکر دستبرد به اموال دیگران نیفتد، همان‌گونه که در قرآن مجید خداوند عده‌ای از نیازمندان را با این عبارت ستوده است: «لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْباً فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ»؛ (انفاق‌های شما برای) کسانی باشد که در راه خدا در تنگنا قرار گرفته‌اند (و توجه به آیات خدا آن‌ها را از وطن‌های خویش آواره ساخته و شرکت در میدان جهاد به آن‌ها اجازه

نمی‌دهد تا برای تأمین هزینه زندگی دست به کسب و تجارتي بزنند) نمی‌توانند مسافرتی کنند (و سرمایه‌ای به دست آورند) و از شدت عفت و خویشنداری افراد ناآگاه آن‌ها را بی‌نیاز می‌پندارند؛ اما آن‌ها را از چهره‌هایشان می‌شناسی».<sup>۱</sup>

به یقین همان اندازه که حفظ امنیت جامعه اهمیت دارد پرورش روح عفت و ابراز بی‌نیازی از اموال مردم نیز مهم است و در واقع این روحیه است که جامعه را به امنیت مالی رهنمون می‌شود.

۱۴. «و ترک زنا را برای حفظ نسب‌ها قرار داد»؛ (وَتَرَكُ الزَّانِيَ تَحْصِيْنًا لِلنَّسَبِ).

به یقین زنا و آمیزش‌های نامشروع آثار سوء فراوانی دارد که امام (علیه السلام) به یکی از مهم‌ترین آن‌ها اشاره کرده است. هرگاه در جامعه آمیزش‌های نامشروع رواج پیدا کند محصول آن فرزندان نامشروعی است که وابسته به هیچ‌کس نیستند، نه کسی حضانت آن‌ها را بر عهده می‌گیرد و نه تکیه‌گاهی برای خودشان پیدا می‌کنند، نه حمایت مالی می‌شوند، نه ارث دارند و نه از عواطف پدرانه و مادرانه برخوردارند. چنین فرزندانی بزرگ‌ترین مخاطره را برای جامعه دربر دارند. آمارها نشان می‌دهد که بسیاری از جنایات هولناک به دست همین فرزندان نامشروع انجام می‌گیرد. به فرض که نهادی اجتماعی فرزندان نامشروع را جمع‌آوری و حفاظت کند باز محرومیت از پیوند با پدر و مادر و آثار عاطفی و قانونی آن کار خود را خواهد کرد.

به همین دلیل اسلام زنا را حرام کرده و مجازات سنگینی برای آن قائل شده است؛ ولی متأسفانه در تمدن مادی غرب نه تنها زنا حرام نیست، بلکه مراکز فحشا تحت حمایت دولت‌ها نیز هست و به دولت‌ها مالیات نیز می‌پردازند. آن‌ها حتی برای روابط نامشروع زنان شوهردار نیز اهمیتی قائل نیستند. تنها

زنای به عنف را ممنوع و قابل تعقیب قانونی می دانند و به همین دلیل فرزندان نامشروع در جوامع غربی بسیار زیاد است و مفسد آن را نیز با چشم خود می بینند؛ اما غلبه هوا و هوس و آزادی های به معنای بی بندوباری به آن ها اجازه محدود ساختن را نمی دهد.

در بعضی از جوامع غربی کار به آن جا رسیده که در شناسنامه ها تنها نام مادر نوشته می شود و از نام پدر خبری نیست، زیرا دیده اند اگر نام پدر را بخواهند بنویسند مجهول بودن پدران برای بسیاری از نوزادان مشکل عظیمی ایجاد می کند. شگفت آور است که مجاز شمردن زنا حتی مانع از تجاوز به عنف نشده و به گونه ای است که آمار بعضی از کشورهای غربی نشان می دهد در هر دقیقه یک تجاوز به عنف صورت می گیرد.

البته زنا مفسد بسیار دیگری دارد که امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) در حدیثی که علامه مجلسی (رحمه الله) در بحار الانوار از علل الشرایع نقل کرده به بخشی از آن اشاره می کند، آن حضرت (علیه السلام) می فرماید: «وَحَرَّمَ الزَّنا لِمَا فِيهِ مِنَ الْفَسَادِ مِنْ قَتْلِ الْاَنْفُسِ وَذَهَابِ الْاَنْسابِ وَتَرْكِ التَّرْبِيَةِ لِلْاَطْفَالِ وَفَسَادِ الْمَوَارِثِ وَمَا اشْبَهَ ذَلِكَ مِنْ وُجُوهِ الْفَسَادِ؛ خداوند زنا را حرام کرده است به علت مفسدی که در آن است از قتل نفس، (به سبب برافروخته شدن آتش خشم همسران یا بستگان) و از دست رفتن نسب و ترک تربیت فرزندان و فاسد شدن نظم میراث و امثال آن از مفسد گوناگون».<sup>۱</sup>

۱۵. «و ترک لواط (و همجنس گرایی) را برای افزایش نسل مقرر داشت.» (وَتَرَكَ اللَّوْاطِ تَكْثِيرًا لِلنَّسْلِ).

می دانیم آفرینش شهوت جنسی در زنان و مردان برای این است که از طریق صحیح، نسل انسان افزایش پیدا کند و از میان نرود و اگر این علاقه جنسی میان

۱. بحار الانوار، ج ۶، ص ۹۸، ح ۲.

زن و مرد نبود ممکن بود در مدت کوتاهی نسل انسان نابود شود. حال اگر این علاقه جنسی به صورت همجنس‌گرایی درآید که هیچ تأثیری در بقای نسل نداشته باشد و این مطلب در جامعه بشری گسترش یابد آن هم سبب قطع نسل انسان یا کمبود افراد بشر خواهد شد.

به همین دلیل، استمنا یا آمیزش با حیوانات نیز در اسلام تحریم شده است، زیرا آن‌ها نیز مانند همجنس‌گرایی سبب ضایع شدن نطفه‌های انسانی می‌گردد. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که زندیقی از آن حضرت سؤالی درباره تحریم زنا کرد و حضرت پاسخ او را فرمود و سپس از تحریم لواط پرسید. امام علیه السلام فرمود: علتش این است که «أَنَّهُ لَوْ كَانَ إِثْبَانُ الْغُلَامِ حَلَالًا لَا سَتَغْنَى الرَّجَالُ عَنِ النِّسَاءِ وَكَانَ فِيهِ قَطْعُ النَّسْلِ وَتَعْطِيلُ الْفُرُوجِ وَكَانَ فِي إِجَازَةِ ذَلِكَ فُسَادٌ كَثِيرٌ؛ هرگاه آمیزش با پسر حلال بود مردان از زنان بی‌نیاز می‌شدند و سبب قطع نسل و تعطیل آمیزش مشروع و طبیعی می‌شد و مجاز بودن این کار مفاسد بسیاری دربر داشت».<sup>۱</sup>

شبیه همین معنا با توضیح بیشتری از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده است.<sup>۲</sup>

البته آنچه امام علیه السلام در این جا بیان فرموده و در روایات دیگری نیز به آن اشاره شده یکی از آثار بسیار شوم همجنس‌گرایی است؛ آثار زیان‌بار دیگری نیز دارد که یکی از آن‌ها از نظر مسائل بهداشتی و عاطفی است، زیرا این کار، تحریف روشنی در آفرینش علاقه جنسی و اعضای تناسلی است و امروز زیان آشکار آن به صورت بیماری‌های ایدز بروز کرده که طبق بعضی از آمار، اکثر موارد ایدز از مسئله همجنس‌گرایی ناشی می‌شود، همان بیماری‌ای که امروز تمام اطباء جهان در

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۲۵۲، ح ۱۲.

۲. بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۶۴، ح ۶.

درمان آن وامانده‌اند، زیرا نیروی دفاعی بدن را از کار می‌اندازد و انسان در مدت کوتاهی به انواع بیماری‌ها مبتلا می‌شود و با تمام کوشش‌هایی که از سوی پزشکان دنیا به عمل آمده هنوز داروی مطمئنی برای درمان آن پیدا نشده است. تشدید مجازات لواط در اسلام نسبت به زنا ممکن است ناشی از این امور باشد.

البته امروز برخی از طبیبان فاقد مسئولیت، به افرادی چراغ سبز نشان می‌دهند و می‌گویند که علاقه آن‌ها به جنس موافق عامل ژنتیکی دارد و قابل تغییر نیست و برای آن‌ها همجنس‌گرایی را مجاز می‌شمرد و این شبیه اظهار نظر جمعی دیگر از آن‌گونه اطباست که استمناء را بی‌ضرر و بی‌خطر معرفی می‌کنند. بدون شک صحنه گذاشتن بر این انحرافات و بیماری‌ها که به هر حال قابل علاج است ناشی از هماهنگ شدن با خواسته‌های انحرافی این‌گونه بیماران است.<sup>۱</sup>

۱۶. «و شهادت و گواهی را برای اظهار حق در برابر انکارها قرار داد»؛ (وَالشَّهَادَاتِ اسْتَظْهَاراً عَلَى الْمَجَاحِدَاتِ).

می‌دانیم در اسلام کسی که از حادثه‌ای باخبر باشد و آن را با چشم خود ببیند اگر به شهادت فراخوانده شود بر او واجب است بپذیرد و آنچه را دیده بیان کند؛ خواه درباره دوست باشد یا دشمن، خویشاوند باشد یا بیگانه. کتمان شهادت یکی از گناهان کبیره است، همان‌گونه که قرآن مجید باصراحت فرمود: «وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آتِمٌ قَلْبُهُ»؛ شهادت را کتمان نکنید و هرکس کتمان کند قلب او گناهکار است (چراکه حقیقتی را مخفی داشته است).<sup>۲</sup>

۱. وقاحت در تمدن مادی غرب به جایی رسیده که به هنگام نوشتن این سطور، این خبر در جراید منتشر شد که دو نفر از سیاستمداران همجنس اروپایی رسماً با هم ازدواج کردند و صدر اعظم آنان نیز به آن‌ها تبریک گفت. (این خبر در بیست و هفتم شهریور سال ۱۳۸۹ در جراید منتشر شد).

۲. بقره، آیه ۲۸۳.

در آیه قبل از آن می‌فرماید: «وَلَا يَأْتِ الشُّهَادَةُ إِذَا مَا دُعُوا»؛ و شاهدان هنگامی که دعوت (به دادگاه برای ادای شهادت) بشوند ابا نکنند.<sup>۱</sup>

روایات اسلامی نیز درباره کتمان شهادت، حرمت آن را با صراحت بیان کرده است در حالی که در قوانین دیگر دنیا، شهادت شهود معمولاً الزامی نیست؛ هرکس مایل باشد و سود خود را در شهادت دادن ببیند شهادت می‌دهد و گرنه می‌تواند آن را مکتوم نماید.

واجب ساختن این کار برای آن است که افراد نتوانند حقوق مردم را پایمال کنند.

در حدیثی از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم: «مَنْ شَهِدَ شَهَادَةً حَقٌّ لِيُخَيَّرَ بِهَا حَقٌّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ أَتَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَوْ جَهَّ نُورٌ مَدَّ الْبَصَرَ تَعْرِفُهُ الْخَلَائِقُ بِاسْمِهِ وَنَسَبِهِ؛ کسی که شهادت حقی بدهد تا حق مسلمانی را به وسیله آن احیا کند، روز قیامت در حالی وارد عرصه محشر می‌شود که از صورتش نوری برمی‌خیزد که تا آن جا که چشم کار می‌کند پیش می‌رود و تمام خلایق او را با نام و نسبش می‌شناسند».<sup>۲</sup>

در حدیثی از امام صادق (ع) می‌خوانیم که در تفسیر آیه «وَلَا يَأْتِ الشُّهَادَةُ إِذَا مَا دُعُوا» می‌فرماید: «لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ إِذَا دُعِيَ إِلَى الشَّهَادَةِ يَشْهَدُ عَلَيْهَا أَنْ يَقُولَ لَا أَشْهَدُ لَكُمْ؛ برای هیچ‌کس سزاوار نیست هنگامی که دعوت به شهادت دادن بر چیزی شود بگوید: من برای شما شهادت نمی‌دهم».<sup>۳</sup>

شگفت این‌که بعضی از شارحان نهج البلاغه شهادت را در این جا به معنای شهادت در راه خدا در میدان نبرد تفسیر کرده‌اند و آن را سبب تقویت دین دانسته‌اند در حالی که تعبیرات امام (ع)، قبل و بعد از آن تناسبی با آن ندارد، زیرا امام (ع) قبلاً جهاد را به عنوان عزت اسلام بیان فرمود و تعبیر به «مجاهدات»

۱. بقره، آیه ۲۸۲.

۲. کافی، ج ۷، ص ۳۸۰، ح ۱.

۳. همان، ص ۳۷۹، ح ۱.

(یعنی انکارها) مناسب بحث دعاوی است به خصوص که ترک کذب نیز بعد از آن ذکر شده است که با ترک شهادت دادن مناسب است. به علاوه آغاز حدیث با جمله «فرض الله» شروع می شود و به یقین خداوند شهادت را مأمور به نکرده بلکه جهاد را واجب فرموده که احیاناً منتهی به شهادت می شود.

۱۷. «و ترک دروغ را برای احترام و بزرگداشت صدق و راستی قرار داد»؛ (وَتَرْكَ الْكَذِبِ تَشْرِيفًا لِلصِّدْقِ).

اساس زندگی اجتماعی بر اعتماد متقابل افراد نسبت به یکدیگر است که اگر اعتمادی نباشد رشته اجتماع از هم گسیخته خواهد شد. اعتماد در صورتی حاصل می شود که صدق و امانت بر جامعه حاکم باشد، زیرا دروغ و خیانت مهم ترین اسباب بدبینی و بی اعتمادی است.

امام (علیه السلام) در این تعبیر زیبا می فرماید: خداوند ترک دروغ را واجب کرده تا راستگویی به عنوان یک فضیلت شمرده شود و افراد جامعه به سوی آن حرکت کنند.

در روایات اسلامی شدیدترین تعبیرات درباره زشتی دروغ آمده است. قرآن مجید می گوید: «إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ»؛ تنها کسانی دروغ می بندند که به آیات خدا ایمان ندارند.<sup>۱</sup>

در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «إِنَّ الْكَذِبَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ النِّفَاقِ؛ دروغ دری از درهای نفاق است».<sup>۲</sup>

در کتاب کافی از امیرمؤمنان (علیه السلام) چنین نقل شده که فرمود: «لَا يَجِدُ عَبْدٌ طَعْمَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَتْرُكَ الْكَذِبَ هَزْلَهُ وَجِدَّهُ؛ انسان طعم ایمان را نمی چشد مگر زمانی که دروغ را خواه شوخی باشد یا جدی، رها کند».<sup>۳</sup>

۱. نحل، آیه ۱۰۵.

۲. کنز العمال، ج ۸۲۱۲.

۳. کافی، ج ۲، ص ۳۴۰، ح ۱۱.

احادیث در این زمینه بسیار است. با حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله این سخن را پایان می دهیم آن جا که فرمود: «إِيَّاكُمْ وَالْكَذِبَ فَإِنَّهُ مِنَ الْفُجُورِ وَهُمَا فِي النَّارِ؛ از دروغ بپرهیزید، زیرا دروغ با فجور و گناهان (دیگر) همراه است و هر دو در آتشند».<sup>۱</sup>

۱۸. «و سلام را امان در برابر ترس ها قرار داد»؛ (وَالسَّلَامُ أَمَانًا مِنَ الْمَخَافِ). منظور از «سلام» در این جا همان سلام کردن است که هرگاه کسی به دیگری سلام کند مفهومی این است که هیچ گونه قصد آزار و اذیت او را ندارد و هنگامی که شنونده سلام را با سلام پاسخ می گوید مفهوم آن نیز این است که از ناحیه او خوف و ضرری برای سلام کننده موجود نیست.

توضیح این که در آغاز اسلام و مدتی پس از آن بسیاری از مردم هنگام برخورد با یکدیگر اگر طرف از قبیله خودشان نبود، احساس ناامنی می کردند؛ ولی اگر او ابتدا سلام می کرد و طرف مقابل نیز پاسخ می گفت، به منزله تعهدی بود که هیچ گونه ضرر و زیانی به یکدیگر نمی رساندند، همان گونه که اگر شخصی بر آن ها وارد می شد و غذایی می آوردند و از غذای صاحب منزل می خورد طرفین نسبت به یکدیگر احساس امنیت می کردند؛ صاحب خانه عملاً تحتی گفته بود و میهمان تازه وارد نیز عملاً به آن پاسخ داده بود.

البته گاه می شد که پس از سلام و جواب آن، قرائن و شواهدی برخلاف موارد مذکور به نظر می رسید که برای برطرف کردن آن خوف، احتیاج به گفت و گوی بیشتری بود، از این رو در داستان ابراهیم علیه السلام می خوانیم: هنگامی که فرشتگان پروردگار به صورت افراد ناشناسی بر او وارد شدند و سلام کردند ابراهیم علیه السلام که چهره های آن ها را بسیار ناشناس دید گفت: «ما از شما می ترسیم». به خصوص هنگامی که غذا برای آن ها آورد و آن ها دست به سوی غذا دراز نکردند؛ اما

۱. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۱۳.

چیزی نگذشت که ترس ابراهیم (علیه السلام) زائل شد هنگامی که گفتند: «ما فرستادگان پروردگار توایم» و او را به فرزند بشارت دادند. «وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ \* فَلَمَّا رَءَا أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ لُوطٍ».<sup>۱</sup>

اکنون این سؤال پیش می‌آید که سلام کردن جزء مستحبات است و با جمله «فرض الله» که در آغاز این کلام حکمت‌آمیز آمده سازگار نیست، از این رو بعضی از شارحان، سلام را در این جا به معنای پاسخ سلام تفسیر کرده‌اند تا با وجوب سازگار باشد.<sup>۲</sup> در حالی که این تفسیر افزون بر این که مخالف ظاهر عبارت امام (علیه السلام) است با مسئله امنیت از ترس سازگار نیست، زیرا هم ابتدا به سلام و هم پاسخ آن هر دو سبب احساس امنیت می‌شد.

ولی با توجه به این که «فرض» معنای وسیعی دارد که هرگونه تشریع را اعم از واجب و مستحب شامل می‌شود، مشکلی به وجود نمی‌آید که ما ناچار باشیم سلام را به معنای پاسخ سلام بدانیم. در نتیجه به یقین فلسفه‌ای که امام (علیه السلام) برای نماز بیان فرموده، هم نماز واجب را فرا می‌گیرد و هم مستحب را و همچنین در مورد زکات و روزه.

بعضی از شارحان نهج البلاغه «سلام» را به معنای صلح تفسیر کرده‌اند و گفته‌اند: «آن چیزی که سبب زائل شدن خوف و ترس در جامعه بشری می‌شود همان مسئله صلح است که مانع از بروز جنگ‌های ویرانگر و مخرب است».<sup>۳</sup> این تفسیر، تفسیر بعیدی به نظر نمی‌رسد و ممکن است هر دو تفسیر در مفهوم کلام امام (علیه السلام) جمع باشد.

۱. هود، آیه ۶۹ و ۷۰.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۸۹.

۳. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۶۷.

شگفت این که بعضی به جای «سلام»، «اسلام» ذکر کرده اند<sup>۱</sup> در حالی که در هیچ یک از نسخ نهج البلاغه این واژه نیامده، هرچند در غررالحکم به جای «سلام»، «اسلام» آمده است<sup>۲</sup>، بنابراین تکیه بر یک احتمال نادر، مناسب تفسیر کلام امام علیه السلام نیست به خصوص این که اگر به جای «سلام»، «اسلام» بود می بایست در آغاز این سخن و به دنبال «فَرَضَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً مِنَ الشِّرْكِ» ذکر شود.

۱۹. «و امامت را برای نظم و نظام امت قرار داد»؛ (وَالْإِمَامَةُ نِظَاماً لِلْأُمَّةِ).

هرچند در نسخه صبحی صالح در این جا واژه «الامانة» آمده ولی در بسیاری از نسخ نهج البلاغه به جای آن «الامامة» است و در کتاب تمام نهج البلاغه نیز «الامامة» آمده است. در غررالحکم نیز به همین صورت است. حتی در شرح ابن ابی الحدید نیز «الامامة» ذکر شده است و همان را نیز تفسیر کرده است. به یقین تعبیر «نِظَاماً لِلْأُمَّةِ» و به دنبال آن «وَالطَّاعَةِ تَعْظِيماً لِلْإِمَامَةِ» تناسبی با امامت دارد نه امانت و در واقع دو جمله اخیر (نوزدهم و بیستم) به منزله ضمانت اجرایی برای هجده جمله پیشین است. به هر حال شک نیست که اگر حکومت عادلانه بر کار نباشد و امامت به معنای صحیح پیاده نشود، نظم امت به هم می ریزد، ظالمان بر مظلومان چیره می شوند و فاسدان و مفسدان پست های حساس را در اختیار می گیرند و بیت المال مسلمانان به غارت می رود و ناامنی همه جا را فرا می گیرد که تاریخ معاصر و گذشته، نمونه های فراوانی از آن را به ما ارائه داده است.

در خطبه بانوی اسلام فاطمه زهرا علیها السلام نیز تعبیری شبیه به این دیده می شود، می فرماید: «وَطَاعَتَنَا نِظَاماً لِلْمِلَّةِ وَإِمَامَتَنَا أَمَاناً مِنَ الْفُرْقَةِ؛ خداوند اطاعت از ما را سبب نظام امت قرار داده و پیشوایی ما را سبب جلوگیری از

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم بحرانی، ج ۵، ص ۳۶۷.

۲. غررالحکم، ص ۱۷۷، ح ۳۳۷۶.

اختلاف و پراکندگی».<sup>۱</sup>

در خطبه امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) که در مسجد جامع مرو در روز جمعه بیان فرمود نیز آمده است: «إِنَّ الْإِمَامَةَ زِمَامُ الدِّينِ وَنِظَامُ الْمُسْلِمِينَ وَصَلَاحُ الدُّنْيَا وَعِزُّ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ الْإِمَامَةَ أُمُّ الْإِسْلَامِ النَّامِي وَفَرْعُهُ السَّامِي؛ امامت، زمام دین و سبب نظام مسلمین و صلاح دنیا و سبب عزت مؤمنان است. امامت اساس اسلام بارور و شاخه بلند آن است».<sup>۲</sup>

البته سخن درباره اهمیت امامت و تأثیر حکومت اسلامی در نظم جامعه مسلمانان و حفظ کیان آن‌ها بسیار است و مقصود در این جا اشاره‌ای به عنوان تفسیر کلام امام (علیه السلام) است.

۲۰. «و اطاعت و فرمانبرداری (از امام مسلمین) را برای (تعظیم و تحکیم) مقام امامت قرار داد»؛ (وَالطَّاعَةَ تَعْظِيماً لِلْإِمَامَةِ).

به یقین آنچه سبب تقویت امامت امامان و حاکمیت حاکمان می‌شود همکاری و هماهنگی مردم است. اگر اطاعت و همکاری مردم نباشد نظام امامت نیز به هم می‌ریزد، از این رو در مسائل مربوط به حکومت اسلامی نیز می‌گوییم: حمایت مردم و آرای ملت از اساسی‌ترین پایه‌های حکومت است، زیرا امامی می‌تواند نظام امت را برقرار کند که مبسوط الید باشد و مبسوط الید بودن جز از طریق همکاری مردمی حاصل نمی‌شود.

در بخش چهارم خطبه ۳۴ مطالب بیشتری در این زمینه آمده است؛ آن جا که امام (علیه السلام) می‌فرماید: «ای مردم! من حقی بر شما دارم شما نیز بر من حقی دارید؛ اما حق شما بر من این است که از خیرخواهی و خدمت به شما دریغ نورزم و بیت‌المال را به نفع شما به طور کامل به کار گیرم و شما را تعلیم دهم تا از جهل

۱. بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۲۲۳.

۲. کافی، ج ۱، ص ۲۰۰، ح ۱.

و نادانی رهایی یابید و تربیت کنم تا فراگیرید و آگاه شوید و اما حق من بر شما این است که بر بیعت خویش وفادار باشید و در آشکار و نهان خیرخواهی را در حق من به جا آورید. هر زمان شما را برای انجام کاری بخوانم اجابت کنید و هر وقت به شما فرمان دهم اطاعت نمایید».<sup>۱</sup>

## نکته

### آیا حق داریم از فلسفه احکام سؤال کنیم؟

بعضی از فرق مسلمین عقیده دارند احکام الله معلل بالاغراض نیست؛ یعنی لزومی ندارد آنچه خدا امر کرده دارای فلسفه‌ای باشد و آنچه را نهی کرده دارای مفسده‌ای. آن‌ها در واقع حکیم بودن خدا را زیر سؤال می‌برند و توجه ندارند که اگر احکام تابع مصالح و مفاسد نباشد ترجیح بدون مرجع لازم می‌آید و اساساً این سخن برخلاف آیات زیادی از قرآن است که برای نماز و روزه و حج و قصاص و امثال آن فلسفه‌هایی ذکر کرده است. به یقین آنچه را خدا امر فرموده دارای فواید مادی یا معنوی یا هر دو بوده و آنچه را نهی کرده مفاسدی اینچنین داشته است. نه تنها احکام الهی، احکام و قوانینی نیز که در عرف عقلا وضع می‌شود همه از این قبیل است؛ گاهی هفته‌ها و ماه‌ها درباره مصلحت و مفسده یک قانون مطالعه و بررسی می‌کنند تا بتوانند حکمی را در عرف خودشان وضع کنند.

آیات مربوط به حلال کردن طیبات و حرام کردن خبائث<sup>۲</sup> همگی شاهد بر این است که قبلاً طیب و خبیثی وجود دارد که به سبب آن حکم الهی مطابق آن صادر می‌شود.

تنها تفاوتی که میان احکام الهی و احکام عرفی است این است که احکام

۱. شرح بیشتر در این زمینه را می‌توانید در کتاب پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)، ج ۲، ص ۳۴۳ به بعد مطالعه کنید.

۲. اعراف، آیه ۱۵۷.

عرفی چه بسا بر اساس مصالح و مفاسدی وضع می شود که نتوانسته اند تمام جوانب آن را بررسی کنند و به همین دلیل پس از مدتی ممکن است خلاف آن کشف شود؛ ولی احکام الهی چنین نیست، علم بی پایان خداوند سبب می شود که احکام بر اساس رعایت تمام جوانب مصالح و مفاسد وضع شود و هرگز خلافتی در آن نخواهد بود.

بعضی نیز معتقدند گرچه احکام دارای مصالح و مفاسدی است؛ ولی ما نباید به سراغ آن ها برویم، باید مطیع فرمان باشیم؛ آن جا که امر شده انجام دهیم و آن جا که نهی شده خودداری کنیم و مطلقاً به سراغ فلسفه احکام نباید رفت. ولی این نیز برخلاف آیاتی است که ما را تشویق به فهم مصالح و مفاسد احکام می کند و همچنین برخلاف روایاتی است - مانند آنچه در بالا آمد - که ائمه هدی (علیهم السلام) مصالح احکام را مشروحاً بیان کرده اند و نیز بعضی از اصحاب خدمت امامان (علیهم السلام) می رسیدند و فلسفه پاره ای از احکام را می پرسیدند. هرگز هیچ امامی آن ها را نهی از این سؤالات نکرد و این دلیل بر آن است که مردم حق دارند از فلسفه احکام سؤال کنند و پاسخ بشنوند.

منتها در این جا دو نکته مهم باقی می ماند و آن این است که اولاً بیان فلسفه احکام چه فایده ای دارد؟

پاسخ این سؤال روشن است؛ انسان هنگامی که به منافع نماز و روزه و امثال آن آگاه می شود، شوق بیشتری برای انجام دادن آن در خود می یابد و هنگامی که مثلاً مفاسد بی شمار شرب خمر را می شنود، نفرت بیشتری از آن پیدا می کند. درست مانند دستورات طبیب که وقتی برای بیمارش فواید دارو را ذکر کند بیمار با شوق بیشتری دارو را مصرف کرده و تلخی احتمالی آن را تحمل می کند. از این جا می توان استفاده کرد که آگاهی بر فلسفه احکام می تواند فقیه را در مسیر استنباط حکم کمک کند.

ثانیاً: معنای آگاهی بر فلسفه احکام این نیست که ما همواره مقید به آن باشیم و بگوییم چون مثلاً فلسفه دو رکعت بودن نماز صبح و سه رکعت بودن نماز مغرب را نمی‌دانیم بنابراین آن را انجام نمی‌دهیم. ما باید گوش بر امر و چشم بر فرمان داشته باشیم چه فلسفه احکام را بدانیم یا ندانیم؛ ولی تا آن‌جا که بدانیم به اطاعت راسخ ما کمک می‌کند.

این نکته نیز شایان توجه است که فلسفه‌ها و مصالح و مفاسد احکام غالباً جنبه حکمت دارد نه علت؛ یعنی در غالب موارد، ممکن است حاکم باشد. مثلاً نوشیدن یک قطره شراب ممکن است هیچ‌کدام از آن مفاسد را نداشته باشد ولی به هر حال حرام است، بنابراین افراط در این مسئله که ما فلسفه‌های احکام را وسیله‌ای قرار دهیم برای محدود کردن حکم یا توسعه آن به جایی که ادله شامل آن نمی‌شود، کار نادرستی است.

به تعبیر دیگر پذیرفتن فلسفه احکام یا مقاصد الشریعة به معنای این نیست که ما به دنبال قیاسات ظنی برویم و حلال و حرام‌هایی از این طریق درست کنیم. تنها در صورتی می‌توان حکم را به وسیله فلسفه احکام توسعه داد یا محدود کرد که به صورت علت در متن کتاب و سنت ذکر شده باشد؛ مثلاً بفرماید: «لَا تَشْرَبُوا الْخَمْرَ لِأَنَّهُ مُسْكِرٌ مُّفْسِدٌ لِلْعَقْلِ» از این تعبیر می‌توانیم هرچیزی را که مسکر و موجب فساد عقل است تحریم کنیم.<sup>۱</sup>

در حدیثی از امام کاظم (علیه السلام) می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يُحَرِّمِ الْخَمْرَ لِاسْمِهَا وَلَكِنَّهُ حَرَّمَهَا لِعَاقِبَتِهَا فَمَا كَانَ عَاقِبَتُهُ عَاقِبَةُ الْخَمْرِ فَهُوَ خَمْرٌ؛ خداوند شراب را به دلیل نام آن تحریم نکرد، بلکه تحریم آن به واسطه آثار آن بود، بنابراین هرچیزی که عاقبت آن عاقبت شراب باشد آن هم به منزله شراب است».<sup>۲</sup>

۱. برای مطالعه بیشتری به دائرة المعارف فقه مقارن، ج ۱، ص ۳۸۵ به بعد مراجعه شود.

۲. کافی، ج ۶، ص ۴۱۲، ح ۲.



## وَكَانَ عَلَيْكَ السَّيِّئَاتُ يَقُولُ

أَحْلِفُوا الظَّالِمَ - إِذَا أَرَدْتُمْ يَمِينَهُ - بِأَنَّهُ بَرِيءٌ مِنْ حَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ؛ فَإِنَّهُ إِذَا حَلَفَ بِهَا كَاذِبًا عُوِجِلَ الْعُقُوبَةُ، وَإِذَا حَلَفَ بِاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَمْ يُعَاجَلْ، لِأَنَّهُ قَدْ وَحَّدَ اللَّهُ تَعَالَى.

امام علیؑ فرمود:

هرگاه خواستید ظالمی را سوگند دهید این گونه سوگند دهید که از حول و قوه الهی بری است (اگر فلان کار را انجام داده باشد) زیرا اگر این قسم دروغ باشد مجازات او به سرعت فرا می رسد (یا به درد سختی مبتلا می گردد و یا می میرد) ولی هرگاه چنین سوگند یاد کند: به خدایی که جز او خدایی نیست (این کار را نکرده ام) در کیفرش تعجیل نمی شود؛ زیرا خدا را به یگانگی ستوده است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

خطیب الله در مصادر می گوید: این گفتار حکیمانه امام علیؑ از آن حضرت به صورت گسترده نقل شده و اهل بیت علیهم السلام در برابر کسانی که درباره آن ها نزد حاکمان ظلم سخن چینی می کردند از این نوع سوگند برای نابودی آن ها استفاده می کردند. سپس مواردی از این قبیل را نقل می کند و در پایان می گوید: این کلام نورانی پیش از سید رضی الله در کتاب کافی جلد ششم (البته در کافی این کلام از امام صادق علیهما السلام ضمن داستانی که بعداً به آن اشاره خواهد شد آمده است. همچنین در تمامی کتب دیگر که مرحوم خطیب آدرس ←

---

→ داده است) و مقاتل الطالبیین و مروج الذهب آمده است و بعد از سید رضی رحمته الله در کتاب تاریخ بغداد و ارشاد مفید و الخرائج و الجرائح آمده است به گونه ای که به وضوح نشان می دهد از نهج البلاغه نقل نکرده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۵).

## شرح و تفسیر

### سوگند سریع التأثیر

امام علیه السلام در این گفتار نورانی دستوری درباره سوگندهای مؤثر در برابر کارهایی که ظالمی مرتکب شده می دهد و می فرماید: «هرگاه خواستید ظالمی را سوگند دهید این گونه سوگند دهید که از حول و قوه الهی بری است (اگر فلان کار را انجام داده باشد) زیرا اگر این قسم دروغ باشد مجازات او به سرعت فرا می رسد (یا به درد سختی مبتلا می گردد و یا می میرد) اما اگر چنین سوگند یاد کند: به خدایی که جز او خدایی نیست (این کار را نکرده ام) در کیفرش تعجیل نمی شود، زیرا خدا را به یگانگی ستوده است»؛ (أَحْلِفُوا الظَّالِمَ - إِذَا أَرَدْتُمْ يَمِينَهُ - بِأَنَّهُ بَرِيءٌ مِنْ حَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ؛ فَإِنَّهُ إِذَا حَلَفَ بِهَا كَاذِبًا عُوِجِلَ الْعُقُوبَةُ، وَإِذَا حَلَفَ بِاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَمْ يُعَاجَلْ، لِأَنَّهُ قَدْ وَحَّدَ اللَّهَ تَعَالَى).

از این سخن امام علیه السلام روشن می شود که تعبیرات سوگندها بسیار متفاوت است؛ تعبیرهایی که مدح و ثنای الهی در آن است سبب تعجیل عقوبت نمی شود اما تعبیرات خشنی که بر ضد آن باشد، عقوبت را تعجیل می کند.

در حدیث معروفی که در کتب مختلف آمده می خوانیم: شخصی نزد منصور، خلیفه عباسی از امام صادق علیه السلام بدگویی کرد. منصور به دنبال حضرت فرستاد و هنگامی که امام علیه السلام حضور پیدا کرد عرض کرد: فلان کس درباره شما چنین و چنان می گوید. امام علیه السلام فرمود: چنین چیزی دروغ است؛ اما بدگویی کننده

گفت: دروغ نیست و واقعیت دارد. امام (علیه السلام) او را به برائت از حول و قوه الهی اگر دروغ گو باشد قسم داد. او همین سوگند را یاد کرد و هنوز گفتارش تمام نشده بود که فلج شد و مانند قطعه گوشتی بی جان به روی زمین افتاد! پای او را گرفتند و کشان کشان از مجلس بیرون بردند و امام صادق (علیه السلام) از این توطئه رهایی یافت.<sup>۱</sup>

در رخداد دیگری می خوانیم که منصور دوانیقی به امام صادق (علیه السلام) عرض کرد: یکی از یاران شما به نام «معلی بن خنیس» مردم را به سوی شما فرا می خواند و (برای خروج کردن) اموالی ذخیره می کند. امام (علیه السلام) فرمود: به خدا سوگند چنین چیزی نبوده است. منصور گفت: من کسی را که چنین خبری داده نزد شما حاضر می کنم. و سپس آن مرد را حاضر کرد. امام (علیه السلام) رو به آن فرد کرده فرمود: قسم می خوری؟ عرض کرد: آری؛ سپس گفت: «وَاللّٰهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الرَّحْمَانُ الرَّحِيمُ» که او این کار را کرده است». امام (علیه السلام) فرمود: تو خداوند را با اوصاف جلالش می ستایی و او به همین سبب تو را مجازات نمی کند. این گونه که من می گویم قسم بخور. بگو: «بَرِئْتُ مِنْ حَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ وَالْجَأْتُ إِلَى حَوْلِي وَقُوَّتِي» (که تو این سخن را گفته ای) آن مرد این گونه قسم خورد. هنوز کلامش تمام نشده بود که بر زمین افتاد و مرد. منصور گفت: بعد از این، کلام هیچ سخن چینی را درباره تو نخواهم پذیرفت.<sup>۲</sup>

## نکته

### سوگند به برائت از خداوند و پیامبر (صلی الله علیه و آله)

مرحوم صاحب جواهر در کتاب «الأیمان» مسئله ای آورده که حاصلش این است: سوگند به برائت از خداوند سبحان و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نه تنها منعقد

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم بحرانی، ج ۵، ص ۳۶۸. مرحوم علامه شوشتری نیز آن را در شرح نهج البلاغه خود از کتاب الفصول المهمة نقل کرده است.

۲. کافی، ج ۶، ص ۴۴۵، ح ۳.

نمی‌شود و کفاره‌ای در مخالفت آن نیست، بلکه نفس این سوگند حرام است هرچند گوینده در گفتارش صادق باشد. سپس به احادیثی استناد می‌کند، از جمله حدیث نبوی که می‌فرماید: «مَنْ قَالَ إِنِّي بَرِيٌّ مِنْ دِينِ الْإِسْلَامِ فَإِنَّ كَانَ كَاذِبًا فَهُوَ كَمَا قَالَ وَإِنْ كَانَ صَادِقًا لَمْ يَعُدْ إِلَى الْإِسْلَامِ سَالِمًا؛ کسی که بگوید: «من از آیین اسلام بیزارم اگر دروغ گفته باشم یا همان‌گونه است که گفته‌ام» و اگر راست گفته و بیزاری جسته هرگز به اسلام باز نمی‌گردد».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از یونس بن حیان (صحیح یونس بن ظبیان است) نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام به من فرمود: «يَا يُونُسُ لَا تَخْلِفْ بِالْبَرَاءَةِ مِنَّا فَإِنَّهُ مَنْ حَلَفَ بِالْبَرَاءَةِ مِنَّا صَادِقًا كَانَ أَوْ كَاذِبًا فَقَدْ بَرِيَ مِنَّا؛ ای یونس! قسم به برائت از ما مخور، زیرا اگر کسی چنین قسمی یاد کند، صادق باشد یا کاذب، از ما بیزار خواهد شد».

سپس می‌افزاید: ولی از کلام امیرمؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه (حکمت مورد بحث) استفاده می‌شود که ظالم را می‌توان به این کیفیت قسم داد و حتی از فعل امام صادق علیه السلام و قسم دادن شخص سعایت‌کننده به این کیفیت در برابر منصور دوانیقی بر می‌آید که این‌گونه سوگند در چنین مواردی مانعی ندارد. وی در پایان می‌گوید: ولی من کسی از اصحاب را ندیدم که به چنین حدیثی فتوا بدهد، هرچند عنوان باب در وسائل نشان می‌دهد که او معتقد است ظالم را می‌توان به برائت از حول و قوه الهی سوگند داد. سپس در پایان این سخن می‌گوید: احتیاط این است که این کار جز در مورد مهدورالدم، ترک شود.<sup>۲</sup>

البته از بعضی کلمات بزرگانی که قبل از مرحوم صاحب جواهر بوده‌اند استفاده می‌شود که به این روایات فتوا داده‌اند؛ مانند مرحوم فاضل هندی در

۱. سنن بیهقی، ج ۱۰، ص ۳۰.

۲. جواهر الکلام، ج ۳۵، ص ۳۴۵.

کشف اللثام در بحث جواز «تغلیظ قسم» (در مسائل قضایی) و نیز خود صاحب جواهر در بحث قضا<sup>۱</sup> تعبیری دارد که از آن، تمایل به این فتوا استفاده می شود. مهم آن است که در این جا چند مسئله از هم جدا نشده است:

نخست این که آیا می توان بدون هیچ قید و شرطی چنین قسمی خورد؟ که کسی بگوید: والله من از دین محمد (صلی الله علیه و آله) «العیاذ بالله» بیزارم. قطعاً چنین سخنی کفر است و حرام بودن آن جای تردید نیست؛ حتی اگر سوگند او دروغ هم باشد گناه بزرگی مرتکب شده است.

دیگر این که به صورت قضیه شرطیه برای اثبات مدعای خود بگوید: والله از خدا و رسولش بریء باشم اگر چنین کاری را کرده باشم. اگر چنین شخصی راست می گوید و این کار را نکرده دلیلی بر حرام بودن سوگند او نیست. آری اگر او در گفتارش دروغگو باشد قطعاً قسم حرامی خورده و ممکن است کافر نیز شده باشد.

صورت سوم این است که قسم یاد کند برای انجام کاری و بگوید: من به این وعده خود وفا می کنم. اگر نکنم از حول و قوه الهی و دین محمد (صلی الله علیه و آله) بیزار باشم. این قسم قطعاً منعقد نمی شود و اگر مخالفت کند نیز کفاره ای - طبق قواعد مقرر - باب قسم که تنها باید به نام خداوند سوگند یاد کرد - ندارد.

دلیل روشنی بر حرام بودن قسمت دوم و سوم نداریم، زیرا گوینده آن هرگز نمی گوید: من از دین اسلام یا از خداوند متعال بیزارم بلکه برای تأکید بر گفته خود به این که تخلفی وجود ندارد چنین سخنی را می گوید، مثل این که بعضی از عوام مردم برای تأکید بر سخنانشان می گویند: بی ایمان از دنیا بروم، دشمن خدا و پیغمبر (صلی الله علیه و آله) باشم اگر چنین سخنی را گفته باشم. مگر این که گفته شود: این تعبیر نیز خالی از نوعی اهانت نیست و شاید به همین دلیل بر حرمت آن، ادعای

اجماع شده است (در صورتی که حرمت شامل تمام این اقسام شود).  
 در این جا نکته دیگری است و آن این که اگر بدانیم بعضی از این گونه قسم ها  
 سبب تعجیل عقوبت می شود و ممکن است به زندگی فرد پایان دهد آیا جایز  
 است او را به چنین سوگندی قسم دهیم، هر چند باعث مر او شود؟  
 ظاهر کلام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) که در بالا آمد این است که هر ظالمی را  
 می توان چنین سوگندی داد. (و هر چه باشد از ناحیه خود اوست) ولی تعبیر  
 بعضی از فقها این است که تنها مهدور الدم را می توان چنین سوگند داد<sup>۱</sup> و از  
 آن جا که تعجیل عقوبت مر ، همیشه حاصل نیست بلکه ممکن است  
 عقوبت های دیگری در کار باشد حکم به تحریم چنین سوگندی درباره غیر  
 مهدور الدم، خالی از اشکال نیست و اگر یقین به هلاکت باشد اجرای آن در غیر  
 مهدور الدم اشکال دارد و کلام حضرت (علیه السلام) را در این صورت می توان بر ظالمان  
 مهدور الدم حمل کرد.  
 توضیح بیشتر در این زمینه را باید در کتب فقهی بررسی کرد.

\* \* \*



# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

يَا بَنَ آدَمَ، كُنْ وَصِيَّ نَفْسِكَ فِي مَالِكَ، وَأَعْمَلْ فِيهِ مَا تُؤَثِّرُ  
أَنْ يُعْمَلَ فِيهِ مِنْ بَعْدِكَ.

امام علیؑ فرمود:

ای فرزند آدم! تو خود وصی خویشتن در اموال خود باش و (امروز) به گونه‌ای در  
آن عمل کن که می‌خواهی پس از تو (مطابق وصیتت) عمل کنند.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر تنها سند دیگری که برای این کلام نورانی نقل می‌کند غررالحکم است که چون تعبیرات آن با آنچه در نهج البلاغه آمده متفاوت است قاعدتاً از جای دیگری آن را اخذ کرده است. در ضمن، مضمون آن را از امام صادقؑ نیز با تفاوت‌هایی آورده که در متن به آن اشاره خواهیم کرد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۸).



## شرح و تفسیر

### وصی خویشتن باش

امام علی (ع) در این کلام نورانی به نکته مهمی اشاره کرده می فرماید: «ای فرزند آدم! تو خود وصی خویشتن در اموال خود باش و (امروز) به گونه ای در آن عمل کن که می خواهی پس از تو (مطابق وصیت) عمل کنند»؛ (يَا بَنَ آدَمَ، كُنْ وَصِيَّ نَفْسِكَ فِي مَالِكَ، وَاعْمَلْ فِيهِ مَا تُؤْتِرُ أَنْ يُعْمَلَ فِيهِ مِنْ بَعْدِكَ).

بسیاری از مردم با ایمان علاقه مند هستند که بخشی از اموالشان پس از آنها در راه خیرات مصرف شود و اسلام نیز به وصیت برای کارهای خیر تشویق کرده و آن را به یک سوم مال محدود نموده تا ورثه نیز بهره مند شوند. قرآن مجید می گوید: «﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْأُولِيَّانِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾»؛ بر شما نوشته شده: هنگامی که یکی از شما را مر فرا رسد، اگر چیز خوبی (مالی) از خود به جای گذاشته، برای پدر و مادر و نزدیکان، به طور شایسته وصیت کند! این حقی است بر پرهیزکاران!». <sup>۱</sup> مؤمنان برای این کار سعی می کنند وصی یا اوصیای مطمئنی انتخاب کنند تا حتماً کارهای خیر انجام گیرد.

ولی بسیار دیده شده است که یا وصی عمل به وصیت نمی کند یا ورثه مانع می شوند و سعی دارند ثلث را به نفع خود مصادره کنند. حتی در بعضی از افراد

متدین دیده می شود که می خواهند برای مصرف ثلث به نفع خودشان وجهی شرعی بیابند.

اگر انسان خودش وصی خویشتن باشد و آنچه را پس از خود مایل است در راه خیر صرف شود شخصاً اقدام کند بهتر است، همان گونه که بعضی از افراد باایمان را در عصر خود می بینیم که ثلث مال خویش را در زمان حیات خود جدا کرده و در کارهای خیر به خصوص کارهایی که باقی و برقرار می ماند؛ مانند احداث بیمارستان، مسجد، مدرسه، بانک های قرض الحسنه، نشر آثار دینی و امثال آن صرف می کنند. این ها از همه موفق ترند، زیرا هیچ کس به اندازه خود انسان برای خویش دلسوزی نمی کند.

افزون بر این، آنچه را انسان با دست خود در راه خدا می دهد بسیار باارزش تر است از آنچه دیگران پس از او می دهند، چون در حال حیات علاقه مند به اموال خویش است و دل کندن و صرف آن در کارهای خیر نیاز به ایمانی قوی دارد.

حدیث معروفی است که می گوید: شخصی وصیت کرده بود که انبار خرمایی را پس از او در راه خدا انفاق کنند. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) این کار را انجام داد. در آخر، یک عدد خرما ته انبار افتاده بود. آن را به دست گرفت و فرمود: اگر خود با دست خویش این دانه خرما را در راه خدا داده بود از تمام آنچه من بعد از او انفاق کردم بهتر بود.

چنان که اشاره کردیم امام صادق (علیه السلام) همین معنا را با اضافات دیگری به کسی که از او تقاضای وصیت و اندرزی کرد بیان نمود و فرمود: «أَعِدَّ جَهَاذَكَ وَقَدِّمْ زَادَكَ وَكُنْ وَصِيَّ نَفْسِكَ وَلَا تَقُلْ لِغَيْرِكَ يَبْعَثُ إِلَيْكَ بِمَا يُضِلُّكَ؛ وسیله سفر (آخرت) خود را آماده ساز و زاد و توشه این سفر طولانی را فراهم کن و وصی خویشتن باش و به دیگری نده که آنچه را مفید برای توست به سوی تو بفرستد

(چه بسا این کار را نخواهد کرد و تو محروم خواهی شد).<sup>۱</sup>

شاعر عرب نیز می‌گوید:

تَمَتَّعْ إِنَّمَا الدُّنْيَا مَتَاعٌ      وَإِنَّ دَوَامَهَا لَا يُسْتَطَاعُ  
وَقَدِّمْ مَا مَلَكَتْ وَأَنْتَ حَيٌّ      أَمِيرٌ فِيهِ مُتَّبِعٌ مُطَاعُ  
وَلَا يَغُرُّكَ مَنْ تُوصِي إِلَيْهِ      مَصِيرٌ وَصِيَّةُ الْمَرْءِ ضِيَاعُ

از دنیا بهره گیر که دنیا متاعی بیش نیست و دوامش امکان‌پذیر نمی‌باشد.  
آنچه را در اختیار داری از پیش بفرست در حالی که زنده‌ای و در آن امیر  
و مطاعی.

به کسی که وصیت می‌کنی دل‌بسته مباش، زیرا سرنوشت بسیاری از  
وصیت‌ها نابودی است.<sup>۲</sup>

شاعر فارسی نیز می‌گوید:

بر عیشی به گور خویش فرست

کس نیارد ز پس تو پیش فرست

\*\*\*

۱. کافی، ج ۷، ص ۶۵، ح ۲۹.

۲. تنبیه الخواطر بنا به نقل مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۸.



# وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

الْحِدَّةُ ضَرْبٌ مِنَ الْجُنُونِ، لِأَنَّ صَاحِبَهَا يَنْدَمُ،  
فَإِنْ لَمْ يَنْدَمْ فَجُنُونُهُ مُسْتَحْكَمٌ.

امام عليه السلام فرمود:

طغیان غضب، نوعی جنون و دیوانگی است، چرا که صاحبش بعداً پشیمان  
می شود و اگر پشیمان نشود دلیل بر آن است که جنونش مستحکم است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر، تنها موردی که درباره این کلام نورانی غیر از نهج البلاغه نقل کرده، غرر الحکم است که در آن بدون تفاوت آمده است. سپس از کتاب الحکم المنثورة ابن ابی الحدید حدیثی نقل می کند که با آنچه در نهج البلاغه آمده کاملاً متفاوت است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۸).



## شرح و تفسیر

### غضب و جنون!

امام علی (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه در نکوهش شدت غضب می فرماید: «طغیان غضب نوعی جنون و دیوانگی است، چراکه صاحبش بعداً پشیمان می شود و اگر پشیمان نشود دلیل بر آن است که جنونش مستحکم است»؛ (الْحِدَّةُ ضَرْبٌ مِنَ الْجُنُونِ، لِأَنَّ صَاحِبَهَا يَنْدَمُ، فَإِنْ لَمْ يَنْدَمْ فَجُنُونُهُ مُسْتَحْكَمٌ).

همه می دانیم که انسان در حالی که به شدت غضبناک می شود نیروی عقل او تحت الشعاع آن قرار گرفته، از کار باز می ایستد و در آن حالت که صورت برافروخته، ر های گردن پر از خون شده و تمام اعصاب و عضلات تحریک گشته است، دست به کارهایی می زند که خارج از عرف عقلا و بیرون از دایره شرع و کاملاً زیان آور است.

به همین دلیل معمولاً پس از این حرکت نادم و پشیمان می گردد، ندامتی که گاهی روزها و ماه ها و سال ها ادامه می یابد، حتی گاهی دست به کارهایی می زند که بعداً جبران ناپذیر است و تمام عمر را در اندوه و ندامت آن به سر می برد. ولی افراد کمی هستند که از کارهای جنون آمیز خود در حال شدت و طغیان و غضب پشیمان نمی شوند و همچنان بر آن اصرار دارند که کار خوبی انجام داده اند! این ها همان کسانی هستند که امام علی (علیه السلام) جنون آن ها را مستحکم و پایدار شمرده است.

در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی درباره کظم غیظ (فرو خوردن خشم) و نکوهش غضب تعبیرات بسیار پرمعنا آمده است. در سوره «شوری» یکی از نشانه‌های افراد باایمان را این می‌شمرد که چون از دست کسی عصبانی می‌شوند او را می‌بخشند و خشم خود را فرو می‌خورند. «وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ»<sup>۱</sup> در آیه ۱۳۴ سوره «آل عمران» در نشانه‌های مؤمنان و نیکوکاران می‌فرماید: «آن‌ها کسانی هستند که در زمان شادکامی و ناراحتی در راه خدا اتفاق می‌کنند و خشم خود را فرو می‌برند و از خطای مردم درمی‌گذرند»؛ «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالصَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ».

خطرات غضب به قدری است که در حدیثی از حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم: مردی خدمت آن حضرت آمد، عرض کرد: «يَا رَسُولَ اللَّهِ عَلَّمَنِي عِظَةً أَتَعِظُ بِهَا؛ اندرزی به من بده تا از آن پند گیرم»، فرمود: «انْطَلِقْ وَلَا تَغْضَبْ؛ برو و هرگز غضب مکن». آن مرد بار دیگر همان تقاضا را از پیامبر (صلی الله علیه و آله) کرد و حضرت همان جمله را تکرار فرمود و همچنین در مرتبه سوم.<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری از همان حضرت (علیه السلام) آمده است که شخصی خدمتش رسید و چنین تقاضایی کرد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او فرمود: «برو و هرگز غضب مکن». آن مرد عرض کرد: همین یک دستور مرا کافی است. سپس به سراغ خانواده‌اش آمد و مشاهده کرد که در میان قبیله او جنگی درگرفته، در برابر هم صف کشیده‌اند و اسلحه برداشته‌اند، هنگامی که این منظره را دید او هم اسلحه برداشت و در کنار آن‌ها ایستاد ناگهان به یاد کلام پیامبر (صلی الله علیه و آله) افتاد، سلاح را بر زمین افکند و به سوی جمعیت دشمنانش آمد و گفت: ای جمعیت اگر بر شما جراحت یا قتل یا ضربی وارد شده که اثری از آن باقی نمانده من از مال خودم ادا می‌کنم.

۱. شوری، آیه ۳۷.

۲. کافی، ج ۲، ص ۳۰۳، ح ۵.

آنها در پاسخ گفتند: اگر چیزی بوده به شما بخشیدیم، ما به این کار سزاوارتریم. و همین امر سبب شد که هر دو گروه با هم سازش کردند و آتش غضب فرونشست.<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «الْغَضَبُ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ؛ غضب، کلید تمام بدی‌هاست».<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری امام صادق علیه السلام جمله‌ای از پدرش امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که گویی شرح حدیث فوق است می‌فرماید: «أَيُّ شَيْءٍ أَشَدُّ مِنَ الْغَضَبِ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَغْضَبُ فَيَقْتُلُ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ وَيَقْدِفُ الْمُحْصَنَةَ؛ چه چیزی بدتر از غضب است هنگامی که انسان غضبناک می‌شود دست به کشتن بی‌گناهان می‌زند و نسبت ناروا به زنان پاکدامن می‌دهد».<sup>۳</sup>

بسیاری از نزاع‌های خونین به سبب همین طغیان غضب است، بسیاری از طلاق‌ها و جدایی همسران از یکدیگر و تشکیل پرونده‌های جنایی مختلف به سبب همین حالت خطرناک است و به همین دلیل امام علیه السلام نام جنون بر آن گذاشته است.

آثار سوء غضب بیش از این‌هاست، زیرا هنگامی که کنترل عقل از اعضا و جوارح انسان برداشته شود هرچه بر زبانش آمد می‌گوید و هر کار زشتی به نظرش رسید انجام می‌دهد، هر حقی را باطل و هر باطلی را حق می‌کند.

\*\*\*

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۰۴، ح ۱۱.

۲. همان، ص ۳۰۳، ح ۳.

۳. همان، ح ۴.



# وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

صِحَّةُ الْجَسَدِ، مِنْ قِلَّةِ الْحَسَدِ.

امام عليه السلام فرمود:

تندرستی، از کمی حسادت است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در این جا اعتراف می کند که این کلام حکیمانه را با عین این عبارت در هیچ یک از منابعی که در دسترس بوده جز نهج البلاغه نیافته و می افزاید: جمله هایی که مضمونش شبیه آن است به طور فراوان از آن حضرت عليه السلام نقل شده است از جمله: «الْحَسَدُ يُضْنِي الْجَسَدَ؛ حسد بدن را نحیف می کند». (غررالحکم، ج ۶۸۳۳) و حدیث دیگری که می فرماید: «الْحَسَدُ دَاءٌ عَيَاءٌ لَا يَزُولُ إِلَّا بِهَلْكِ الْحَاسِدِ أَوْ مَوْتِ الْمُحْسُودِ؛ حسد درد بی درمانی است که از بین نمی رود مگر با مرگ حاسد یا موت محسود». (غررالحکم، ج ۶۸۱۹) و امثال آن. سپس می افزاید: با توجه به آنچه گفته شد اگر عین جمله مورد بحث را در منبع دیگری نیابیم مشکلی حاصل نمی شود. اضافه بر این مرحوم سید رضی خودش از نظر وثاقت کمتر از دیگران نیست (و به روایت او باید اعتماد کرد). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۹).



## شرح و تفسیر

### ترک حسد، و تندرستی

امام علی (ع) در این کلام کوتاه و پرمعنا به نکته‌ای دقیق از نظر روانشناسی اشاره می‌کند و می‌فرماید: «تندرستی، از کمی حسادت است»؛ (صِحَّةُ الْجَسَدِ، مِنْ قَلَّةِ الْحَسَدِ).

می‌دانیم رابطه روح و جسم به قدری زیاد است که هرگونه ناراحتی که در روح ایجاد شود آثاری در جسم به جای می‌گذارد به گونه‌ای که بسیاری از بیماری‌های جسمانی هیچ عاملی جز ناراحتی روح ندارند؛ زخم معده به گفته پزشکان در بسیاری از موارد، ناشی از استرس‌ها و نگرانی‌هاست، بیماری‌های مغز و اعصاب، سکته‌های قلبی و مغزی و دردهای عضلانی در بسیاری از موارد از ناراحتی‌های روحی سرچشمه می‌گیرند.

حسد در میان بیماری‌های روحی یکی از بدترین آن‌هاست؛ حسد گاه چنان شخص حاسد را ناراحت می‌کند که نه روز استراحت دارد و نه شب و در آتشی که خود در درون خود برافروخته می‌سوزد و آثارش در بدن او روزبه‌روز نمایان‌تر می‌شود.

خطیب (رحمه الله) در مصادر کلامی از یکی از روانشناسان معروف به نام پیترو اشتاینکرون نقل می‌کند که خلاصه‌اش چنین است: ممکن نیست انسان زندگی سعادتمندانه‌ای داشته باشد در حالی که حسد در درون جانش رخنه کرده است.

حسد تمام مجاری حیات را مسموم می‌کند. بسیاری از بیماری‌های خونی به خصوص زخم معده ناشی از حسد است؛ هر کجا زخم معده‌ای یافتید تحقیق کنید ببینید، در ریشه‌های آن حسد وجود دارد. حسد شبیه افسونگری است که دارای سه سر باشد که هرگاه یکی از آن‌ها در جایی نمایان بشود دو تا دیگر نیز نمایان می‌شوند و حسد در میان آن‌ها قرار دارد؛ هر جا حسد پیدا شد کینه و تعصب در کنار آن خواهند بود.<sup>۱</sup>

در قرآن مجید و روایات اسلامی نیز مطالب فراوانی درباره نکوهش حسد دیده می‌شود؛ از جمله خداوند به پیامبرش دستور می‌دهد که از شرّ حاسدان به او پناه برد ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ... وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ \* وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ﴾.<sup>۲</sup>

قرآن انگیزه بسیاری از کارهای زشت دشمنان را حسد می‌شمارد: «وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُّوْكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ؛ بسیاری از اهل کتاب، از روی حسد - که در وجود آن‌ها ریشه دوانده - آرزو می‌کردند شما را پس از اسلام و ایمان، به حال کفر بازگردانند؛ با این‌که حق برای آن‌ها کاملاً روشن شده است».<sup>۳</sup>

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم که می‌فرماید: «آفَةُ الدِّينِ الْحَسَدُ وَالْعُجْبُ وَالْفَخْرُ؛ آفت دین انسان، حسد، خودبینی و فخر فروشی است».<sup>۴</sup>  
در جای دیگر می‌فرماید: «إِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ؛ حسد، ایمان انسان را می‌خورد همان‌گونه که آتش، هیزم را می‌خورد و نابود می‌کند».<sup>۵</sup>

۱. صاحب مصادر این سخن را از کتابی به نام لَا تَقْتُلْ نَفْسَكَ (خود را به قتل مرسان) نقل کرده است.

۲. فلق، آیه ۱-۵.

۳. بقره، آیه ۱۰۹.

۴. کافی، ج ۲، ص ۳۰۷، ح ۵.

۵. همان، ص ۳۰۶، ح ۲.

می‌دانیم حسد عبارت از این است که انسان نمی‌تواند نعمت‌هایی را که خدا به دیگران داده ببیند و تحمل کند و پیوسته زوال آن نعمت‌ها را آرزو می‌کند، بنابراین او در واقع به حکمت خدا اعتراض دارد همان‌گونه که در حدیثی از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم که خدای متعال به موسی بن عمران علیه السلام فرمود: «يَا ابْنَ عِمْرَانَ لَا تَحْسُدَنَّ النَّاسَ عَلَى مَا آتَيْتَهُمْ مِنْ فَضْلِي وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ ذَٰلِكَ وَلَا تُتْبِعْهُ نَفْسَكَ فَإِنَّ الْخَاسِدَ سَاخِطٌ لِّنَعْمِي صَادُّ لِقَسَمِي الَّذِي قَسَمْتُ بَيْنَ عِبَادِي وَمَنْ يَكُ كَذَٰلِكَ فَلَسْتُ مِنْهُ وَلَيْسَ مِنِّي؛ ای فرزند عمران! به مردم درباره آنچه از فضل من به آن‌ها داده‌ام حسادت مکن و چشم به آن‌ها مدوز و نفس تو به دنبال آن نرود، زیرا حسود در واقع دشمن نعمت‌های من است و مانع از قسمتی است که بین بندگانم کرده‌ام و هرکس چنین باشد من از او نیستم و او هم از من نخواهد بود».<sup>۱</sup> در ذیل حکمت ۲۲۵ نیز توضیحات بیشتری در این زمینه آمده است.





## وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لِكُمَيْلِ بْنِ زِيَادٍ النَّخَعِيِّ:

يَا كُمَيْلُ، مَرَّ أَهْلَكَ أَنْ يَرَوْحُوا فِي كَسْبِ الْمَكَارِمِ، وَيُدْلِجُوا فِي حَاجَةٍ مَنْ هُوَ نَائِمٌ. فَوَ الَّذِي وَسِعَ سَمْعُهُ الْأَصْوَاتَ، مَا مِنْ أَحَدٍ أَوْدَعَ قَلْبًا سُرُورًا إِلَّا وَخَلَقَ اللَّهُ لَهُ مِنْ ذَلِكَ السُّرُورِ لُطْفًا. فَإِذَا نَزَلَتْ بِهِ نَائِبَةٌ جَرَى إِلَيْهَا كَالْمَاءِ فِي أَنْجِدَارِهِ حَتَّى يَطْرُدَهَا عَنْهُ كَمَا تُطْرَدُ غَرِيبَةٌ الْإِبِلِ.

امام علی (علیه السلام) به کمیل بن زیاد نخعی فرمود:

ای کمیل! خانواده‌ات را دستور ده که روزها در کسب فضایل و مکارم بکوشند و شامگاهان در انجام حوائج مردمی که در خوابند تلاش کنند. سوگند به کسی که تمام صداها را می‌شنود، هرکس سرور و خوشحالی در قلبی ایجاد کند خدا از آن سرور برایش لطفی می‌آفریند که هرگاه مصیبتی بر او وارد شود این لطف همچون آب (در یک سطح شیب‌دار، به سرعت) به سوی او سرازیر شود تا آن مصیبت را از وی (بشوید و) دور سازد، همان‌گونه که شتر بیگانه از گله (یا از چراگاه خصوصی) رانده می‌شود.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

---

→ خطیب علیه السلام در مصادر بخش‌های مختلفی از این کلام نورانی را از غررالحکم و مستطرف (نوشته ابوالفتح ابشیهی) و ربیع الابرار زمخشری نقل می‌کند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۰۰).  
 اضافه می‌کنیم که مرحوم دیلمی (از علمای قرن نهم) این حدیث شریف را با تفاوت‌هایی در کتاب ارشاد القلوب آورده است. (ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۳۸).

## شرح و تفسیر

### شاد کردن دیگران

امام علی (علیه السلام) خطاب به کمیل بن زیاد نخعی که یکی از یاران عالم و دانشمند و باتقوای او بود دو نکته مهم را گوشزد کرده، می فرماید: «ای کمیل! خانواده را دستور ده که روزها در کسب فضایل و مکارم بکوشند و شامگاهان در انجام حوائج مردمی که در خوابند تلاش کنند»؛ (يَا كَمِيلُ، مَرَّ أَهْلَكَ أَنْ يَرْوُحُوا فِي كَسْبِ الْمَكَارِمِ، وَيُدْلِجُوا فِي حَاجَةِ مَنْ هُوَ نَائِمٌ).

سپس می افزاید: «سوگند به کسی که تمام صداها را می شنود، هرکس سرور و خوشحالی در قلبی ایجاد کند خدا از آن سرور برایش لطفی می آفریند که هرگاه مصیبتی بر او وارد شود این لطف همچون آب (در یک سطح شیب دار به سرعت) به سوی او سرازیر شود تا آن مصیبت را از وی (بشوید و) دور سازد، همان گونه که شتر بیگانه از گله (یا از چراگاه خصوصی) رانده می شود»؛ (فَوَالَّذِي وَسِعَ سَمْعُهُ الْأَصْوَاتَ، مَا مِنْ أَحَدٍ أَوْدَعَ قَلْبًا سُرُورًا إِلَّا وَخَلَقَ اللَّهُ لَهُ مِنْ ذَلِكَ السُّرُورِ لُطْفًا. فَإِذَا نَزَلَتْ بِهِ نَائِبَةٌ جَرَى إِلَيْهَا كَالْمَاءِ فِي أَنْحَادِهِ حَتَّى يَطْرُدَهَا عَنْهُ كَمَا تَطْرُدُ غَرِيبَةً الْإِبِلَ).

امام علی (علیه السلام) در نکته اول، برنامه زندگی را چنین تنظیم می فرماید که در بخشی از آن انسان باایمان باید به خودسازی و کسب فضایل مشغول باشد، بر علم خود بیفزاید، از تجارب دیگران استفاده کند، صفات برجسته انسانی را در خود

پرورش دهد، رذایل اخلاقی را دور نماید و به سوی کمال انسانی سیر کند، و در بخش دیگر به دنبال حل مشکلات مردم باشد.

بنابراین کسانی که تنها به اصلاح خویش می‌پردازند و کاری برای حل مشکلات دیگران انجام نمی‌دهند از حقیقت اسلام دورند. همچنین کسانی که برای انجام حوائج مردم تلاش می‌کنند و از خود غافلند آن‌ها نیز بیگانه‌اند؛ مسلمان واقعی کسی است که هم به اصلاح خویش بپردازد و هم به حل مشکلات مردم توجه کند.

تعبیر به «یروح» که از ماده «رواح» به معنای سیر در روز یا سیر در بعد از ظهر است (و در این جا مناسب معنای اوّل است، زیرا آن را در مقابل سیر در شب قرار داده) نشان می‌دهد که بخش اول تلاش و فعالیت انسان باید در کسب فضایل و مکارم باشد، چراکه انسان تا خود را نسازد نمی‌تواند به دیگران بپردازد. البته مکارم اخلاق، تمام فضایل اخلاقی را که در آیات و روایات و کتب علمای اخلاق وارد شده است شامل می‌شود؛ ولی در بعضی از روایات، انگشت روی موارد خاصی گذاشته شده که در واقع بخش‌های مهم مکارم اخلاق است؛ از جمله در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم: «مکارم اخلاق ده چیز است. اگر می‌توانی تمام آن‌ها در تو باشد انجام ده... راوی سؤال می‌کند: آن‌ها چیست؟ امام (علیه السلام) می‌فرماید: «صِدْقُ الْيَأْسِ (البأس) وَصِدْقُ اللِّسَانِ وَأَدَاءُ الْأَمَانَةِ وَصِلَةُ الرَّحِمِ وَإِقْرَاءُ الضَّيْفِ وَإِطْعَامُ السَّائِلِ وَالْمُكَافَأَةُ عَلَى الصَّنَائِعِ وَالتَّذَمُّمُ لِلْجَارِ وَالتَّذَمُّمُ لِلصَّاحِبِ وَرَأْسُهُنَّ الْحَيَاءُ؛ راستگو بودن در اظهار یأس از آنچه در دست مردم است و نظر به لطف خدا داشتن (یا راستگو بودن در مقام ابراز شجاعت در برابر دشمنان) و راستگویی و ادای امانت و صلّه رحم و پذیرایی از میهمان و سیر کردن گرسنگان و جبران کردن نیکی‌های مردم و تعهد داشتن در برابر

همسایگان و تعهد داشتن در برابر دوستان و رأس همه آنها حیاست».<sup>۱</sup>  
 تعبیر به «يُدْلِجُوا» از ماده «ادلاج» که به معنای سیر در ابتدای شب یا تمام شب است اشاره به این است که انسان باید خدماتش به مردم بی سر و صدا و غالباً مخفیانه باشد مخصوصاً با تعبیر «مَنْ هُوَ نَائِمٌ» (کسی که در خواب است) تا آبروهای آنها محفوظ بماند و در برابر دیگران شرمند نشوند.  
 این یک برنامه جامع و کامل است که زندگی فردی و اجتماعی را کاملاً اصلاح می‌کند.

دنیای مادی امروز، کمک‌رسانی به نیازمندان را تحت برنامه‌های محدود، در اختیار دولت‌ها قرار می‌دهد و افراد، کمتر مسئولیتی برای خود قائلند، در حالی که در اسلام چنین نیست؛ همه کسانی که توانایی دارند، در برابر مشکلات و نیازهای حاجتمندان مسئولیت دارند تا آن‌جا که پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حدیث معروفی می‌فرماید: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَا يُؤْمِنُ بِي عَبْدٌ يَبِيتُ شَبْعَانَ وَأَخُوهُ أَوْ قَالَ جَارُهُ الْمُسْلِمُ جَائِعٌ؛ سوگند به کسی که جان محمد در دست قدرت اوست کسی که شب سیر بخوابد و برادر مسلمانش (یا فرمود: همسایه مسلمانش) گرسنه باشد به من (که پیغمبر اسلام) ایمان نیاورده است».<sup>۲</sup>

در نامه معروف امام عَلَيْهِ السَّلَام به «عثمان بن حنیف انصاری» (نامه ۴۵) نیز همین معنا با تعبیر جامع دیگری آمده است، آن‌جا که می‌فرماید: «هَيْهَاتَ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ وَيَقُودَنِي جَشْعِي إِلَى تَخْيِيرِ الْأَطْعَمَةِ وَلَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوْ الْيَمَامَةِ مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْقُرْصِ وَلَا عَهْدَ لَهُ بِالشَّيْبَعِ أَوْ أَبِيتَ مِبْطَاناً وَحَوْلِي بُطُونٌ غَزَتِي وَأَكْبَادُ حَرَى؛ هیهات که هوای نفس بر من چیره شود و حرص و طمع مرا وادار به انتخاب طعام‌های لذیذ نماید در حالی که شاید در سرزمین حجاز یا یمامه (یکی از

۱. کافی، ج ۲، ص ۵۵، ح ۱.

۲. بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۶۸، ح ۵۸.

مناطق شرقی عربستان) کسی باشد که حتی امید برای به دست آوردن یک قرص نان نداشته و هرگز شکمی سیر به خود ندیده باشد. آیا من با شکمی سیر بخوابم در حالی که در اطراف من شکم‌های گرسنه و جگرهای تشنه باشد».

آن‌گاه امام (علیه السلام) در ادامه این سخن به نکته دیگری پرداخته که نکته اول را کامل‌تر می‌کند و آن، دستور به شاد کردن دل‌های افسرده است. در این جا امام (علیه السلام) پاداش بزرگی را برای چنین اشخاصی ذکر می‌کند و آن این‌که این ادخال سرور در قلب انسان نه تنها در سرای دیگر به یاری انسان می‌شتابد، بلکه در همین دنیا نیز مأموریت دارد که در مشکلات، او را یاری کند و مصائب و حوادث تلخ را به شدت از او دور سازد.

امام (علیه السلام) برای بیان تأثیر سرعت آن به دو مثال پرداخته است: نخست جریان آب در یک سرایشی و دوم دور ساختن شترهای بیگانه از مرتع اختصاصی.

در احادیث اسلامی نیز در مورد ادخال سرور در قلب مؤمنان به‌طور خاص، یا انسان‌ها به‌طور عام، روایات زیادی وارد شده است؛ از جمله کلینی (رحمه الله) در جلد دوم کافی بابی تحت عنوان «إِدْخَالُ السُّرُورِ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» ذکر کرده و شانزده روایت در آن آورده است؛ از جمله در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل می‌کند: «مَنْ سَرَّ مُؤْمِنًا فَقَدْ سَرَّنِي وَمَنْ سَرَّنِي فَقَدْ سَرَّ اللَّهَ؛ کسی که مؤمنی را مسرور کند مرا مسرور ساخته و کسی که مرا مسرور کند خدا را مسرور کرده است».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم: «إِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِدْخَالَ السُّرُورِ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ؛ محبوب‌ترین اعمال نزد خداوند، وارد کردن سرور بر مؤمنان است».<sup>۲</sup>

از امام صادق (علیه السلام) روایت گویایی در این زمینه نقل شده است که خلاصه‌اش

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۸۸، ح ۱.

۲. همان، ص ۱۸۹، ح ۴.

این است: «هنگامی که در قیامت انسانِ باایمان از قبرش خارج می‌شود شخصی (نورانی) از قبر با او برمی‌خیزد و او را بشارت به خیر می‌دهد و در تمام مراحل قیامت با اوست و از ترس و وحشت او می‌کاهد تا زمانی که او را وارد بهشت می‌سازد. شخص مؤمن از او می‌پرسد: تو کیستی که همراه من آمدی و در تمام این مسیر مونس من بودی؟ می‌گوید: «أَنَا السُّرُورُ الَّذِي كُنْتَ تُدْخِلُهُ عَلَى إِخْوَانِكَ فِي الدُّنْيَا خُلِفْتُ مِنْهُ لِإِبْشَرِكَ وَأُونِسَ وَخَشَتَكَ؛ من همان سروری هستم که بر برادرانت در دنیا وارد ساختم. من از آن آفریده شدم که تو را بشارت دهم و مونس تنهایی و وحشت تو باشم».<sup>۱</sup>

\* \* \*



# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ السَّائِرِ

إِذَا أَمْلَقْتُمْ فَتَاجِرُوا اللَّهَ بِالصَّدَقَةِ.

امام علیؑ فرمود:

هر زمان فقیر شدید، با خداوند از طریق صدقه دادن (در راه او)  
تجارت (پرسود) کنید.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام شریف را جمعیتی پیش از مرحوم سید رضی در کتاب‌های خود آورده‌اند؛ از جمله جاحظ در المائنة المختارة. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۰۱).  
اضافه می‌کنیم که خوارزمی نیز در کتاب مناقب خود آن را با احادیث دیگری از جاحظ نقل کرده است.  
(مناقب خوارزمی، ص ۳۷۶).



## شرح و تفسیر

امام علی (علیه السلام) در این گفتار نورانی خود، یکی از طرق معنوی مبارزه با فقر را نشان می‌دهد و می‌فرماید: «هر زمان فقیر شدید با خداوند از طریق صدقه دادن (در راه او) تجارت (پرسود) کنید»؛ (إِذَا أُمْلَقْتُمْ فَتَاجِرُوا بِاللَّهِ بِالصَّدَقَةِ). «أُمْلَقْتُمْ» از ماده «مَلَقَ» (بر وزن علق) به معنای فقر است و هنگامی که به باب افعال می‌رود نیز فعل لازم است.

اشاره به این که صدقه در هنگام نیازمندی، اثر معنوی مهمی در زدودن فقر دارد، همان‌گونه که انسان، فقری را کمک می‌کند، عنایت الهی نیز به یاری او بر می‌خیزد.

قرآن مجید می‌فرماید: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ»؛ کیست که به خدا وام نیکو دهد (و از اموالی که به او ارزانی داشته انفاق کند) تا خداوند آن را برای او چندین برابر کند؟ و برای او پاداش پرارزشی است!». <sup>۱</sup>

لطف و عنایت پروردگار عجیب است بخشنده همه نعمت‌ها اوست با این وجود گاه به بندگان می‌گوید: از شما وام می‌گیرم و گاه می‌گوید: با من تجارت پرسودی داشته باشید.

میان انفاق در راه خدا به هنگام نیازمند بودن و برخورداری از نعمت

---

۱. حدید، آیه ۱۱.

پروردگار، رابطه آشکاری بر حسب ظاهر نمی بینیم؛ ولی به یقین این از الطاف خفیه الهیه است.

قابل انکار نیست که شخص ایثارگر که آنچه را خود به آن نیاز دارد به دیگری می بخشد روح پاکی پیدا می کند که سرچشمه استجاب دعاست و دعاها را برای گشایش روزی به هدف اجابت نزدیک می شود.

در احادیث اسلامی، رابطه صدقه با درمان بیماری ها، رفع بلاها و خطرات و به عنوان افزایش روزی با صراحت بیان شده است؛ از جمله در حکمت ۱۳۷ گذشت که امام (علیه السلام) می فرماید: «اسْتَزِرُّوا الرِّزْقَ بِالصَّدَقَةِ؛ روزی را به وسیله صدقه بر خود فرود آورید».

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم «إِنَّ الصَّدَقَةَ تَقْضِي الدَّيْنَ وَ تَخْلِفُ بِالْبَرَكَهَةِ؛ صدقه سبب ادای دین و برجای نهادن برکت می شود».<sup>۱</sup>

این سخن را با سخنی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پایان می دهیم که فرمود: «أَكْثَرُوْا مِنَ الصَّدَقَةِ تُرْزَقُوا؛ به نیازمندان زیاد صدقه دهید تا روزی شما وسیع شود».<sup>۲</sup>

در این روایات، تنها به رابطه صدقات با فزونی نعمت و دفع فقر اشاره شده، در حالی که صدقه برکات و آثار فراوان دیگری نیز دارد؛ صدقه رفع بلا می کند، موجب پرورش فضایل اخلاقی است، دشمنی های قشرهای مختلف جامعه را فرو می نشاند و وسیله نجات در یوم المعاد است.

قرآن مجید می گوید: «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ؛ آنچه نزد شماست فانی می شود؛ اما آنچه نزد خداست باقی است».<sup>۳</sup>

در آیه دیگر می خوانیم: «وَأَنْفَقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ

۱. کافی، ج ۴، ص ۹، ح ۱.

۲. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۷۸.

۳. نحل، آیه ۹۶.

وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ؛ و در راه خدا انفاق کنید! و (با ترک انفاق)، خود را به دست خود، به هلاکت نیفکنید! و نیکی کنید! که خداوند، نیکوکاران را دوست می‌دارد.<sup>۱</sup>

نیز می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از آنچه به شما روزی داده‌ایم، انفاق کنید! پیش از آن‌که روزی فرا رسد که در آن، نه خرید و فروش است (تا بتوانید سعادت و نجات از کیفر را برای خود خریداری کنید)، و نه دوستی (و رفاقت‌های مادی سودی دارد)، و نه شفاعت؛ (زیرا شما شایسته شفاعت نخواهید بود). و کافران، خود ستمگرند؛ (هم به خودشان ستم می‌کنند، هم به دیگران).<sup>۲</sup>

انفاق منحصر به انفاق مالی نیست، هرچند بیشتر آیات و روایات، ناظر به انفاق‌های مالی است. انفاق علم و دانش، انفاق قدرت و مقام و انفاق نصح و خیرخواهی و خلاصه هرچیزی که خداوند به انسان روزی داده باید از آن برای نجات دیگران استفاده کرد و تعبیر به «مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ» (از آنچه به شما روزی داده‌ایم) یا شبیه آن در آیات متعددی از قرآن مجید، ممکن است اشاره به همین باشد.

\*\*\*

۱. بقره، آیه ۱۹۵.

۲. بقره، آیه ۲۵۴.



# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ السَّائِرِ

أَلَوْفَا لِأَهْلِ الْغَدْرِ غَدْرٌ عِنْدَ اللَّهِ، وَالْغَدْرُ بِأَهْلِ الْغَدْرِ وَفَاءٌ عِنْدَ اللَّهِ.

امام علیؑ فرمود:

وفاداری در برابر پیمان شکنان، پیمان شکنی در پیشگاه خداست

و پیمان شکنی با آنان، وفاداری نزد خداوند است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته صاحب مصادر نهج البلاغه این گفتار حکیمانه را ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و وطواط در غرر الخصاص الواضحة و آمدی در غرر الحکم و محمد بن قاسم (متوفای ۹۴۰) در روض الاخیار نقل کرده اند و نقل همگی با آنچه در نهج البلاغه آمده است تفاوت هایی دارد که نشان می دهد آنها از مصادر دیگری بر این گفتار حکیمانه دست یافته اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۰۱).



## شرح و تفسیر

### جزای پیمان شکنان

امام علی (ع) در این گفتار حکمت آمیز دستوری درباره پیمان شکنان داده، می فرماید: «وفاداری در برابر پیمان شکنان، پیمان شکنی در پیشگاه خداست و پیمان شکنی با آنان، وفاداری نزد خداوند است»؛ (أَلَوْفَا لِأَهْلِ الْغَدْرِ غَدْرٌ عِنْدَ اللَّهِ، وَالْغَدْرُ بِأَهْلِ الْغَدْرِ وَفَاءٌ عِنْدَ اللَّهِ).

«غدر» در اصل به معنای ترک گفتن چیزی است، از این رو به کار کسی که پیمان و عهد خود را بشکند و آن را ترک گوید «غدر» گفته می شود و گودال های آب را از آن رو «غدير» می گویند که در آن ها مقداری آب باران رها و ترک شده است.

امام علی (ع) در این گفتار آموزنده می فرماید: انسان نباید در برابر پیمان شکنان و کسانی که پایبند به عهد خود نیستند دچار وسوسه شود و پیمان شکستن در برابر آن ها را گناه بداند، بلکه به عکس اگر آن ها عهد خود را بشکنند و ما در برابر آن ها به عهد خود وفا کنیم، نشانه ضعف و ذلت ما در برابر آن ها است و آن را حمل بر ترس ما می کنند و سبب جسارت آن ها در وقایع مشابه می شود، از این رو دستور داده شده که در برابر آن ها مقابله به مثل کنید. این مقابله به مثل نوعی وفا در پیشگاه خدا محسوب می شود.

قرآن مجید نیز در این باره دستور قاطعی داده است. «وَإِذَا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ

خِيَانَةً فَإِنِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ»؛ و هرگاه (با ظهور نشانه‌هایی)، از خیانت گروهی بیم داشته باشی (که عهد خود را شکسته، حمله غافلگیرانه کنند)، به‌طور عادلانه به آن‌ها اعلام کن که پیمانشان لغو شده است، زیرا خداوند، خائن را دوست نمی‌دارد!.<sup>۱</sup>

در شأن نزول آیه آمده است که اشاره به قوم یهود مدینه است که آن‌ها بارها با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) پیمان بستند و پیمان خویش را ناجوانمردانه شکستند، از این رو می‌فرماید: اگر از خیانت و پیمان‌شکنی آن‌ها بترسی، پیمانت را با آن‌ها قطع کن. البته این سخن به آن معنا نیست که یک‌جانبه و بدون هیچ نشانه‌ای پیمان با آن‌ها را بشکنند بلکه همیشه به دنبال نشانه‌هایی از اراده پیمان‌شکنی خوف حاصل می‌شود. هرگاه این نشانه‌ها ظاهر شد دستور داده شده پیمان با آن‌ها شکسته شود مبادا از آن برای غافلگیر ساختن مسلمانان سوء استفاده کنند.

این در حالی است که قرآن تأکید می‌کند نسبت به آن‌هایی که به عهد خود وفادارند وفادار بمانید. در چهارمین آیه از سوره «توبه» بعد از اعلان جنگ با مشرکان پیمان‌شکن می‌فرماید: «إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ»؛ مگر کسانی از مشرکان که با آن‌ها عهد بستید و چیزی از آن را در حق شما فروگذار نکردند، و احدی را بر ضد شما تقویت نمودند؛ پیمان آن‌ها را تا پایان مدتشان محترم بشمرید، زیرا خداوند پرهیزکاران را دوست دارد!.

ولی درباره پیمان‌شکنان در آیه ۱۲ تأکید به مقابله به مثل کرده می‌فرماید: «وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَيْمَةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ»؛ و اگر پیمان‌های خود را پس از عهد خویش بشکنند، و آیین شما را مورد طعن قرار دهند، با پیشوایان کفر پیکار کنید، چراکه آن‌ها

پیمانی ندارند؛ شاید (با شدت عمل) دست بردارند!.

این‌ها همه با توجه به این است که در اسلام به کمتر چیزی به اندازه وفای به عهد و ادای امانت اهمیت داده شده است تا آن‌جا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُفِ إِذَا وَعَدَ؛ كَسَى كَيْسًا بِإِيمَانٍ بِهِ خُذَ وَرُزْ قِيَامَتٍ دَارِدٍ بِإِذَا وَعَدَهُ يَوْمَ يَدْعُوهُ»<sup>۱</sup>.

در حدیث دیگری از امام زین العابدین علیه السلام می‌خوانیم که در برابر این سؤال که جمیع تعلیمات اسلام در چه چیزی خلاصه می‌شود؟ فرمود: «قَوْلُ الْحَقِّ وَالْحُكْمُ بِالْعَدْلِ وَالْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ؛ سخن حق گفتن و عادلانه قضاوت کردن و وفای به عهد نمودن است»<sup>۲</sup>.

این حدیث را نیز سابقاً در ذیل حکمت ۱۵۵ آوردیم که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: سه چیز است که هیچ‌کس عذری در مخالفت با آن ندارد. و دومین آن را وفای به عهد می‌شمارد خواه در برابر نیکوکار باشد یا بدکار.<sup>۳</sup>

اشتباه نشود، منظور از وفای به عهد در برابر بدکاران این نیست که در مقابل پیمان‌شکنان وفای به عهد کنید، بلکه منظور این است که اگر با کسی که گناهان مختلفی انجام می‌دهد و پایبند به احکام دین نیست عهد و پیمانی بستید و او به عهد و پیمانش وفادار بود شما هم وفادار باشید. به بیان دیگر، فسق و فجور او خارج از حوزه پیمانی است که با ما بسته است.

\*\*\*

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۶۴، ح ۲.

۲. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۶، ح ۱۰.

۳. همان، ج ۷۴، ص ۹۲.

## وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

كَمْ مِنْ مُسْتَدْرَجٍ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ، وَمَغْرُورٍ بِالسَّتْرِ عَلَيْهِ، وَمَفْتُونٍ بِحُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِ. وَمَا أَبْتَلَى اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَحَدًا بِمِثْلِ الْإِمْلَاءِ لَهُ.

امام علی (علیه السلام) فرمود:

چه بسیارند کسانی که به وسیله احسان الهی به آن‌ها غافلگیر می‌شوند و به سبب پرده‌پوشی خدا بر آن‌ها مغرور می‌گردند و بر اثر تعریف و تمجید از آنان فریب می‌خورند و خداوند هیچ‌کس را به چیزی مانند مهلت دادن (و ادامه نعمت‌ها و ترک عقوبت) نیازموده است.<sup>۱</sup>

سید رضی می‌گوید: «این سخن سابقاً (در حکمت ۱۱۶) گذشت جز این که در این جا اضافه خوب و مفیدی دارد»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ: وَقَدْ مَضَى هَذَا الْكَلَامُ فِيمَا تَقَدَّمَ، إِلَّا أَنَّ فِيهِ هَاهُنَا زِيَادَةً جَيِّدَةً مُفِيدَةً).

۱. سند گفتار حکیمانه:

آنچه در این کلام حکیمانه آمده عین چیزی است که در حکمت ۱۱۶ آمد و منابع آن را در آن جا آوردیم و گفتیم که طبق نقل مصادر نهج البلاغه این کلام نورانی را جمعی از بزرگانی که پیش از سید رضی می‌زیستند در کتاب خود آوردند؛ از جمله ابن شعبه حرانی در تحف العقول و کلینی در روضه کافی و یعقوبی در کتاب تاریخ خود و ابن جوزی در کتاب تذکرة الخواص. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۷).



## شرح و تفسیر

### از این امور غافل نشوید

همان‌گونه که اشاره شد مرحوم سیّد رضی در ذیل این گفتار حکیمانه می‌گوید: «این سخن سابقاً (در حکمت ۱۱۶) گذشت جز این که در این جا اضافه خوب و مفیدی دارد»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ: وَقَدْ مَضَى هَذَا الْكَلَامُ فِيمَا تَقَدَّمَ، إِلَّا أَنْ فِيهِ هَاهُنَا زِيَادَةٌ جَيِّدَةٌ مُفِيدَةٌ).

این در حالی است که هنگام مقایسه این حکمت با آنچه گذشت، کمترین تفاوتی در میان آن دو دیده نمی‌شود (جز کلمه «سبحانه» که بعد از نام مقدس «الله» در این جا آمده است و به یقین منظور مرحوم سیّد رضی این جمله نبوده است، از این رو خطیب رحمه الله در مصادر ذیل این حکمت می‌گوید: شاید این جمله اضافاتی داشته که کاتب آن را فراموش کرده و از قلم انداخته است).

به هر حال امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه و بسیار پرمعنا به چهار نکته اشاره کرده، می‌فرماید: «چه بسیارند کسانی که به وسیله نعمت به آن‌ها غافلگیر می‌شوند و به سبب پرده‌پوشی خدا بر آن‌ها مغرور می‌گردند و بر اثر تعریف و تمجید از آنان فریب می‌خورند و خداوند هیچ‌کس را به چیزی مانند مهلت دادن (و ادامه نعمت‌ها و ترک عقوبت) آزمایش نکرده است»؛ (كَمْ مِنْ مُسْتَدْرَجٍ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ، وَمَغْرُورٍ بِالسَّخَرِ عَلَيْهِ، وَمَقْتُونٍ بِحُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِ. وَمَا أَيْتَلَى اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَحَدًا بِمِثْلِ الْإِمْلَاءِ لَهُ).

ما هر يك از اين چهار جمله را در ذیل حکمت ۱۱۶ مشروحاً بیان کردیم. آنچه لازم است در این جا اضافه شود این است که این چهار نعمتی که امام (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه به آن اشاره کرده (احسان پروردگار، پوشاندن خطاها، ذکر خیر بر زبان انسان ها و مهلت دادن) قدر مشترکی دارد و آن این است که همه این ها در لباس نعمت است؛ اما در بسیاری از افراد سبب غفلت می شود.

جمله اول اشاره به افراد طغیانگر و فاسد و مفسدی است که خداوند به آنها نیکی فراوان می کند و ناگهان همه را از آنها می گیرد تا مجازاتشان دردناک تر باشد.

جمله دوم اشاره به کسانی است که خدا بر اعمال زشت آنها پرده می افکند اما آنها به جای استفاده از این ستر الهی، مغرور می شوند و به کارهای خلاف خود همچنان ادامه می دهند و ناگهان خداوند پرده را بر می افکند و آنها را رسوا می سازد.

جمله سوم اشاره به کسانی است که ذکر خیر آنها بر زبان همه مردم جاری می شود و این ها بر اثر آن غافل می گردند و این غفلت سبب انحراف آنان می شود، ناگهان خداوند وضع آنها را آشکار می سازد و ذکر خیر تبدیل به ذکر شر می شود.

جمله چهارم اشاره به کسانی است که کارهای خلاف انجام می دهند؛ ولی خداوند همچنان به آنها مهلت می دهد؛ اما این مهلت الهی نه تنها سبب بیداری شان نمی گردد بلکه بر غفلت آنها می افزاید و ناگهان خداوند مهلت را از آنان می گیرد و چنان مبتلایشان می سازد که رسوای خاص و عام شوند.